

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

جهان بينی قرآنی

به انضمام

تفسیر موضوعی «شیطان» در قرآن کریم

استاد حجة الاسلام و المسلمین بهرامی

۹ آبان ۱۳۹۴ - ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۵

جلسات ۱ تا آخر (۵۴)

فهرست اجمالی مطالب

به ضمیمه شماره، تاریخ و محتوای جلسات

جلسه اول / ۹ آبان ۹۴ / مقدمه + طرح کلی بحث

مقدمه ----- ۹

طرح کلی بحث ----- ۹

اواخر جلسه اول و جلسه دوم / ۱۰ آبان ۹۴ / بررسی سریع همه آیات مرتبط (۱)

طرح اجمالی بحث: یک دور بررسی همه آیات مرتبط با موضوع به صورت سریع ----- ۱۰

بقره - ۲۹ تا ۳۸ ----- ۱۰

اعراف - ۱۰ تا ۲۷ ----- ۱۲

جلسه سوم / ۱۱ آبان ۹۴ / بررسی سریع همه آیات مرتبط (۲)

حجر - ۲۶ تا ۴۳ (آیه ی محوری ۳۱ است) ----- ۱۵

اسراء - ۶۰ تا ۶۵ ----- ۱۷

جلسه چهارم / ۱۲ آبان ۹۴ / بررسی سریع همه آیات مرتبط (۳)

کهف - ۵۰ ----- ۱۸

طه - ۱۱۵ تا ۱۲۴ ----- ۱۹

شعراء - ۹۵ ----- ۲۲

سبأ - ۲۰ ----- ۲۲

ص - ۶۵ تا ۷۵ ----- ۲۲

جلسه پنجم / ۱۶ آبان ۹۴ / اصل خالقیت + احسن بودن خالقیت

جلسه ششم / ۱۸ آبان ۹۴ / ریشه خالقیت

جلسه هفتم / ۲۳ آبان ۹۴ / صفات خالقیت + آثار خالقیت + مقدمه ربوبیت + بسط ربوبیت

طرح تفصیلی بحث (دور دوم بررسی آیات): نگاه کلی نسبت به جهان بینی قرآنی و تشخیص جایگاه «شیطان» در این جهان بینی ----- ۲۴

تذکر: برای بررسی بحث، ناچار از بررسی جهان بینی قرآنی هستیم ----- ۲۴

روش بحث: هم فطری و هم قرآنی است؛ سیر فطرت با سیر قرآن یکسان است ----- ۲۴

«الله» تعالی جل جلاله و عز اسمه ----- ۲۵

خالقیت / الله ----- ۲۵

اصل خالقیت ----- ۲۵

ریشه ی خالقیت: قدرت و علم الهی ----- ۲۵

قدرت مطلق خود در آفرینش و نفی ضعف در خالقیت خود ----- ۲۵

امتداد قدرت خدا بر خالقیت موجودات در خلقت مجدد انسان و زنده کردن مجدد او ----- ۲۵

علم الهی ----- ۲۶

| | |
|----|--|
| ۲۶ | صفات خالقیت |
| ۲۶ | مقدمه |
| ۲۸ | احسن بودن خالقیت |
| ۳۱ | خالقیت به حق |
| ۳۱ | نفی شریک در خالقیت |
| ۳۲ | به تقدیر و اندازه بودن خلقت |
| ۳۳ | آثار خالقیت |
| ۳۳ | مالکیت و ملک و سلطنت هر چیز به دست خداست |
| ۳۳ | رزق مخلوقات هم به دست خداست |

جلسه هفتم / ۲۳ آبان ۹۴ / صفات خالقیت + آثار خالقیت + مقدمه ربوبیت + بسط ربوبیت

جلسه هشتم / ۲۴ آبان ۹۴ / اثبات ربوبیت و گستره آن + معنای ربوبیت

جلسه نهم / ۲۵ آبان ۹۴ / توصیف ربوبیت (۱)

جلسه دهم / ۳۰ آبان ۹۴ / توصیف ربوبیت (۲)

جلسه یازدهم / ۱ آذر ۹۴ / ربوبیت، مرجع حرکت انسان (۱)

جلسه دوازدهم / ۲ آذر ۹۴ / ربوبیت، مرجع حرکت انسان (۲)

«جلسه چهاردهم / ۲۳ آذر ۹۴ / مقدمه دعوت + توحید در ربوبیت + بررسی آیات عبودیت (۱) + لفظ «اسلام

جلسه بیست و دوم / ۱۹ دی ۹۴ / تفاوت الوهیت الله و معبودهای دروغین + معنای عبودیت + عباد مخلص + بررسی آیات عبودیت (۲)

ربوبیت / الله

مقدمه

بررسی رب در قرآن با کلید واژه های زیر انجام می شود:

زمینه برای اشتباه کردن در تشخیص رب خیلی مهیا است لذا باید در شناخت رب حقیقی دقت ویژه کرد:

اثبات ربوبیت و گستره آن

تذکر:

ربوبیت بر همه چیز

ربوبیت بر عالم انسانی

معنای ربوبیت

معنای رب در تفسیر المیزان سوره حمد:

توصیف ربوبیت

تذکر: به دنبال صفات مفهوم «رب» هستیم نه مصداق رب:

صفات رب در قرآن:

فطری بودن این صفات:

توحید در ربوبیت

[تذکر:]

بررسی آیات:

عبودیت انسان نسبت به رب (اسلام)

معنای عبودیت

۴۵ ----- عباد مخلص

۴۵ ----- بررسی آیات

۴۷ ----- لفظ «اسلام»

۴۷ ----- ربوبیت، مقصد حرکت انسان

۴۷ ----- یک نکته فطری:

۴۷ ----- آیات قرآن:

۵۲ ----- بسط ربوبیت

جلسه بیست و یکم / ۷ دی ۹۴ / مقدمه الوهیت + شاکله بحث از خالقیت تا الوهیت (۱) + نتیجه پذیرش الوهیت

جلسه بیست و دوم / ۱۹ دی ۹۴ / تفاوت الوهیت الله و معبودهای دروغین + معنای عبودیت + عباد مخلص + بررسی آیات عبودیت (۲)

جلسه بیست و سوم / ۲۰ دی ۹۴ / شاکله بحث از خالقیت تا الوهیت (۲) + معنا و مفهوم ولایت + تفاوت ولایت و ربوبیت (۱)

۵۲ ----- الوهیت

۵۲ ----- مقدمه

۵۲ ----- بررسی شاکله ی بحث از خالقیت تا الوهیت در آیات قرآن

۵۵ ----- تفاوت الوهیت الله و معبودهای دروغین

۵۶ ----- نتیجه پذیرش ربوبیت و الوهیت: ولایت و هدایت الهی

جلسه پانزدهم / ۲۴ آذر ۹۴ / هدایت، از شئون ربوبیت

جلسه شانزدهم / ۲۸ آذر ۹۴ / معنای هدایت + لوازم و ارکان دستگاه هدایت (۱)

جلسه هفدهم / ۳۰ آذر ۹۴ / مقدمه کلی (یکسانی سیر فطری و قرآنی بحث) + رابطه ی علوم حوزوی با جریان هدایت الهی

جلسه هجدهم / ۱ دی ۹۴ / لوازم و ارکان دستگاه هدایت (۲)

۵۶ ----- هدایت

۵۶ ----- تذکر

۵۶ ----- معنای هدایت

۵۷ ----- هدایت، از شئون ربوبیت

۵۷ ----- مقدمه:

۵۷ ----- بررسی آیات:

۶۰ ----- بحث موضوعی: رابطه ی علوم حوزوی با جریان هدایت الهی

۶۲ ----- لوازم و ارکان دستگاه هدایت

۶۲ ----- هادی

۶۳ ----- راه هدایت

۶۳ ----- مطلوب و مقصد از هدایت

۶۳ ----- کتاب هدایت

۶۳ ----- نشانه های هدایت

۶۳ ----- ابزار هدایت: سمع

جلسه سیزدهم / ۳ آذر ۹۴ / دعوت الهی و دعوت شیطانی

جلسه چهاردهم / ۲۳ آذر ۹۴ / مقدمه دعوت + توحید در ربوبیت + عبودیت انسان نسبت به رب + اسلام

۶۶ ----- دعوت الهی و دعوت شیطانی

مقدمه-----۶۶

دعوت به رب-----۶۶

سایر دعوتها از جمله دعوت شیطانی-----۶۸

جلسه نوزدهم/ ۵ دی ۹۴ / علم، مقدمه ایمان(۱) + معرفت و عمل صالح، نتیجه ی ایمان(۱)

جلسه بیستم/ ۶ دی ۹۴ / علم، مقدمه ایمان(۲) + معرفت و عمل صالح، نتیجه ی ایمان(۲)

ایمان-----۷۰

علم، مقدمه ایمان-----۷۰

معرفت، عمل صالح و یقین؛ نتایج ایمان-----۷۲

جلسه بیست و سوم/ ۲۰ دی ۹۴ / شاکله بحث از خالقیت تا الوهیت (۲) + معنا و مفهوم ولایت+ تفاوت ولایت و ربوبیت(۱)

جلسه بیست و چهارم / ۲۱ دی ۹۴ / شئون ولایت (۱) + آثار و ابعاد ولایت (۱)

جلسه بیست و پنجم / ۲۲ دی ۹۴ / تفاوت ولایت و ربوبیت (۲)

جلسه بیست و ششم / ۲۷ دی ۹۴ / شئون ولایت (۲) + آثار و ابعاد ولایت (۲)

جلسه بیست و هفتم / ۲۸ دی ۹۴ / آثار و ابعاد ولایت (۳)

جلسه بیست و هشتم / ۲۹ دی ۹۴ / آثار و ابعاد ولایت (۴)

جلسه بیست و نهم / ۱۱ بهمن ۹۴ / آثار و ابعاد ولایت (۵)

جلسه سی ام / ۱۲ بهمن ۹۴ / آثار و ابعاد ولایت (۶)

جلسه سی و یک ام / ۱۳ بهمن ۹۴ / آثار و ابعاد ولایت (۷)

جلسه سی و دوم / ۱۹ بهمن ۹۴ / آثار و ابعاد ولایت (۸)

جلسه سی و سوم / ۲۰ بهمن ۹۴ / آثار و ابعاد ولایت (۹)

ولایت-----۷۴

معنا و مفهوم ولایت-----۷۴

تفاوت ولایت و ربوبیت-----۷۶

شئون ولایت-----۷۸

اخراج از ظلمات به نور-----۷۸

مغفرت الهی-----۸۰

رأفت و رحمت الهی-----۸۰

صلوات الهی-----۸۰

روزی دادن به رزق خاص-----۸۱

دستگیری و نصرت الهی-----۸۵

آثار و ابعاد ولایت-----۸۶

حزب الله-----۸۶

اخوت-----۸۶

امت-----۸۶

حکومت-----۸۷

قوم-----۸۹

امامت-----۹۲

جبهه ی جهانی مستضعفین-----۹۵

جهد، راهبرد تشکیل جبهه ی مستضعفین ----- ۹۹

قتال ----- ۱۰۱

ولایت امر ----- ۱۰۲

تولی ----- ۱۰۲

اطاعت بر مبنای ایمان و ولایت و تولی ----- ۱۰۳

جلسه سی و ششم / ۱۵ اسفند ۹۴ / مقدمه: طراحی ساختار کلی بحث

جلسه سی و پنجم / ۲۷ بهمن ۹۴ / نظر علامه در تفسیر المیزان

جلسه سی و چهارم / ۲۵ بهمن ۹۴ / وضعیت ابلیس در برابر خداوند متعال + وضعیت ابلیس در برابر انسان (عداوت ابلیس نسبت به انسان) + (بحث موضوعی: علوم پایه و کاربردی در حوزه)

شیطان

مقدمه: طراحی ساختار کلی بحث ----- ۱۰۵

نظر علامه (ره) در تفسیر المیزان: کلام فی ابلیس و عمله ----- ۱۰۶

کلام فی ابلیس و عمله (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص: ۳۶ / سوره اعراف / آیات ۱۰ تا ۲۵) ----- ۱۰۶

[اشاره به اهمال و قصور مفسرین در بحث از شیطان و شناختن او] ----- ۱۰۷

[چند مطلب که باید در بحث از مساله شیطان و حقائق دینی و تکوینی مربوط به آن بیان شود] ----- ۱۰۸

[۱- وجود نفسی اشیاء خیر است] ----- ۱۰۹

[۲- ارتباط اجزای عالم خلقت به نحو تساوی و تماثل نیست بلکه حکمت و نظام عالم مقتضی وجود مراتب مختلف است] ----- ۱۰۹

[اگر شیطانی نبود، نظام عالم انسانی هم نبود و صراط مستقیمی فرض نمی شد. آیات مربوط به داستان سجده آدم تصویری است

از روابط بین نوع انسانی و نوع ملائکه و ابلیس] ----- ۱۰۹

[۳- بهشتی که آدم قبل از هبوط در آن بوده بهشت جاودان بوده بلکه بهشت برزخی بوده که غرائز بشری در آنجا ظاهر و

هویدا می شده] ----- ۱۱۰

[قلمرو اغوا و اضلال شیطان، ادراک انسانی و ابزار کار او عواطف و احساسات بشری است] ----- ۱۱۱

[تصرفات ابلیس در ادراک انسان تصرف طولی است نه عرضی و با استقلال انسان در کارهایش منافاتی ندارد] ----- ۱۱۱

[ولایت شیطان بر آدمیان در ظلم و گناه و ولایت ملائکه بر آدمیان در اطاعت و عبادت] ----- ۱۱۲

[بعضی از لشکریان ابلیس از جنس بشرند] ----- ۱۱۳

[خلاصه بحث در باره شیطان و وسوسه اندازی او] ----- ۱۱۳

وضعیت ابلیس در برابر خداوند متعال ----- ۱۱۳

جلسه سی و هفتم / ۱۶ اسفند ۹۴ / شناخت ابلیس (مقدمه) + شناخت ابلیس (دستگاه ولایت ابلیس طولی است)

(جلسه سی و هشتم / ۱۷ اسفند ۹۴ / شناخت ابلیس (توضیحاتی پیرامون نوع «جن» از تفسیر المیزان

جلسه سی و نهم / ۱۷ فروردین ۹۵ / شناخت ابلیس (دستگاه ولایت ابلیس طولی است) + وضعیت ابلیس در برابر انسان (اغواء؛ هدف اصلی ابلیس (مقدمه و طرح بحث))

شناخت ابلیس و محدوده ی قدرت و توانمندی او ----- ۱۱۴

مقدمه ----- ۱۱۴

توضیحاتی پیرامون نوع «جن» از تفسیر المیزان ----- ۱۱۵

دستگاه ولایت ابلیس طولی است ----- ۱۱۷

جلسه سی و چهارم / وضعیت ابلیس در برابر انسان (عداوت ابلیس نسبت به انسان) + (بحث موضوعی: علوم پایه و کاربردی در حوزه)

- جلسه چهل و چهارم / ۳۰ فروردین ۹۵ / وضعیت ابلیس در برابر انسان (عداوت ابلیس نسبت به انسان)
- جلسه سی و نهم / شناخت ابلیس (دستگاه ولایت ابلیس طولی است) + وضعیت ابلیس در برابر انسان (اغواء؛ هدف اصلی ابلیس (مقدمه و طرح بحث))
- جلسه چهل و یکم / ۲۲ فروردین ۹۵ / اغواء؛ هدف اصلی ابلیس (تفاوت «رشد» و «هدایت») + سرمایه های انسانی برای مقابله با ابلیس
- جلسه چهل و دوم / ۲۴ فروردین ۹۵ / اغواء؛ هدف اصلی ابلیس (بررسی آیات مربوط به اغواء)
- جلسه چهل و سوم / ۲۹ فروردین ۹۵ / اغواء؛ هدف اصلی ابلیس (بررسی آیات مربوط به اغواء)
- جلسه چهل و ششم / ۱۳ اردیبهشت ۹۵ / اغواء؛ هدف اصلی ابلیس (بررسی آیات مربوط به اغواء)
- جلسه چهل و پنجم / ۳۱ فروردین ۹۵ / وضعیت ابلیس در برابر انسان (راهکارهای شیطان برای اغواء (۱): اغفال)
- جلسه چهل و هفتم / ۱۴ اردیبهشت ۹۵ / وضعیت ابلیس در برابر انسان (راهکارهای شیطان برای اغواء (۲): تزئین فی الارض)
- جلسه چهل و هشتم / ۱۸ اردیبهشت ۹۵ / راهکارهای شیطان برای اغواء (۲): تزئین فی الارض (تزئین حیات دنیا)
- جلسه چهل و نهم / ۱۹ اردیبهشت ۹۵ / راهکارهای شیطان برای اغواء (۲): تزئین فی الارض (تزئین حیات دنیا)
- جلسه پنجاهم / ۲۰ اردیبهشت ۹۵ / راهکارهای شیطان برای اغواء (۲): تزئین فی الارض (تزئین حیات دنیا) + مطلوب ترین حالت انسان اغواء شده از منظر شیطان
- جلسه پنجاه و یکم / ۲۱ اردیبهشت ۹۵ / وضعیت ابلیس در برابر انسان (طرح عملیاتی شیطان برای اغواء (۱): وسوسه)
- جلسه پنجاه و دوم / ۲۵ اردیبهشت ۹۵ / طرح عملیاتی شیطان برای اغواء (۲): نسیان (مقدمه) + (بررسی آیات) + (راه مقابله)
- جلسه پنجاه و سوم / ۲۶ اردیبهشت ۹۵ / طرح عملیاتی شیطان برای اغواء (۲): نسیان (مقدمه) + (شیطان سعی دارد چه چیزی را از یاد انسان برد؟)
- جلسه پنجاه و چهارم / ۲۷ اردیبهشت ۹۵ / طرح عملیاتی شیطان برای اغواء (۲): نسیان (شیطان سعی دارد چه چیزی را از یاد انسان برد؟)
- ۱۱۹-----وضعیت ابلیس در برابر انسان
- ۱۱۹-----عداوت ابلیس نسبت به انسان و اقتضائات آن
- ۱۲۱-----بحث موضوعی: وضعیت علوم پایه و کاربردی (ربوبی) در حوزه علمیه
- ۱۲۲-----اغواء؛ هدف اصلی ابلیس
- ۱۲۲-----مقدمه و طرح بحث
- ۱۲۴-----معنا و مفهوم «اغواء»
- ۱۲۶-----نکته ای درباره تفاوت معنایی «رشد» و «هدایت»
- ۱۲۶-----بررسی آیات مربوط به اغواء
- ۱۳۲-----مطلوب ترین حالت انسان اغواء شده از منظر شیطان
- ۱۳۳-----راهکارهای شیطان برای اغواء (۱): اغفال
- ۱۳۴-----راهکارهای شیطان برای اغواء (۲): تزئین فی الارض
- ۱۳۴-----مقدمه
- ۱۳۵-----تزئین حیات دنیا
- ۱۴۲-----تزئین حب شهوات
- ۱۴۳-----تزئین اعمال
- ۱۴۵-----طرح عملیاتی شیطان برای اغواء (۱): وسوسه
- ۱۴۵-----مقدمه
- ۱۴۵-----بررسی آیات
- ۱۴۶-----محتوای پایه ی وسوسه
- ۱۴۷-----راه مقابله

۱۴۷----- طرح عملیاتی شیطان برای اغواء (۲): نسیان

۱۴۷----- مقدمه

۱۴۸----- بررسی آیات

۱۴۹----- شیطان سعی دارد چه چیزی را از یاد انسان ببرد؟

۱۵۳----- راه مقابله

۱۵۳----- سرمایه های انسانی برای مقابله با دستگاه ابلیس

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه اول / ۹ آبان ۹۴ / مقدمه + طرح کلی بحث

• مقدمه

○ چند تذکر:

- در این بحث که ما میخواهیم بحث علمی نکنیم و بحث عملیاتی بکنیم و بیاوریم در زندگی فردی و اجتماعی مان بر اساس آن فهم داشته باشیم؛ در چنین بحثی قطعاً ابلیس و دم و دس تگاهش نفوذ میکنند و مانع می شوند. لذا دوستان کمک کنند هم برای اینکه بحث ادامه پیدا کند و هم اینکه دچار شیطنت شیطان نشویم. اینجا بحث کلی نیست. بحث یک شخص است به نام ابلیس. او قطعاً مانع می شود لذا ما باید سخت مقاومت کنیم و حواسمان باشد که بحث شکل بگیرد. چون نمیخواهد دستش رو شود و ترفندهایش بر ملا شود. لذا این بحث ما خودش یک درگیری واقعی است و لذا از طرف او هم مقابله ی واقعی انجام خواهد شد.
- محتوای این جلسات به مرور آماده می شود نه اینکه از قبل آماده شده باشد و اینجا ارائه دهیم لذا به هم کمک کنیم برای تکمیل این بحث.
- وظیفه ی دوستان نمیخواهم بکنم که مفصل مطالعه کنند یا وقت بگذارند چون سنگین می شود برایشان. ولی این انتظار را دارم که دوستان فکر کنند و بحثها را منظم کنند و اگر آیه ای به ذهنتان می رسد بیاورند و... و اینطور بحث را پربار تر کنند.

○ روش بحث:

- روش ما این است که در یک موضوع خاص همه ی آیات مربوط را ببینیم و با پشتیبانی علمی که از میزان میگیریم بحث را شکل دهیم. و بعد روایات را به آن ضمیمه میکنیم.
- بحثهای علمی و تحلیلهای مبنایی تر را میسپریم به میزان.
- سرعت بحث کردن هم برای ما یک نکته ی مهم است.

• طرح کلی بحث:

○ قرآن بحث شیطان را از ابلیس شروع میکند و طرح کلی دشمنی او با انسان این چنین است:

- عنوان ابلیس: این یک شخص است. با ویژگی های زیر:

▪ من الجن

▪ له ذریة

- سپس با جلوتر آمدن می رسد به: شیطان.

- در رابطه با شیطان، مفاهیم زیر مطرح می شود:

▪ اولیاء

▪ جنود

• سپس میرسیم به کفار و هر چه جلوتر می رویم امتداد آن را در میابیم:

- کفار
- منافقین
- مشرکین
- فاسقین

○ در جبهه مقابل اینها یک شخص دیگر مطرح می شود:

• آدم، موجودی با صفات زیر:

- من الانس
- له ذریة

○ رابطه ی بین اینها عداوت است. (عدو لک و لذریتک)

- عداوتی که از سمت ابلیس و شیطانیان شروع شده است نه از انسانها و بنی آدم. یعنی اگر انسانها خودشان بودند و خودشان این دشمنی انجام نمی شد و ریشه این دشمنی از جای دیگری است و اگر هم در عالم انسانی بعدا دشمنی رخ میدهد حاصل دخل و تصرف شیطان در جبهه مقابل است.
- عداوت در همه ی لایه ها برقرار است.
- عداوتی که (خود خدا با امری که کرد و سرپیچی ابلیس از سجده) شروع شد. یعنی کل این مبحث در موضوع خلافت انسان رخ داد.
- وقتی دشمنی ها شروع می شود لفظ شیطان به کار میرود ولی قبلش همان ابلیس است، منتها بعد از آن ماجرا اسمش هم عوض می شود به نوعی.

اواخر جلسه اول و جلسه دوم / ۱۰ آبان ۹۴ / بررسی سریع همه آیات مرتبط (۱)

• طرح اجمالی بحث: یک دور بررسی همه آیات مرتبط با موضوع به صورت سریع:

○ تذکر: به نظر رسید یک دور سریع کل آیات مرتبط با این بحث را ببینیم و اینها را نمایه بزنیم و بعد یک دور بیابیم و با نگاه جزئی تر این آیات را بررسی کنیم.

▪ **بقره - ۲۹ تا ۳۸**

• **هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ**

عَلِيمٌ (۲۹) (خلقت انسان)

• **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ**

نُسَبِحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰) (خلافت)

▪ خلافت بحث مهمی است و مربوط به انسان است نه مربوط به یک شخص یا اشخاصی. ملائک هم اعتراض میکنند

که این خلیفه ای که داری میگذاری خون به پا میکند وگرنه آن ذوات معصومین ع که مصداق این اعتراض

ملائکه نیستند.

▪ خلیفه قرار دادن به نوعی نشانگر برتری از سایر موجودات است. چون جانشین باید بتواند جای مستخلف عنه را بگیرد.

▪ ملائک میگویند ما تسبیح و تقدیس میکنیم تو را و به تو نزدیک تر هستیم و به جانشینی شایسته دار هستیم.

▪ خداوند در پایان به نوعی میگوید حالا به شما نشان میدهم!

• **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱) (خلافت)**

▪ این آیه نشان دهنده ی جواب خدا به سخن ملائک است.

▪ علامه میگویند منظور از اسما همین اسم و نامهای مرسوم و جاری بین خودمان نیست، بلکه حقایق است. این

حقایق بر ملائک عرضه شد و آنها نمیدانستند آنها چیستند.

▪ این آیه نشان میدهد که از حقایق عالم چیزی پنهان نبود بر آدم ع.

• **قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲) (خلافت)**

▪ ملائکه خود را پایین تر یافتند نسبت به انسان

• **قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا**

تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۳) (خلافت)

▪ معلوم می شود که آنچه که آدم ع آنها را در بر داشت حقایق غیب آسمانها و زمین بوده است.

▪ علامه میگویند این کتمان برمیگردد به ابلیس و معلوم می شود که در اینجا ابلیس در بین این ملائک بوده است

چراکه از شأن ملائک به دور است که چیز سوئی را در دل کتمان کنند.

• **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴) ابلیس اكد**

اصلی ما در این بحث ابلیس است)

▪ این آیه نشان دهنده ی این است که می شود بر دیگران سجده کرد. منتها سجده ی عبودیت نه. ولی سجده ی

تکریم می شود. این سجده هم سجده ی تکریم و تعظیم بوده است.

▪ این نشان میدهد که ابلیس اختیار داشته است. چون سجده از او خواسته شده و او هم ابا کرده است.

▪ ابلیس از ملائک نبود لکن سجده از او هم خواسته شده بود و این مطلب از همین آیات فهمیده می شود.

▪ قرآن نمیگوید که او کافر شد میگوید از کافرین بود. این آیه خیلی مهم است. ابی در مرحله ی فعل است و استکبر

در مقام صفت است. یعنی تکبر کرد و در آیات دیگر تفصیل داده شده این استکبار و در فراز دیگر کفر او مطرح

شده است که مربوط به ساحت باور هاست.

▪ وقتی میگوید کان من الکافرین منظور کافر نسبت به خالقیت خدا نیست. حتی خدا را با لفظ رب یاد میکند. او

وقتی که در معرض آزمایش قرار میگیرد آن نهفته های درونش آشکار می شود. لذا کفری در درون او بوده

است و این بستر، آزمایشی بوده تا او یا کفرش را از بین ببرد و درون را پاک کند یا اینکه هبوط و سقوط کند.

این اختیار موجود مختار است و همین الان هم برای ابلیس هم هست. انبیاء او را دعوت میکردند و وعده ی

شفاعت به او میدادند و این نشان میدهد که او هم اختیار دارد و لذا الان هم دارد از سر اختیار با ما دشمنی

میکند. (از جلسه سوم)

• **وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۳۵) (خوردن)**

- این جنت، بهشت موعود نیست. چون این در سیر نزول حضرت آدم ع قرار گرفته است.
- نکته ی مهمی که در اینجا هست، خود خوردن است که امر خداست و ابلیس هم از همینجا ورود میکند.

• **فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (۳۶) (شیطان + عداوت)**

- اینجا شیطان پس از بحث ابلیس مطرح می شود. اینکه شیطان کیست و خود ابلیس است یا کسی دیگر از دار و دسته ی اوست، مطلبی است که فعلا به کار ما نمی آید.
- از جایی که این موجود دست به کار شده برای شر رساندن اسمش شده شیطان. شیطان اسم این موجود نیست. عنوانی است به معنای شریر. در روایات این عنوان را به برخی پدیده های دیگر هم داده اند. یعنی چیزی که به انسان شر می رساند.
- از اینجا به بعد عنوان این ابلیس که دست به کار می شود برای شر رساندن به انسان میشود شیطان. یعنی این عنوان مهم میشود. او بود که انسان را بیرون کرد.
- این هبوط هم مخاطبش شیطان است هم آدم و هم حوا. یعنی همه از آن بیرون بروید.

• **قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (38) (هدایت)**

- عنوان هدایت هم برای ما مهم است و دقت داشته باشید که هدایت روی زمین مطرح است.

▪ اعراف - ۱۰ تا ۲۷

• **وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (۱۰)**

• **وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۱۱) (خلقت)**

- یادتان هست که در سوره ی بقره فرمود: اَبِي و استَكْبَر و كان من الكافرين

• **قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۱۲)**

- این جمله افاده کننده ی همان استکبار است (استکبر). در حرفی که زد آن صفت استکبار خودش را نشان داد

- او خود بین هم بود. میگفت: «(انا) خیر منه». او حجابش این بود که «خود را میدید» و در مقام مقایسه بر می آمد و خود را برتر هم میافت. آن خود بینی او و تکبرش مانع شد که خیلی راحت بفهمد که خدایی که دستور سجده داده قطعا این را میفهمیده که انسان برتر است و از همین جهت دستور سجده داده ولی تکبرش و انانیتش مانع این شد. حتی این سوال را ملائک پرسیدند ولی او اصلا نپرسید.
- اگر اهل خود بینی نبود از آن طرف استدلال میکرد که خدایی که حکیم است وقتی دستور سجده داده قطعا انسان برتر از من بوده است. مشککش این بود که دچار انانیت بود. وگرنه میتوانست از آن دستور به این نتیجه برسد که انسان برتر است و اگر باز هم سوالی برایش می ماند خوب میتوانست بپرسد همانطور که ملائک پرسیدند.

• قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (۱۳)

- در آیات دیگر استکبار بود و اینجا تکبر شده و البته در روایات هم این دو معادل هم گرفته شده اند.
- اینجا بحث تکبر را قرآن مطرح میکند و خداوند هم در مقابل او را با عنوان صاغر مطرح میکند. یعنی نقطه ی مقابلهش تکبر را.
- دقت داشته باشید که اینجا دعوا بین ابلیس و خداست و ربطی به آدم ندارد و آدم فقط وسیله ی آزمایش او بوده است و به واسطه ی این آزمایش باطن او بیرون ریخته شده است.
- تعبیری که اینجا دارد این است که تو از صاغرین هستی ولی تعبیری که در مورد آدم دارد این است که تو از ظالمین هستی.
- امر به هبوط ابلیس منافاتی ندارد با اینکه در آیه ۳۷ بقره به او و آدمها همه با هم امر شده باشد که هبوط کنید. یعنی آن عداوتی که در آنجا بود باعث شد که همه با هم هبوط کنند.

• قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۴)

- چون ابلیس مختار است، از خدا درخواست میکند. درخواست مهلت. این مهلت چیزی شبیه استدراج است.

• قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ (۱۵)

• قَالَ فَمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۶) (اغواء + صراط مستقیم)

- اینجا ابلیس اغوا را به خدا نسبت میدهد.
- ابلیس به عنوان شیطان و برای انتقام از اغوایی که فکر میکرد خدا انجام داده میخواهد بر سر راه خدا بنشیند.
- این صراط مستقیم مهم است و باید دانست که کجا هدف گیری شده.
- ثُمَّ لَا تِلْكَ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (۱۷)
- اول راهزنی اش را از صراط مستقیم مطرح میکند و بعد میگوید: از چپ و راست می آیم که اینها را از شکر به کفر بکشم.
- این شکر در برابر کفر شیطانی خودش است یعنی آنها را هم مثل خودم خواهد کرد.

- قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا لَنْ تَبْعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۸)
- وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۱۹)
 - ظاهرا بعد از این شاخ و شانه کشیدن شیطان مدت زیادی نمیگذرد که آدم و سوسه می شود و فریب میخورد. روایات اینطور میگویند.
- فَسُوسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (۲۰) (وسوسه)
 - اینجا وسوسه رخ داد.
 - این زشتی ها در آفرینش بوده است. به این نکته دقت کنید که وسوسه برای نمایان کردن زشتی هاست و نتیجه اش چنین چیزی است.
 - به این هم دقت کنید که هنوز اینها روی زمین نیامده اند و هنوز آدم ع نبی نشده است لذا این امر و نهی را ارشاد میگیرند و این ظالمین را هم به معنای ظلم قبیحی که در ذهن ما است نمی گیرند.
 - ملکین: برخی ترجمه ها با توجه به آیات دیگری مثل ملک لایلی پادشاهی عنوان شده و در برخی ترجمه ها فرشته
 - این وسوسه هم ربوبیت خدا را هدف گرفته است، یعنی دارد میگوید خدا خوب ربی نیست. یعنی از سمت خدا ربوبیت را هدف گرفته، یعنی نیامده در خالقیت خدا بحث کند - آن طور که ما فکر کرده ایم جبهه ی درگیری با شیطان، جبهه ی شناخت خالق است، نه بلکه شیطان روی ربوبیت خدا کار کرده است. اصلا شما در بین انسانها هم کسی که منکر خالقیت خدا باشد خیلی پیدا نمیکند - از طرف مقابل هم خدای متعال آنچه بسیار رویش تأکید میکند و در پی اثبات آن است توحید ربوبی است. شما ببینید چند آیه درباره ی توحید در خالقیت داریم و چند آیه در باب ربوبیت.
 - و در عین حال نسبت به آدم و حوا میل به ملک و جاودانگی را هدف میگیرد. یعنی آدم به خودش که نگاه میکند می بیند که دلش میخواهد که بر همه چیز سیطره داشته باشد و همیشگی هم باشد. یعنی این نقطه از فطرت را هدف میگیرد.
- وَقَسَمَهُمَا إِلَيَّ لَكُمْ مِنَ النَّاصِحِينَ (۲۱) (نصح)
 - دقت داشته باشید که آدم از جنس انسان بوده و آن اسماء را هر چند آموخته بود لکن او انسان بود و فراموشی را از حیث انسان بودن داشته است.
 - یک نکته ای را هم که باید دقت کنید این است که آدم هم تازه کار بود و باورش نمیشد که کسی اینطور با او جنگ و عداوت کند. او هم هر دو را قسم داد و گفت من برای شما دو تا نصیحت کننده و خیر خواه هستم.
 - تأکیدات مکرر این آیه را دقت کنید!!!
 - چرا گفت من ناصح هستم؟ این نصح و خیر خواهی مساله ی جدی ای است. همین است که دنیای کفر پرچم حقوق بشر و نصح و خیر خواهی را بلند میکند چون میدانند که فطرت انسانی را چه چیزی نرم میکند.

- فَذَلَاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ
أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۲۲)
- پس خداوند از قبل دشمنی او را تبیین کرده بود.
- قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳)
- قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (۲۴) (عداوت)
- قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ (۲۵)
- يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاتِكُمْ وَرِشَاءَ وَلِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ
لَعَلَّكُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۶) (بنی آدم)
- يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكَ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ
قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۷) (ولایت + بنی آدم + قبیله شیطان)
- او قبیلی دارد که ما را می بینند و ما آنها را نمی بینیم.

جلسه سوم / ۱۱ آبان ۹۴ / بررسی سریع همه آیات مرتبط (۲)

▪ حجر - ۲۶ تا ۴۳ (آیه ی محوری ۳۱ است)

- وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۶) (خلقت)
- انسان از خاک آفریده شده است. و تعبیر گوناگون ناظر به مراحل مختلف آفرینش است و گرنه ترکیب اصلی آفرینش از خاک است.
- وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ (۲۷) (خلقت)
- جان اسم نوعی از آفریده است مثل تعبیر انس در مورد انسان. به صورت آفرینش کلی را مطرح میکند. یعنی ممکن است مثل بنی آدم ادامه ی خلقتشان به صورت زاد و ولد بوده باشد، آنهایی که دستی در عالم اجنه دارند میگویند زاد و ولد دارند و تعبیری مثل ذریه و... هم نشان میدهد که همینطور است. لکن آنچه از این آیه فهمیده می شود این است که اصل آفرینش نوع جن از آتش است.
- در روایات هم هست که دستگاه هدایت آنها هم همین دستگاه هدایت انسان است. و آنها هم اختیار دارند و مومن و کافر دارند و...
- وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۸) (خلقت)
- برخی میگویند چون قالب انسان به طوری است که پوستش آشکار است به خلاف خیلی از آفریده ها که پوستشان با پشم و... پوشانده شده است لذا وقتی این قالب خاکی لحاظ شود به آنها میگویند بشر. لکن وقتی که آن روح و آن معنا لحاظ شود به آنها میگویند بشر.

○ این آیه در کنار آیه ی خلافت، (که گفته بود خلیفه ای را میخوام روی زمین بگذارم) نشان میدهد که

بشر همان خلیفه الهی است.

○ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۲۹)

○ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۳۰)

○ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۱)

○ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۲)

○ قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۳۳)

○ صلصال گل خشک است که سیاه و بد بود می شود (حما مسنون)؛ شاید وجه تکرار این جمله عیان

کردن این پستی خلقت جسم بشر باشد.

○ این عبارت «لم اكن لاسجد لبشر...» این همان استکبار است یعنی من اصلا بالاترم و برترم و...

○ قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَأْتَاكَ رَجِيمٌ (۳۴)

○ همین اخراج از بهشت شده است زمینه دشمنی

○ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۳۵)

○ این آیه به نوعی انحصار در لعنت را هم میرساند. یعنی گویی لعنت مختص به اینجاست.

○ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۳۶)

○ پس او روز بعث را هم باور دارد.

○ به این نکته هم توجه کنید که بحث را دارد خطاب به رب خودش مطرح میکند.

○ قَالَ فَأْتَاكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۳۷)

○ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۳۸)

○ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹)

○ اینجا هم دقت کنید که دعوایش بر سر ربوبیت خداست، به خاطر اینکه مرا اغواء کردی و از ربوبیت

خود خارج کردی من هم چنین و چنان میکنم.

○ **إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (۴۰) (عباد مخلصین)**

○ اینها چه کسانی هستند؟ اینها را باید شناخت. اگر اینها به اعتراف خود ابلیس اغوایی در آنها راه ندارد و

خود ابلیس هم این مطلب را فهمیده است. پس آنها باید ستون فقرات و تکیه گاه عالم انسانی در زمین

باشند و لذا خداوند هم باید آنها را محور انسانیت قرار بدهد.

○ کما اینکه اگر کسی رفت به سمت ابلیس به سمت لعنت و عذاب و گرفتاری می رود.

○ این خطِ مخلصین هم از عبودیت است. از عبادت است. یعنی این مخلص شدن هم از آنجا ناشی می شود.

○ لذا از همین آیه هم میفهمیم که غرض خلقت که عبودیت باشد تأمین شده است.

○ **قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ (٤١)**

○ خداوند بر این مطلبی که ابلیس میگوید صحنه میگذارد و میگوید: این راه مستقیم من همین اخلاص است که از عبودیت در می آید.

○ در مقابل هم راه کج و ناراست توسست است که آن هم به من ختم می شود (این را در جای خودش بحث خواهیم کرد که همه راهها به خدا ختم می شود) لکن دیگر صراط مستقیم نیست.

○ این صراط مستقیم طوری است که سلطنت و چیرگی شیطان در آن نیست (البته ممکن است وسوسه و... بشد، سلطنت نیست) و من خودم بر سر آن راه هستم و آن را تعهد و ضمانت میکنم.

○ این صراط مستقیم طوری است که استکبار در آن راه ندارد. چون صراط مستقیم طوری است که وقتی کسی از عبودیت بیرون رفت (یعنی دچار استکبار شد) دیگر دسترسی ندارد به آن.

○ **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (٤٢)**

○ او گفته بود که من اغوا میکنم و تزیین میکنم همه ی آنها را. این ادعا به نوعی به معنای چیرگی است و جوابش هم همان است که خداوند متعال داده است.

○ این مسیر عبودیت اینطور است که سلطنت شیطان در آن وجود ندارد. این عباد خیلی فراگیر است. تو بر بندگان من سلطنت نداری چون آنها از نظر خلقت از تو برتر هستند (این بحث را در آفرینش داریم که موجودی که در آفرینش مرتبه و ارزش پایین تری دارد نمیتواند بر موجود مرتبه بالاتر مسلط شود). تو اصلاً نمیتوانی سلطنت داشته باشی مساله این است که اگر او بخواهد خودش را در اختیار تو میگذارد. لذا اینطور نیست که تو اینقدر قدرت داشته باشی که لازین و لاغوین. اگر او خواست خودش دنبال تو خواهد آمد. اغواء که شیطان مدعی آن بود لازمه اش طوری است که او چیره شود. خداوند این تسلط و چیرگی را نفی میکند. و از طرفی هم به انسان توصیه میکند که تو اگر خودت دنبال بروی تحت سلطه ی او در میایی وگرنه او تسلطی ندارد.

○ اگر بندگی مرا نکنند باید بندگی کسی دیگر را بکنند، که تو باشی و بندگی تو موجب می شود که مثل تو از ربوبیت من محروم شوند و جهنم موعد آنها خواهد بود:

○ **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَوْ عِدُّهُمْ أَجْمَعِينَ (٤٣)**

▪ **اسراء - ٦٠ تا ٦٥**

• **وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا (٦٠) (رویا)**

▪ این آیه و شروح روایی اش جالب است.

• وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً (٦١)

▪ در همه ی این آیات ابلیس دارد به خدا میگوید که امر تو به حق نبوده و لذا من زیر بار آن نمی روم. این خلاف حکمت و تدبیر است که من که برترم بر موجود زیر دست سجده کنم.

▪ نکته ای در مورد کان من الکافرین که انتقال یافت به (بقره / ٣٤)

• قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَنْ أُوْحِرَنَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَخْتِكَ أَنْ لَدُنِّي إِيَّاكَ الْإِخْلَافُ (٦٢)

▪ این ک را خطاب میگیرند.

▪ ترجمه: این دیگر چه بود که به من کرامت دادی؟ تعبیری بی ادبانه

▪ لاحتنکن یعنی افسار زدنی که منجر به نابود کردن و تباه کردن و ریشه کن کردن می شود.

▪ اینجا میدانند که حضرت آدم هم از آن مخلصین هستند و لذا بحث را می برد روی ذریه و قرآن هم رویش با ماست که بدانید او کیست.

▪ آن قلیل هم قاعدتا همان مخلصین هستند.

• قَالَ أَذْهَبُ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُوراً (٦٣)

▪ خداوند هم میفرماید که هر کس که تبعیت کند تو را، تحت تسلط تو در می آید.

• وَاسْتَفْزِزْ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمُ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكِهِمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُوراً (٦٤)

▪ اینجا خداوند ابزارهای او را می شمارند.

▪ سواره قاعدتا تند تر هست و پیاده کند تر.

▪ او میتواند در سرمایه ها و نسلهای بهره مند و شریک باشد.

▪ یکی از ابزارها هم وعده است. وعده ی دروغین. جالب است که شیطان هم نسیه وعده می دهد.

▪ این مشارکت در اموال و اولاد است. یعنی در بهره های مال و ولد او هم بهره مند است. مثل شریک

• إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلاً (٦٥)

جلسه چهارم / ١٢ آبان ٩٤ / بررسی سریع همه آیات مرتبط (٣)

▪ کَهِف - ٥٠

• وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (٥٠) (ولایت + عداوت)

○ در مورد ابلیس گفته شده اَبِي و فَسَقَ در حالی که در مورد انسان گفته شده عَصَى. فسق در جایی است که تکلیف باشد.

- اینجا قرآن به جنی بودن او تصریح دارد.
- تعبیر ذریه نشان میدهد که آنها هم ذریه و نسل دارند.
- به بحث ولایت و عداوت توجه کنید در اینجا.
- برای ستمگران چه بد جایگزینی (به جای خدا) است که انسان دشمن خودش را ولی بگیرد یعنی خودش را در اختیار او بگیرد به جای خدا.
- ابلیس برای همه دشمن است. بحث مومن و کافر نیست.
- ابلیس در برابر خدا دچار کفر و استکبار (در برابر عبودیت) و فسق شد. در برابر انسان دچار حسادت و کم کم دشمنی شد. جوهره حسادت این است که فرد بیاید و آن محسود را به رنج بیاندازد و بهره ها و ... را در او نبیند، این حتی با هلاک کردن خود هم انجام می شود. یعنی راضی است به هلاک شدن خودش. تعابیری مثل انا خیر منه و... جوهره اش حسادت است.
- ابلیس در عالم انسانی هم همینها را می دمد، همان کفر را و همان استکبار را و همان حسادت را نسبت به همدیگر.

طه - ۱۱۵ تا ۱۲۴

• وَقَدَّعَهِدُنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (۱۱۵) (نسیان)

- این نسیان بود منتها اینکه نسیان از چه بود خیلی برای ما مهم نیست. آنچه مهم است این است که این ویژگی های عالم انسانی دستمایه شیطان قرار میگیرد. همین ویژگی برای سهولت زندگی انسان یک سرمایه است برای فراموشی رنج ها و گذراندن دنیا ولی برای شیطان یک دستمایه است.
- این عزم که میگوید منظورش یا تاب نیاورد در مقابل وسوسه ی شیطان یا اینکه عزم ایستادن پای امر خدا را نداشت.

• وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ (۱۱۶)

• فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (۱۱۷) (عداوت)

- دشمنی با آنها موجب دشمنی با ذریه اش هم می شود.
- إِنَّ لَكَ الْأَجْمُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى (۱۱۸)
- این تصویر بهشتی بود که آدم ع در آن زندگی میکرد. حالا روی زمین بود یا جای دیگر، نمیدانیم.
- وَأَنْتَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى (۱۱۹)
- فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَىٰ (۱۲۰) (وسوسه + خلود + ملک

(لایبلی)

- از اینجایی که این وسوسه ها شروع می شود عنوان ابلیس تبدیل می شود به شیطان. موضوع بحث ما هم شیطان است نه شخص ابلیس

- از این ملک معلوم می شود که قبلا هم مَلَكین به معنای پادشاه بوده است.
- از این آیه مشخص می شود که بهستی که آنها در آن بوده اند این ویژگی های را نداشته است که شیطان توانسته با آنها انسان را وسوسه کند.
- این وسوسه از سمت دعوت به خلود و ملک لایبلی بحثهای فطری است که دستمایه ی وسوسه ی شیطانی قرار گرفته است. انسان در درون خود کشش به این حقایق دارد یعنی جاودانگی و ملکی که ناپود نمی شود.
- شیطان هم فطریات انسان را می شناسد و آنجایی که خداوند آفرینش او را عرضه کرد شیطان بر ویژگی های او آشنا شد و به مرور زمان هم آشنایی او با ویژگی های فطری انسان بیشتر می شود. بزرگان میگویند ابلیس در گذر زمان توانمند تر می شود چراکه با آزمون و خطا میتواند رشد کند البته در سمت مقابل انسان هم در ایمان خود رشد میکند.

• فَأَكَلَا مِنْهَا قَبْدَتْ لَهَا سَوَاتِرُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنْةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (۱۲۱) (خلود)

(+ اکل)

- سیر بحث اینطور بود: اول یک تردیدی در ربوبیت خدا انداخت (آنجا که گفت خدا این را منع کرده چون نمیخواسته شما به آن مراتب بالا برسید) و بعد از فطرت انسان استفاده کرد و بعد طبیعت را در میان آورد و یک عملیات طبیعی را پیشنهاد کرد و نتیجه ی این کارها شد اینکه انسان زشتیهایش رو شد. شیطان به عنوان دستمایه فطرت را میگیرد و با وسوسه به میدان میکشد، منتها از راه طبیعت ورود میکند. یعنی شجره الخلد و ملک لایبلی را که اموری فطری هستند مطرح کرد لکن راهکار عملی که پیش پای اینها گذاشت طبیعت انسانی بود. و انسان هم از راه خوردن. از پروراندن طبیعت و خوردن بود که زشتیهایش آشکار شد. [مسیر عمل شیطان در وجود انسانی اینطور بود که باور به ربوبیت را خراب کرد و سپس از گرایشهای فطری استفاده کرد و سپس یک عمل طبیعی را پیشنهاد کرد که همان خوردن بود]
- شما دقت کنید که این گزارش را خدای متعال برای ما مطرح میکند و هشدار میدهد که شما هم اینطور نشوید. نقطه ی نفوذ شیطان همین خوردن است لکن شیطان برای همراه کردن ما از اینجا شروع نمیکند. انسان فطرتش بر او غالب است و آرمانها و آرزوهای فطری بر وجودش غلبه دارد لذا شیطان هم از همانجا شروع میکند لکن طرح عملی او در میدان عمل همین خوردن است. خوراک نامناسب، چه حرام باشد چه غیر طیب باشد مشکل ایجاد میکند. خدا هم نخواست که کلا چیزی نخورند، گفت بخورید منتها به این نزدیک نشوید. مرحوم علامه حرف خوبی دارند میگویند انسان هر چه آلودگی انسانی دارد از همین جا بیرون می زند و بارز می شود. حالا مثلا شما روایات افراط در خوردن را هم که ببینید ببینید که خیلی از مشکلات از همین ناحیه رخ میدهند. طبیعت انسان از خوردن رشد و رویش دارد و ضایع شدنش هم از همین جاست.

• [آیات خطوات الشیطان:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ

(۱۶۸)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ

(۲۰۸)

وَمِنَ الْأَنْعَامِ حُمُولَةً وَفَزَشَاكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۱۴۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۱)

این خوردن خودش یک کدی است که اگر درست مدیریت نشود کار به پاکی و تقوا و... نمی انجامد. شما برای اداره و هدایت بشر باید نقاط اساسی را خوب بشناسید؛ شیطان از اینجا شروع میکند و خدا هم از اینجا شروع میکند. اگر اینجا را شیطان به دست بگیرد ضررهای بعدی اش هم به همراه خواهد آمد و بدت لهما سواتهما رخ خواهد داد.

لذا در صحنه ی امروزی هم حرفهای بلندی مطرح می شود لکن آنچه که در آخر روی زمین مطرح میکنند همان خوردنها و لذتها و... است. امروزه هم فطریات دستمایه می شود و حرفهای درشتی گفته می شود ولی آنچه در عمل مطرح می شود دنیا و خوردن و... است. لذاست که شما امروز در دنیای بشری می بینید که اینقدر مفصل روی خوراک بشری کار می شود. این اگر از ناحیه طبیعت خارج شود دیگر گمراهی آدمها سخت نخواهد بود.

بعد از آشکار شدن زشتی ها فطرت باز آمد و سعی کرد زشتی ها را بپوشاند. لذا طفا یخصفان...
آن امر اگر مولوی نبوده است و ارشادی بوده و گفته شده بوده که «نخور که اگر بخوری فلان جور می شوی». این فغوی اگر در اثر عصیان امر غیر مولوی باشد نتیجه اش همان فتشقی خواهد شد. یعنی یک غوایت و ناکامی ای خواهد بود که همان رنجها و دردهای عالم پایین تر از بهشت است. گشنگی و تشنگی و رنج و زحمت و آفتاب و...

• ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى (۱۲۲)

این اجتبا به معنی این است که خدا او را جمع کرد و بازگشت به سوی او و او را هدایت کرد.
• قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَأَمَّا يَا تِنَّبُّكُمْ مَنِ هَدَىٰ فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى (۱۲۳)
(ضلالت+هدایت)

منتها گفته می شود با این مشکلات تکوینی که برای شما رخ داد دیگر جایی در بهشت برایتان نیست.
این هدایت تشریحی تازه از اینجا شروع می شود. آن هدایتی که در بالا بود هدایت تشریحی نبود و عصیانش هم ضلالت نبود. اینجا به بعد ضلالت هم مطرح می شود که علاوه بر آن شقاوت و سختی و بدبختی خواهد بود. دقت کنید که اگر یک امر مولوی عصیان شود انسان با توبه به جایگاه قبلی خود باز میگردد لکن این اتفاق در مورد حضرت آدم ع نیفتاد لذا معلوم می شود که یک امر تکوینی در میان است نه یک امر تشریحی.

- این عداوت حالا از اینجا به بعد بین خود شما انسانها هم برقرار خواهد بود.
- وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَمُحْشَرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (۱۲۴)

▪ شعراء - ۹۵

• وَجُنُودِ ابْلِيسَ أَجْمَعُونَ (۹۵)

- ابلیس قبیل دارد و ذریه دارد و جنود.
- ذریه که فرزندان او هستند و قبیل هم بستگان او هستند و ممکن است در کنار او باشند نه مثل ذریه فرزندان او و جنود ممکن است اصلاً از عالم آنها بیرون باشد. مثلاً در برخی روایات هست که زنها جنود شیطان هستند.
- اینها نشان میدهد که شیطان یک دستگاه راه انداخته است برای ولایت خود و تشکیلات و لشکریانی دارد و خودش در رأس است.
- اگر شیطان بتواند در درون تشکیلات خودش انسجام ایجاد کند و آنها یعنی ظالمین با ظالمین نچنگند کار بر جریان حق بسیار سخت می شود. اللهم اشغل الظالمین بالظالمین و اجعلنا بینهم سالمین از همین باب است. لذا او تلاش میکند که کار یکپارچه شود و یک نظامی در رأس باشد و بر کل عالم سیطره پیدا کند اینطور اگر بشود دیگر همه ی زشتی ها رو می آیند.

▪ سبأ - ۲۰

○ وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ ابْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ الْاَفْرِيقَامِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰)

- اینکه ابلیس مظنون است یعنی برای او هم در حد گمان بوده است که آیا میشود اینها را گمراه کرد یا نه؟ بعد که در میدان آمد دید نه جواب می دهد. و البته ممکن است از گفتگوی اولیه ی ملائکه هم مطالبی را فهمیده باشد و دانسته باشد که اینها اهل خون ریزی و... هستند.

- یعنی جز گروهی از مومنین همه پیروی اش کردند. (من بعضیه) و البته شاید هم بشود بیانیه گرفت
- وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ اِلَّا لَتَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْاٰخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱) (آخرت)

- باز اینجا بیان میکند که شیطان بر اینها سلطنت و چیرگی نداشته است و این بستر، بستر آزمایش موجودات ذو اراده است. تا اینها هستند این بستر آزمایش هم هست و باید باشد.
- ملاک و میزان در این آزمایش ها ایمان به آخرت است.
- در قرآن بحث آخرت بسیار جدی مطرح می شود و نشان میدهد که انسان به صرف توحید هدایت نمی شود و بحث آخرت بسیار کلیدی و مهم است. در قرآن بحث آخرت بسیار پر رنگ تر از مباحث توحیدی مطرح می شود.

▪ ص - ۶۵ تا ۷۵

• قُلْ اِنَّمَا اَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِّنْ اِلَهٍ اِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۶۵)

- رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (٦٦)
- قُلْ هُوَ تَبَّاعِظِيمٌ (٦٧)
- أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (٦٨)
- مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يُخْتَصِمُونَ (٦٩)
- إِنَّ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا نَمًّا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (٧٠)
- إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ (٧١)
- فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (٧٢)
- فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (٧٣)
- إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (٧٤)
- قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإَيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (٧٥)

▪ تعبیر یدی از نظر علامه بیشتر ناظر به این است که من عنایت ویژه داشتم به این، این را من خودم با تمام اهمیتی که به آن میدادم آفریدم. یعنی من این را الکی درست نکردم، این را با دو دست خودم آفریدم. برخی مفسرین این را قدرت و ثروت میگیرند و... ولی علامه میگویند اینجا تعبیر را باید به زبان عرفی فهمید، به زبان ما. به زبان ما می شود اهمیت موضوع.

▪ تو استکبار ورزیدی؟ یعنی خودت را در مقابل ما چیزی دانستی؟

▪ کنت من العالین یعنی در دستگاه خداوند متعال کسانی بودند که به سجده امر نشده بودند، کسانی که برتر از فرشتگان بودند. اینجا استفهام انکاری می شود. فرشتگان همه حتی جبرئیل و عزرائیل و... هم امر به سجده شدند و این در احادیث هست.

- قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (٧٦)
- قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (٧٧)
- وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (٧٨)
- قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (٧٩) (ربوبیت)
- قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (٨٠)
- إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (٨١)
- قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (٨٢)

▪ عزت یعنی نفوذ ناپذیری و شکست ناپذیری خدا. وقتی به این قسم میخورند یعنی قسم من هم شکستنی نیست و خیلی استحکام و قوت دارد.

- إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۸۳)
- قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ (۸۴)
- لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۵)

علامه در بحثهای خود ذیل هر آیه کمی پرداخته اند به این مباحث. این مباحث را ببینید.

جلسه پنجم / ۱۶ آبان ۹۴ / اصل خالقیت + احسن بودن خالقیت

جلسه ششم / ۱۸ آبان ۹۴ / ریشه خالقیت

جلسه هفتم / ۲۳ آبان ۹۴ / صفات خالقیت + آثار خالقیت + مقدمه ربوبیت + بسط ربوبیت

• طرح تفصیلی بحث (دور دوم بررسی آیات): **نگاه کلی نسبت به جهان بینی قرآنی و تشخیص جایگاه «شیطان» در این جهان**

بینی

▪ تذکر: برای بررسی بحث، ناچار از بررسی جهان بینی قرآنی هستیم

• در اینجا بحثها را سعی میکنیم که در قالبی قرار بدهیم، اینجا بحث تفصیلی است و باید یک خط توحیدی را ترسیم کنیم و جایگاه بحث شیطان و ابلیس را در این دستگاه روشن کنیم و نسبتش را با انسان بفهمیم و ببینیم کار و اثر عملی اش را در کره ی زمین ببینیم. لذا در وهله ی اول تلاش میکنیم تا ببینیم در قرآن، نظام عالم از الله تا انسان چگونه است و سپس جایگاه شیطان را در این میان ببینیم. لذا فعلا سعی داریم که یک نگاه طولی داشته باشیم.

▪ روش بحث: هم فطری و هم قرآنی است؛ سیر فطرت با سیر قرآن یکسان است

• چرا در این بررسی از خداوند متعال شروع میکنیم و از انسان شروع نمیکیم؟ به خاطر این است که ما اولاً اینجا میخواهیم از روی قرآن این جهان بینی را شکل بدهیم. ثانیاً حتی اگر بخواهیم برون دینی نگاه کنیم می بینیم از اول که خودمان را می شناسیم بعدش سوال ما خالق ماست. البته سوال آسانی است و سریع می پذیریم که خالق داریم و مخلوق هستیم و بعدش سراغ توصیف این خالق می رویم لذا این روندی که اینجا ذکر میکنیم طبیعی و درست است. اگر هم بخواهیم از روی قرآن ادامه بدهیم و شکل بدهیم این جهان بینی خودمان را آن وقت می بینیم که تکیه مباحث روی الله تعالی است و ترتیب و سیر مباحث هم همینطور است، یعنی به خالقیت اندکی پرداخته شده و بعد مفصل به ربوبیت پرداخته شده. این تطابق به خاطر این است که قرآن هم مطابق فطرت انسانی است. لذا راهی که می رویم چه از سمت خودمان و فطرت خودمان برویم و چه طبق متن قرآن حرکت کنیم یک جور می شود این سیر ما و اینها با هم تعارضی ندارند.

• راه فطری: ما از خودمان که شروع میکنیم خودمان را مخلوق می بینیم و به دنبال خالقمان هستیم و قرآن هم همین روند را طی میکند. ابتدا آفریدگار را مطرح میکند بعد توصیفش میکند. و در توصیف آن متوقف می شود چون انسان هم در اینجا گیر میکند. مخصوصاً صفت ربوبیت این خالق که گیر اصلی انسان است.

شما ببینید حتی کسی که میگوید طبیعت مرا آفریده بالاخره خالق را پذیرفته، لذاست که میگوییم در پذیرش اینکه من مخلوق هستیم و خالق دارم متوقف نمی شود. در این متوقف می شود که این خالق کیست و صفاتش چیست؟ رب من

کیست و...

▪ اصل خالقیت

- خالق کل شیء
- می‌خلق ما یشاء والله علی کل شیء قدير
- الاله المخلق
- المخلق الباریء المصور

▪ ریشه ی خالقیت: قدرت و علم الهی

- قدرت مطلق خود در آفرینش و نفی ضعف در خالقیت خود
- أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ الْإِكْفُورًا (اسراء/ ۹۹)
- أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (یس/ ۸۱)

- این بحث قاعدتا در مورد چیزی نیست که مشهود و واضح باشد. چون قدرت را در مورد آن نیازی به تذکر دادن نیست. پس خلقت چیزی دیگر است نسبت به همین چیزی که الان هست و انسان آن را نمی بیند یا به هر روی در پذیرش آن دچار شک و تردید است. مثل قیامت یا...
- به این نکته دقت داشته باشید که این آیات همه امتداد می یابد تا زندگی انسانی، چون مخاطب این آیات بنی بشر هستند. و مقصود هدایت اوست.

• يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

- امتداد قدرت خدا بر خالقیت موجودات در خلقت مجدد انسان و زنده کردن مجدد او
- أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزِبْ عَنْهَا النَّاسَ وَالْأَنْعَامَ لَآ يُؤْمِنُونَ (نور/ ۳۱)
- الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۳)
- مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ (۵۵)
- يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ

• وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذْ كُنَّا تَرَابًا إِنَّا لَنَقِي خَلْقَ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَعْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۵)

- خداوند متعال می فرماید اگر میخواهی تعجب کنی، اینجا جای تعجب است که خدایی با این قدرت را می بینند ولی باز هم شک میکنند در اینکه آیا ما اگر مردیم باز زنده خواهیم شد!
- خداوند خیلی روی این که انسان زندگی دیگری پس از مرگ دارد تأکید میکند و سرمایه گذاری میکند. خیلی مفصل و مستقیم و غیر مستقیم به این بخش می پردازد و باید دانست که انسان بدون این مطلب در راه نمی آید. انسان بدون این و با باور صرف به توحید در راه نمی آید و از گمراهی باز داشته نمی شود. آن چیزی که انسان را در راه می آورد، تصویر یک آینده برای او است. اگر نشود همچین آینده ای را تصویر کرد، به صرف قبول خالقیت کار انسان به سرانجام نمی رسد لذاست که خداوند به معاد خیلی زیاد پرداخته.

• علم الهی

• هو الخلاق العليم

- خالقیت خدا و ارتباط آن با قدرت و علم الهی: این آیات خالق بودن خدا و مخلوق بودن ما و برگشتن خلقت خدا به قدرت و علمش را بیان میکند.
- این آیات قدرت و علم خدا را نشان میدهد. و عمدۀ دغدغۀ ما انسانها همین است. میتوانند؟ میداند؟ پس میکند فلان کار را؟ اگر نمیکند پس چرا؟ این سوالات به خاطر این است که از علم و قدرت فعل میجوشد لذا بلافاصله از این صفات مطرح شده همین دغدغۀ برای انسان حاصل می شود که او پس میتواند و میداند. لذا اگر خدای متعال بخواهد خالقیت را نفی کند همین علم و قدرت را نفی میکند بلکه حیات را نفی میکند چون ارکان خالقیت همین ها هستند.
- در آیه الکرسی هم میبینیم که این علم و قدرت به حیات بازگشت میکند. در آیه الکرسی حصر هست یعنی اینها مختص به خداست.

▪ صفات خالقیت

• مقدمه

- توصیف خالقیت خدا: یک نکته این است که خدای متعال در مقام اثبات خالقیت خودش نیست در این آیات و به طور کلی در قرآن. دغدغۀ آیات قرآن اثبات خالقیت خدا نیست، بلکه توصیف خداوند به این صفت خالق است. این نکته ی مهمی است. خداوند بیشتر از اصل خلقت به توصیف خلقت پرداخته و در این میان به خلقت برخی موجودات مثل انسان به طور ویژه پرداخته شده است. و از آغاز آمده و با جزئیات به صورت

ریز به آن ورود کرده است. می‌خواهیم از خالقیت خدا شروع کنیم و به خلقت انسان برسیم و بعد جای شیطان را در این پازل پیدا کنیم.

- خداوند متعال در مقام اثبات خالقیت خود مطلبی نفرموده بلکه توصیف خود به عنوان خالقیت است. دلیل این امر هم شاید این باشد که خداوند متعال این اعتقاد به خالقیت خود را در فطرت انسان نهاده است و در همان جا کار را تمام کرده است. انسان از ابتدای خلقتش دنبال این نیست که خالقش را اثبات کند بلکه دنبال این است که خود او را بیابد. بچه وقتی متولد می‌شود دنبال اثبات مادر است یا دنبال خود مادر؟ دنبال خود مادر است. خلقت ما به گونه‌ای است که در پی آفریدگارمان هستیم تا او را بشناسیم. نه پی اثبات او. در نبوت اینطور نیست یا ممکن است نباشد یا مثلا اگر بگویند موجودی به نام جن هست. یا بگویند در مریخ آب پیدا کردیم، اینها را در وهله‌ی اول سوال اثباتی در موردش داریم، اما نسبت به آفریدگار اینطور نیست.
- اینهایی که می‌گوییم در مورد انسان عادی است نه انسانی که دچار شکاکیت شده است که او در واقع بیمار شده است و باید درمان شود. او از حالت عادی خارج شده است.
- این توصیفاتی که در قرآن در مورد خالق و خدای متعال مطرح شده هم طوری است که هر کسی آنها را بشنود می‌گوید من اصلا دنبال همین بودم. این را کجا پیدا کنم؟ مثلا در یک کتاب آسمانی خدای متعال اینطور توصیف شده که کشتی‌ای گرفت و زمین خورد یا زمین زد. واقعیت این است که انسان وقتی به خودش رجوع میکند می‌بیند با این خدا مشکل دارد و نمیتواند به او دل بدهد، لذا سوال میکند که اصلا این مساله راست است یا دروغ؟ اصلا هست چنین چیزی یا نیست؟ ولی خدایی که در قرآن توصیف شده اینطور نیست و طوری نیست که من با قسمتی از توصیف او مشکل داشته باشم. خدایی که می‌گوید من آنی هستم که آسمان و زمین را آفریده‌ام، مهربانم و... این توصیفات به طوری است که آدم در فطرتش راحت می‌پذیرد.
- لذاست که در مورد توصیف دیگران فرموده: سبحانه و تعالی عما یصفون / الا عباد الله المخلصین: مگر کسانی که خدا آنها را خالص کرده از هر بدی. اینها درست می‌فهمند و هر چه می‌گویند وصف درستی است از خدا.

• قَالَتْ رُسُلُهُمْ أِنِّي إِلَهُ شَأْنِكُمْ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا قَالُوا نَبُذُكُمْ وَإِنَّا لَنُؤْتِيكُمْ آيَاتٍ وَلَٰكِنْ أَنْتُمْ لَكَاذِبِينَ (ابراهيم/ ۱۰)

- بله ممکن است اینجا استدلال هم در دل این سخن باشد. لکن لسان قرآن لسان برهان نیست. لسان ارجاع انسان به فطرت است.

• أَمَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ حَبَاتٍ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَأْكُلًا لَكُمْ أَنْ تُدْبُوا شَجَرَهَا إِلَهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (نمل/ ۶۰)

• وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (عنكبوت/ ٦١)

• خداوند متعال در قرآن اینطور بحث کرده که راحت و سریع میگویند خدا. نظر قرآن این است.

• وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (٦١)

• وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (٦٣)

• وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٢٥)

• وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (٣٨)

• وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (٨٧)

• قُلْ أَإِنِّي لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ (٩)

• این فضای مهمی است در قرآن در حالی که در مباحث اعتقادی ما عمده ی مباحث رفته سمت اثبات خدا. در حالی که اگر امور روشن دامن زده شود و امر واضح واکاوی شود تازه موجب ایجاد شبهه می شود. خواصی از انسانها هستند که میتوانند به امور واضح بپردازند و سالم خارج شوند از آن. لذا خود این کار شبهه آمیز است. مثلا مفهوم وجود در عالم مفاهیم بسیار واضح و روشن است برای ما و شب و صبح با این مفهوم سر و کار داریم، لکن شما بیا همین را دست مایه قرار بده و دائم به آن بپرداز، نتیجه اش می شود اتفاقا شک در این مسائل.

• این نپرداختن قرآن به این مسائل به این خاطر است که این کتاب مال هدایت است و از تکوین جوشیده است. نه برای بحثهای علمی. بحثهای قرآن هم مثل بحثهای تکوینی ساده و روان است.

• احسن بودن خالقیت

• فتبارک الله احسن الخالقین

- بعد احسن الخالقین مطرح می شود. در پاسخ به این سوال ارتکازی انسان که خوب حالا آیا او آفریدگار خوبی هم هست؟ این آیه پاسخی است به این سوال: او خودش خوب آفریدگاری است، نیکوترین آفریدگار است. این مساله کاملا با فطرت ما هماهنگ است، چراکه ما در فطرت خود آفریدگار می‌خواهیم و نیکوترین آفریدگار را هم می‌خواهیم.
- اینکه می‌گوید او احسن الخالقین است نشان میدهد که خالقهای دیگری هم هستند که احسن نیستند. مثل حضرت عیسی ع که در قرآن خلقت هم به او نسبت داده شده.

• الذی احسن کل شیء خلقه

- وقتی او احسن الخالقین است هر چیزی را هم که خلق کرده است خوب آفریده است. چون خودش متصف به حسن است هر چیزی را هم که آفریده است متصف به حسن است.
- این را هم دقت کنید که حسن و احسن بودن مربوط است به مرتبه ی خلق.
- حتی آفرینش موجودی مثل ابلیس هم حسن است. موجودی است که شری در آفرینش او نیست، یک کافر همین طور است، خلقتش نیکو است، جسمش، روحش، اراده اش و... اینها همه نیکو هستند.
- حتی موجوداتی که کریمه المنظر هستند هم در آفرینش خودشان و بدون مقایسه با دیگر موجودات خودش حسن است. بله ممکن است من نسبت به بغل دستی ام زشت تر باشم از نظر جسمی، ولی این مطلب موجب این نمی شود که حسن خلقت از بین برود.
- شورو هم اگر مصداق شیء باشد حسن هستند. حالا بعد که بررسی میکنیم ممکن است ببینیم که شورو اصلا شیء نیستند.
- این را دقت کنید که ما اینجا نمی‌خواهیم از منظر خودمان مساله را بررسی کنیم، داریم به عنوان یک مومن به قرآن، آیات قرآن را بررسی میکنیم تا ببینیم از منظر قرآن خلقت حسن هست یا نه؟ قرآن میگوید خدا هر چه آفریده حسن است. حالا ممکن است ما این را خودمان گاهی درست ندانیم، مثلا در مورد فلان چیز فکر کنیم که این که دیگر حسن نیست. اینها نظر ماست و به جهل و... در ما بر میگردد. آنچه مهم است این است که از نظر خالق آنچه حسن است خلقت مخلوقات است.

• احسن بودن خلقت انسان

• ولقد خلقناه فی احسن تقویم

- مخلوقات خدا همه حسن هستند لکن در این میان انسان در نیکوترین ساختار و حالت آفریده شده است.

- اتفاقاً شما می بینید که تعبیر احسن الخالقین در موضع آفرینش همین انسان مطرح شده است. در همین موضع است که می فرماید احسن الخالقین. کأنَّ اگر این خلقت انسان اتفاق نمی افتاد مخلوق به احسن تقویم هم نبود در نتیجه این صفت فعل که خلقت حسن است هم جاری نمی شد.

- این را دقت داشته باشید که این نوع انسانی در نیکوترین ساختار خودش است، حالا اگر از این نوع جماعتی هم بجوشد نیکوترین جماعت خواهد بود. اگر نظام تعلیم و تربیتی هم بجوشد نیکوترین خواهد بود و...

- این که میگوییم خلقت انسان در احسن تقویم است فرد معمولی انسان را میگوییم نه موجودی که دیگر بهره های کافی را ندارد و انسان نیست.

- آیاتی که میگوید انسان ضعیف است، هلوع است و... اینها همه ذیل این خلقت احسن است. آفرینش و تقویم در احسن حالت است. منتها یک نکته در آن هست و آن هم رد به اسفل سافلین است، خیلی از نقصها و... مال این مرتبه است. در این مرتبه این مشکلات رخ میدهد. این احسن الخالقین و احسن تقویم مال آخر راه نیست. [بلکه مال جایی است که هنوز به عالم ماده نیامده است]، مال جایی است که تازه انسان پدید می آید، پدید که آمد، این ساختار و این موجود می شود نیکوترین موجود.

- این متکلم مع الغیر که در آیه استفاده شده (خلقنا) نشان میدهد که خداوند با همه ی وجود این موجود را خلق کرده است و همین مطلب دلیلی است بر احسن بودن مخلوقیت او.

• ولقد کرمنا بنی آدم و حملناه فی البر والبحر

• آفرینش همه چیز برای انسان

- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَافِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ لَتَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ
- أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَافِي السَّمَاوَاتِ وَمَافِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً

- اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

(۱۲)

- وَسَخَّرَ لَكُمْ مَافِي السَّمَاوَاتِ وَمَافِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

(۱۳)

- حالا می شود آیات دیگری که بیانگر این هستند که ما همه ی آفرینش را برای این انسان آفریده ایم و همه را مسخر و تحت امر او کرده ایم و... در اینجا قرار داد.

- وقتی انسان شد نیکوترین آفریده خیلی روشن است که بقیه ی مخلوقات در مسیر این انسان قرار میگیرند یا در مسیر آفرینش او یا در مسیر کمال او. چون خدای متعال آنچه میخواسته دارد اینجا دنبال میکند.

• خالقیت به حق

- **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ**
- **خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ**
- **هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ**
- **هو الذي خلق السماوات والارض بالحق**

- در مقابل این حق، باطل قرار دارد. نیافرید مگر به حق. روی اینکه من آفریدم بحث نمیکند روی اینکه به حق آفریده شده تکیه میکند. حق چیزی است که در مقابل باطل است. بوج نیست. هدف دارد. مقصد دارد. الکی نیست. و همه ی هستی دستگاه به هم پیوسته ای است که مقصدی برایش متصور است.

- این تکیه ی زیادی که قرآن روی حقانیت این آفرینش دارد به خاطر این است که این جا محل تردید انسانها است. این مطلب نزد ما ها خیلی جای بحث دارد، ما در آفریده های ریز شک میکنیم که آیا این به جا هست یا نه تا مخلوقاتی مثل کل عالم. دائم سوال میکنیم که اصلا چرا خدا اینها را آفرید. خداوند جواب میدهد که کل عالم به حق آفریده شده و اغراض پسندیده دارد و باطل در آن نیست.

• نفی شریک در خالقیت

- این بحث ریشه ی اساسی اش مثلا همین افرادی بوده اند که خالقیت را از خدا میدانستند منتها چون نمیتواسته اند شرور را توجیه کنند می آمدند و برای همین شرور هم خالق می تراشیدند و قائل به دو خالق می شدند. وگرنه اصل خالقیت خدا مورد تردید واقع نمی شود.
- خداوند خالق دیگری در طول خود را پذیرفته. مثل ماجرای حضرت عیسی ع (و اذ تخلق من الطین کهیئته الطیر باذنی). بحث خالق در عرض است.

- **هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۱)**
- **مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا أَذَّاهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ (۹۱)**

- در کنار خدا کس دیگری شایسته ی پرستش نیست. اینکه کسی شایسته ی پرستش نیست، یعنی کس دیگری خالق نیست. چون کسی شایسته ی پرستش است که خالق باشد. در آیه بر

این مطلب دلیل اقامه می شود. در فراز (اذا لذهب كل اله بما خلق) نفی خالقیت دیگران می

شود.

• قُلْ أَأَنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِكَ رَبُّ
الْعَالَمِينَ (۹)

- این کفر که مطرح می شود کفر در خلقت است، اینجا کفر نفی خالقیت خدا نیست بلکه به معنای این است که در خالقیت او را واحد نمیدانید.
- این که بحث خلقت مطرح می شود و بحث انداد اینجا مطرح می شود به معنای این است که شریک در خالقیت قائل می شوید.

• به تقدیر و اندازه بودن خلقت

• خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا (فرقان/۲)

- هر چیزی را آفرید و اندازه به آن داد. این اندازه را هم خودش معین کرد. در مورد انسان هم این اندازه را کم قرار نداد. انسان را این موجود دو پایی که ۸۰ سال عمر میکند قرار نداد، او را موجودی قرار داد که ابدی است و صفات آن چنانی دارد.
- از طرف دیگر اینکه خلق به اندازه و تقدیر است ما را به این میرساند که هیچ آفریده ای را نباید بیشتر از آنچه که هست دید. هر آفریده به اندازه خود دریافت از سمت خدا و همچنین به اندازه خود ظهور و بروز دارد. لذا اگر گفته می شود که فلانی رازق نیست، تعجب نکنید. او قد و قواره اش به رازقیت نمی خورد. او صرفا خورنده است. اندازه اش اینطور نیست که رازق باشد. این تقدیر اوست.

• سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱) الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳)

- هدایت هم به تناسب آن تقدیر و اندازه اوست. لذا اگر انسان بهره مند از قوه فکر و تعقل است هدایتی میطلبد که متناسب با قوه ی فکر و عقلش باشد نه هدایت بی ربط به تقدیر او. اگر از چشم و گوش بهره مند است هدایتی میخواهد که از این تقدیر خود به کمال بهره مند شود. اگر گرایش به جاودانگی دارد هدایتی میخواهد که او را به جاودانگی بکشاند. آن چیزهایی که در آفرینش من هست و خلقت الهی من است، در واقع تقدیر من است و هدایت باید متناسب با آن باشد.
- همچنین نتایجی که از رهگذر این آفرینش است هدایت خاص خود را میطلبد. مثلا اگر فکر من نتایجی را حاصل میکند باید هدایت متناسب با آن هم برای من بیاید.

• إِنَّ اللَّهَ بِالْعَمَلِ قَدِيرٌ (طلاق/۳)

• وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُ إِلَّا بِالْقَدَرِ الْمَعْلُومِ

- لذا همه ی موجودات حتی گاو و گوسفند هم که نازل شده اند خزائنی دارند و در آنجا وجود و تقدیری دارند و در این عالم هم تقدیری مشخص دارند که هر تقدیر خاص آثار خاص خود را هم

دارد. [شاید اشاره داشته باشد به آیاتی مثل «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» و آیه ی دیگری که میگوید ما حیوانات را نازل کردیم «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلْنَا مِنْهَا رِجَالًا وَنُؤُنًا وَأَنْزَلْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآفَى تُصْرَفُونَ»].

• اناکل شیء خلقناه بقدر

- هر چیزی را به اندازه ای آفریدیم.
- دقت داشته باشید که میگوید این اندازه قبل از خلقت بر او زده می شود نه اینکه خلق شود بعدش اندازه ای بر او زده شود. از همان آغاز که دارد پدید می آید علم خداوند حاکم است به اینکه چه چیزی دارد پدید می آورد و طبق علمش آن را پدید می آورد.

▪ آثار خالقیت

• مالکیت و ملک و سلطنت هر چیز به دست خداست

• الا ان الله ما في السماوات وما في الارض

- یعنی همه چیز هم ملک خداست هم خودش بالاسر آن ایستاده است و آن را مدیریت میکند، اینطور نیست که ملکش را به کسی سپرده باشد که او ملک و پادشاه آن باشد.

• الا ان الله من في السماوات والارض

- اگر همه ی موجودات را ذی شعور در نظر بگیریم این من با ما در آیه قبل فرقی نمیکند.

• والله ميراث السماوات والارض

• والله ملك السماوات والارض والله على كل شيء قدير

- آنچه و آن که در آسمان و زمین است ملک خداست. ملک حقیقی خداست. اصلاً تنها مالکیت حقیقی همین است. تنها مالک حقیقی خداست. بقیه مالکیت ها صرفاً یک اعتبار است که اقتضای عالم و زندگی انسانی و تقدیر انسان است.

• رزق مخلوقات هم به دست خداست

• هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ (فاطر/۳)

• ان الله هو الرزاق ذو القوة المتين

- اگر موجودی مخلوق است و محتاج ادامه یافتن حیات خویش است، این ادامه ی حیات با رازقیت خالق تأمین می شود. رازقیت نسبت به حیات موجود.

جلسه هفتم / ۲۳ آبان ۹۴ / صفات خالقیت + آثار خالقیت + مقدمه ربوبیت + بسط ربوبیت

جلسه هشتم / ۲۴ آبان ۹۴ / اثبات ربوبیت و گستره آن + معنای ربوبیت

جلسه نهم / ۲۵ آبان ۹۴ / توصیف ربوبیت (۱)

جلسه دهم / ۳۰ آبان ۹۴ / توصیف ربوبیت (۲)

جلسه یازدهم / ۱ آذر ۹۴ / ربوبیت، مرجع حرکت انسان (۱)

جلسه دوازدهم / ۲ آذر ۹۴ / ربوبیت، مرجع حرکت انسان (۲)

«جلسه چهاردهم / ۲۳ آذر / مقدمه دعوت + توحید در ربوبیت + بررسی آیات عبودیت (۱) + لفظ «اسلام

جلسه بیست و دوم / ۱۹ دی / تفاوت الوهیت الله و معبودهای دروغین + معنای عبودیت + عباد مخلص + بررسی آیات عبودیت (۲)

• ربوبیت الله

▪ مقدمه

• بررسی رب در قرآن با کلید واژه های زیر انجام می شود:

- رب --> این کلید واژه خیلی اساسی است و حدود ۱۲۰۰ آیه دارد.
- دعوت
- نداء
- رزق
- خلق
- ایمان (آیاتی که پیوند بین رب و ایمان برقرار میکند و این دو را در کنار هم آورده است).
- ولایت؛ و ضدش: عداوت

• زمینه برای اشتباه کردن در تشخیص رب خیلی مهیا است لذا باید در شناخت رب حقیقی دقت ویژه کرد:

- یک نوزاد در حدود سن ۳، ۴ سالگی ذهنش به سوال می افتد در مورد خالقیت و اینکه کی من را آفرید؟ آسمان را کی آفرید و...؟ ولی از همان ابتدای زندگی و حیاتش با داد و بیداد و گریه رب خود را میخواند و از او استمداد میکند. اینکه سوال ذهنی درباره خالق و... کی به ذهن ما و دغدغه ی ما می شود مساله ای است، لکن آنچه خیلی مهم است این است که چه کسی رب ماست؟ این دغدغه برای ما دغدغه ای است نقد و جدی و همیشگی و لحظه به لحظه و همه جایی. ما همیشه کار میخواستیم غذا میخواستیم، حفظ از سرما و گرما میخواستیم و... چه کسی میخواهد این ها را برای ما تأمین کند؟ این دغدغه ی نقد ماست. بله یک بار هم ممکن است برای ما سوال شود که چه کسی مرا آفرید؟ این هم یک سوال است لکن دغدغه ی همیشگی ما نیست. لذا خدای متعال هم به نسبت همین اهمیت به این مباحث پرداخته است.
- نکته ی دوم این است که ما در این دغدغه خیلی زود گول میخوریم. از اول گمان میکنیم رب ما پدر و مادر ما هستند. بعد فکر میکنیم که مدرسه است و معلم و... بعد که بزرگتر می شویم فکر میکنیم پول رب ماست. بعد فکر میکنیم آمریکا رب ماست. اگر بخواهیم رشد کنیم و پیشرفت کنیم و... باید با آمریکا متصل شویم. بعد حتی ممکن است ارباب حساب کنیم و مثلا بگوییم در زمینه ثروت فلانی در زمینه علم فلانی و... هر کدام ارباب ما هستند به صورت جداگانه و متفرق. در حالی که در مورد خالق اینقدر اشتباه نمیکنیم و گول نمیخوریم چون ما به راحتی ضعف دیگران از خلق را می بینیم و می فهمیم. این به خاطر این است که خیلی

با اسباب ربوبیت درگیر هستیم و جا برای اشتباه کردن و اشتباه گرفتن این اسباب با رب اصلی خیلی برای ما باز است. این زمینه ی سنگینی است برای اشتباه گرفتن رب.

- ما باید ببینیم خود رب در قرآن چه صفاتی دارد؟ میخواهیم رب قرآن را درست تر بشناسیم و یک جهان بینی قرآنی خوبی پیدا کنیم .

▪ اثبات ربوبیت و گستره آن

• تذکر:

- توصیف ربوبیت در قرآن به طوری است که در خودش استدلال را هم دارد لکن لسانش لسان فلسفی و منطقی نیست. تذکری است به دریافت فطری و عقلی ما. کلا لسان قرآن چنین لسانی است نه لسان برهان و استدلال. لذا به ربوبیت در قرآن خیلی پرداخته شده لکن برهانی و... نیست.

• ربوبیت بر همه چیز

• قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ بُعْيًا وَأَهْوَزَبُ كُلِّ شَيْءٍ (انعام/۱۶۴)

- چرا او رب کل شیء است؟ جوابش در آیات قبلی داده شده تقریبا. چراکه او خالق کل شیء است. هر که خالق باشد رب هم همان است.
- خداوند متعال ربوبیت را از چنین تعبیر فراگیری شروع میکند و بعد جزء جزء آفرینش را می شمارد. و میگوید خدا رب همه ی اینها هست.

• الحمد لله رب العالمین

- آیات رب العالمین در قرآن بسیار زیاد است. چه عالمین را به معنای کل هستی بگیریم و همه ی عوالم انسانی و حیوانی و ملکی و... چه فقط در عالم انسانیت بدانیم و بگوییم عوالم انسانی و عوالم موجودات زنده است به هر حال این تعبیر در قرآن خیلی زیاد به کار رفته است.

• رب العرش العظیم

- عرش را علامه به معنای کل هستی میگیرند. لذا این آیه هم از نظر معنایی معادل همان رب کل شیء است.

• قل من رب السماوات والارض قل الله

• رب السماوات والارض وما بينهما

• ربوبیت بر عالم انسانی

• قُلْ بَلْ رَّبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۵۶)

- این فطرهن تعلیل ربوبیت هم هست.

• الله ربکم ورب آباءکم الاولین

- إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۶)
- ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۰۲)
- این فراز خالق کل شیء اشاره ای است به مبنای ربوبیت خدای متعال
- إِنَّ رَبُّكَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مَنِ
- شَفِيعٌ إِلَّا مَنِ بَعْدَ إِذْنِهِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۳)
- ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ
- ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ
- ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۶۴)
- وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (۱۷۲)

- در این آیه خیلی بحث شده لکن یک چیزهایی خیلی در آن روشن است. ما نمیخواهیم به بحثهای مورد بحث مثل عالم ذر بپردازیم تا از واحضات آیه محروم شویم.
- در این آیه، رکن صحبت ربوبیت است و قیامت.
- خدا در این صحنه ربوبیتش را مورد صحبت قرار داده و فرموده شما خودتان شاهد هستید و میدانید که ربتان من هستم. این را شاهد میگیرد تا بگوید شما خودتان ربوبیت را پذیرفتید و دیگر در قیامت نمیتوانید بگویید من غافل بودم از این نکته.
- خداوند متعال سوال میکند که آیا من رب شما نیستم؟ معلوم است که بحث در خلق نیست بلکه بحث اصلی و جایی که معارف اصلی دین در اینجا گره میخورد ربوبیت است. اینجا مشکل اصلی بشر است و خداوند هم اینجا را محکم گره میزند و سخت پیمان میگیرد.

▪ معنای ربوبیت

- رب در قرآن با مضاف الیه های گوناگون فراوان به کار رفته لکن هیچ جا فعلی از این گرفته نشده است و مشتقی از آن به کار نرفته است و آن چه انجام شده همه جا ذیل رب، خود ربوبیت توصیف و تصویر شده است. این کار با بسط ربوبیت به رزق، بنا کردن، ملک و... می آید. ولی با لفظ رب در قرآن مشتقی به کار نرفته است، مگر جمع بسته شدن که آن هم برای نفی ارباب است. و منظورمان در آیاتی است که ربوبیت خدا مد نظر است. نه آیاتی که فکر باطلی را گزارش میکند.
- خداوند متعال عرصه ی عالم را عرصه ی ربوبیت خود گرفته است و کتابش هم کتاب ربوبیت است. لذا هدایت و ذکر و تعلیم و تزکیه و... دارد. اینها همان جریان ربوبیت در کتاب خدای متعال هستند. لذا آنچه با ربوبیت بیان می شود ذیل ربوبیت می آید.

• معنای رب در تفسیر المیزان سوره حمد:

• تفسیر المیزان سوره حمد: الرب هو المالك الذی یدبر امر مملوکه. (تعریف لغوی)؛ پس یکی ملک در آن هست و یکی تدبیر

• ملک: نوع قیام شیء بشیء یوجب صحة التصرفات: ارتباط و پیوندی که موجب می شود همه تصرفات در آن صحیح باشد.

• ملکیت عرفی و اعتباری: این یک مفهوم عرفی از ملکیت است و این ملکیت هم اعتباری است برای زندگی اجتماعی و همه ی عقلا در سراسر عالم آن را می فهمند.

• ملکیت حقیقی: ملکیت حقیقی آن جایی است که یک چیزی در حقیقت خودش و وجود خودش وابسته و بند به چیز دیگری باشد نه اینکه یک ارتباط اعتباری برقرار باشد مثلا انسان میگوید: یدی، رجلی، عینی و... وقتی خداوند متعال مالک انسان می شود، از این جنس حقیقی است. یعنی انسانها هیچ وجودی استقلالی ندارند. ملکیت حقیقی آنجایی است که شیء در ذاتش محتاج و مملوک باشد. این مملوکیت را ما در رابطه ی خود با خدا باور نکرده ایم و به خیالمان مملوک اعتباری خدا هستیم نه مملوک حقیقی. چون مملوکیت را اعتباری میگیریم گویی فکر میکنیم میشود بی خدا هم باشیم. در مملوکیت اعتباری حالت زندگی و کراهتی هم که داریم از همین جهت است که فکر میکنیم این موجود حقیقتا ملک نیست لکن آمده اند با یک اعتبار او را ملک دیگران کرده اند لذا از این مساله تنفر و انزجار داریم.

به خیالمان همانطور که عبد و مولای عرفی زننده است، رابطه مان با مولای حقیقی را هم طوری تعریف میکنیم که زننده می شود. در اینجا اصلا ملکیت اعتباری نیست. اینجا استقلالی نیست، اینجا وجودی نیست ولی در رابطه ی عبد عرفی اینها همه هست و همین تناقض موجب زننده بودنش می شود. این فضای مبنایی اصول هم هست، و در اذهان ماها مبنایی اصولی مان پر رنگ شده است، در اصول ما رابطه ی خودمان با خدا را اعتباری میگیریم و همین موجب این شده که ما همیشه خودمان را ملک اعتباری تصور کنیم لذا وقتی میگوییم ما تحت تدبیر هستیم و... بدمان می آید.

• تدبیر هم یعنی اینکه مدبر (همان مالک) کار مدبّر (مملوک) را به گونه ای به دست بگیرد که او را به کمال نهایی و رشدش برساند.

• بنابراین: در جوهره خود رب ۴ معنا قابل فهم است: ۱- از سمت مالک: ملک و مالکیت و قیام شیء بشیء ۲- از سمت مملوک: مملوکیت (افتقار/ نبودن وجود استقلالی) ۳- تدبیر و تصرف حقیقی کیف پشاء الخالق و الرب (در بیانی میگویند ربوبیت همان استمرار خالقیت است و خلق بعد خلق می شود همان ربوبیت. اگر کسی خلق کند اصلا نمی شود که مخلوق را رها کند و ربوبیت نکند چون او رب دیگری نخواهد داشت). ۴- رسیدن به کمال و سعادت حقیقی برای مملوک مدبّر (اگر مملوکی در خلقتش مختار باشد به طوری که تحت تدبیر خدا نخواهد در بیاید به سعادت نمیرسد) انسان هم صاحب اختیار است و بر میگزیند که تحت تدبیر

خدا برود یا نرود. لذا مملوک است و از ملک خدا و تدبیر خدا بیرون نمی رود لکن از نظر تشریحی تحت تدبیر نمی‌رود و لذا به سعادت و کمال نمی‌رسد. البته از تدبیر خارج نمی‌شود لکن تحت تدبیر کیست؟ خدا، هوای نفس، شیطان.

- پس خدا مالک و مدبری است که کل شیء را تدبیر میکند.

▪ توصیف ربوبیت

• تذکر: به دنبال صفات مفهوم «رب» هستیم نه مصداق رب:

- وقتی که بررسی میکنیم از جهتی میبینیم خود خدا مکرر خودش را با نام رب نام برده است. «ذلکم الله ربکم» لذا هر وصفی که خدا برای خودش شمرده است به نوعی یک وصف ربوبیت خداست چراکه در خارج بین الله و رب و... حقیقتاً وحدت هست یعنی این مفاهیم یک مصداق عینی خارجی بیشتر ندارند، لذا هر صفتی برای الله صفتی برای رب هم هست؛ لکن ما میخواهیم بدانیم که در قرآن برای خود مفهوم رب چه صفاتی آمده است؟ یا چه خبرهایی برای این مبتدا آمده است.

• صفات رب در قرآن:

- یک عنوان علم است. حالا یا خود علم و تصریفاتش یا مشتقاتش مثل سمیع و بصیر و...

• ان ربک حکیم علیم

• ربک اعلم بالمفسدین

• کفی بریک بذنوب عباده خیرا بصیرا

• اولم یکف بریک انه علی کل شیء شهید

- یک عنوان قدرت است و عناوین ذیلش مثل قوت و عظمت و...

• کن ربک قدیرا

• ان ربک هو القوی العزیز

• وان ربک لهو العزیز الرحیم

- غنی و بی نیازی

• ربک الغنی

• خالقیت

• اذ قال ربك للمائكه اني خالق بشر من طين

• اين خطاب از طرف رب بوده است.

• رحمت و كرامت و مغفرت

• سلام قولاً من رب رحيم

• ربك الغني ذو الرحمه

• وربك الغفور ذو الرحمه

• ان ربك لذو فضل على الناس ولكن اكثرهم لايشكرون

• ان ربك واسع المغفره

• اقرا وربك الاكرم

• ان ربك الرحمان

• بل دع طيبه ورب غفور

• وانه لغفور رحيم

• ان ربك لذو مغفره للناس على ظلمهم

• رازقيت خداوند متعال به عنوان رب

• ام تسألهم خرجا فخرج ربك خير وهو خير الرازقين:

• اين بحث هم بسيار مهم است و از اولين مراتب ربوبيت است كه هميشه بايد در ذهنتان باشد.

• خراج ربت بهتر است چون او خير الرازقين است

• ملك و ملك و سلطنت

• ذلكم الله ربكم له الملك

• هدايت

• وكفى بربك هاديا ونصيرا

• رب را به عنوان هادي، كافي و بس دانسته انست.

• ربنا الذي اعطى كل شيء خلقه ثم هدى

• نصرت و عون

• وکفی بربک هادیا ونصیرا

• ربنا الرحمن المستعان علی ماتصفون

• فتح

• قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (سبأ/۲۶)

• حفظ و نگه داری

• وربک علی کل شیء حفیظ (سبأ/۲۱)

• جامع الناس

• ربنا انک جامع الناس لیوم لاریب فیه

• نفی ظلم و ستمگری

• وماربک بظلام للعبید

• احیا و اماته

• إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ (بقره/۲۵۸)

- این بحث در عالم انسانی بحثی است جدی که گاهی به حقیقت آن توجه میکنیم و گاهی پیرامون آنها دچار توهمات و خیالات و پندارها می شویم.
- زنده کردن و زنده داشتن یک معنای ظاهری دارد که همان حیات دادن است به موجودی که حیات ندارد، و میپنداریم که او زنده است تا مادامی که این حیات از او گرفته بشود و بمیرد. از نظر عرفی خدای متعال هم همین معنا را استعمال میکند. لکن حقیقت این معنا این نیست، زنده میدارد را می شود توسعه داد به اینکه زندگی میبخشد، این احیا توقف ندارد، پی در پی زندگی می بخشد. و پی در پی زندگی را ارتقاء میدهد. یحیی و یمیت هر دو فعل مضارع هستند. یک فرد پی در پی توسط خدا زنده داشته می شود و میمیرد. این بحث وقتی روشن می شود که ما حقیقت مرگ و احیاء را از قرآن بفهمیم.
- حقیقت زندگی همان حیات دادن دائمی و پی در پی است.

حقیقت موت: بیرون راندن و ازهاق است. حقیقت مرگ نزد خدای متعال این است که روح دمیده شده در این طبیعت و جسم از این عالم ماده بیرون کشیده می شود. مثل اینکه بچه ای از دل مادر بیرون کشیده می شود. در اینجا جسم بی جان و بی روح می شود و به اصل خودش یعنی خاک بر میگردد. پس حقیقت موت رها کردن است. لذا مردن و میراندن خود از الطاف بزرگ خداوند متعال است، به جهت اینکه رهایی است و تا این رهایی نباشد زندگی برتر حاصل نمی شود.

لذا این آیه را می شود اینطور فهمید که رب من کسی است که پیوسته در حال بخشش زندگی و بخشش رهایی است. برای اینکه زندگی ببخشد باید او را از تنگنا و زندان و چاهی برهاند، پیوسته از مرتبه ای انسان را رها میکند و مرتبه ای از حیات را به او می بخشد. این رب ماست و معنای احیا و اماتة این است. و این یک شعار فطری و جهانی است.

- حالا ما خودمان را هم که می بینیم در میابیم که در بند هستیم و به دنبال کسی هستیم که ما را برهاند و به زندگی ما ارتقاء ببخشد و به دنبال این هستیم که کسی پیوسته به ما زندگی ببخشد و زندگی ما را ارتقاء بدهد و از حالت بدی رها شویم و به حالت بهتری برسیم و کسی را میخواهیم که ما را این چنین کند، این می شود رب ما.

• نزدیکی و پاسخگویی

• **إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ (هود/۶۱)**

- او از من دور نیست که اگر اینچنین باشد از نیازهای من هم به دور است و گرفتاری های من را نمیفهمد و صدای من را هم نخواهد شنید و پاسخی نخواهد داد ولی چون نزدیک است این پاسخگویی هم هست.

- مثلا از چیزهایی که به سرعت یک نوزاد را آشفته میکند حس دور بودن از مادر است لذاست که حاضر نیست مهدکودک و مدرسه و... برود و یکی دیگر هم این است که مادر را پاسخگو نبیند، اگر دو بار صدا بزند و مادر پاسخ ندهد او دیوانه می شود چون او مادر خود را رب خود می بیند و اگر این نزدیکی و این پاسخگویی نباشد او خود را در معرض نیستی میبیند. لذا رب باید نزدیک و پاسخگو باشد. در آیات دیگر هم هر دوی اینها بیان می شود مثل اقرب الیه من حبل الوريد یا قریب مجیب.

• عقاب گری و شدت و سرعت در آن

• **إِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ (رعد/۶)**

• **إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (انعام/۱۶۵)**

- عقاب، یعنی آنچه در عقب چیزی می آید. در فارسی میگوئیم پیامد.
 - این سریع العقاب و شدید العقاب بودن رب هم منطبق بر فطرت ما است؛ هر چند در نگاه اول به نظر میرسد با فطرت انسان جور در نمی آید. مثلا یک بچه مادری که همیشه چوب به دست باشد را دوست ندارد. توضیحش این است که عقاب دو نوع است: ۱- آنکه به خاطر من بر دیگران وارد می شود، این که چیز خوبی است و فطری است چون جزئی از پرورش انسان است و پروردگار جلوی کسانی که قصد سوء در مورد من دارند را عقاب میکند ۲- یکی هم حالتی است که من میخواهم عقاب شوم که دلیل این هم این است که یا من میخواهم بر دیگری ضرر بزنم که خوب اینجا به همان دلیل قبل خدا باید جلوی من را بگیرد و عقاب کند و یا میخواهیم بر خودم ضرر بزنم که در اینجا هم عقاب خدا با معنا است به طریق اولی چون نباید به خودم ضربه بزنم.
- این حرف در صورتی درست است که عقاب قبل از ضربه زدن به خود باشد نه بعدش؟ عقاب بعدش چطور توجیه می شود؟ این به خاطر تطهیر اوست.
- البته این را دقت کنید که کلا بحث ما بر سر استحقاق عقاب است نه خود عقاب، عقاب شدن تابع مسائل دیگری مثل شفاعت و اراده ی الهی و... هم هست. منتها اصل عقاب قطعا هست. چون شرط این است که رب بتواند ربوبیت کند.
- اصلا اگر عقاب گری نباشد ربوبیت تمام نخواهد بود و پرورش درستی رخ نمیدهد چون این عقاب گری و شدت و سرعت عقاب باعث می شود که انسان خود را کنترل کند. این به این خاطر است که انسان اگر احساس کند که مهلت دارد گناه میکند و ضمانت اجرایی ندارد که گناه نکند. در زندگی اجتماعی هم همین طور است، اگر کسی را کشتی میشکنت. اگر ماست مردم را دزدیدی شلاقت می زنند. اینجا شدت عذاب است که نگه دار مردم است.
- این عقاب نقشش این است که مانع انجام فعل شود نه اینکه مج آدمها را بگیرد و یکی یکی عذابشان کند. مجازات سنگسار برای این نیست که هی هی آدمها را رجم کنند بلکه به خاطر این است که پیشگیری کند از وقوع جرم تا مردم در مسیر هدایت بمانند. قرار است مردم دائما در مسیر هدایت باشند و این تنها عامل پیشگیری است. این پیشگیری باید سریع هم باشد. باید سرعت هم داشته باشد تا بتواند جلوگیری کند و اگر اینطور نباشد و این پیشگیری نباشد آدمها را منع نمیکند از گناه. این شدت و سرعت عقاب با هم است و اگر عقاب کردنها هم سریع و شدید نباشد فایده ی حاصله رخ نمیدهد. و البته اگر کسی مرتکب گناه شد آن عقاب نقش تطهیر و پاک شدن او را هم دارد لکن نقش اصلی عقاب پیشگیری است و خداوند متعال هم هیچ وقت دوست ندارد که این عقاب ها موضوع پیدا کند و علاقه ای ندارد به اینکه آدمها عقاب شوند بلکه این احکام را جعل کرده برای بازدارندگی.

- این را دقت داشته باشید که صفت اصلی ربوبیت هدایت است نه عقاب، لکن وقتی کسی مختار است و از راه حقیقی هدایت و ربوبیت طی مسیر نمیکند ناچار آن رب برای همان هدایت کردن او را تهدید به عقاب و استحقاق آن میکند.
- این در ساختارهای حکومتی و اجتماعی هم هست. حکومت باید اهل عقاب و اهل سرعت و شدت عقاب باشد. سرعت عقاب کردن هم مهم است نباید به تأخیر بیفتد. وگرنه اگر حکومت اهل عقاب نبود یا اهل سرعت و شدت در عقاب نبود، راه را باز میکند و بستر سازی میکند برای گناه کردن مردم. اگر دزد دید که عقابی در کار نیست یا شدت ندارد یا سرعت ندارد و... احساس فراحی راه گناه را میکند و گناه را مرتکب خواهد شد.
- بنابر این اگر در جامعه ای حکم رجم زیاد شد یعنی شرایط طوری است که رجم زیاد باید اجرا شود این نشان میدهد که همان اصل بستر که هدایت بود گیر دارد. [اینجا درست نیست این عقاب ها و باید اصل هدایت را ابتدا درست کرد]
- مثلا در اعدام مرتد هم همین است، آن حکم اعدام را می گذارد برای اینکه بازدارنده باشد و اگر کسی میخواهد شل بگیرد دینش را نتواند چنین کند و نتواند سرسری پیگیری کند. باید جدیت به خرج بدهد.
- در خانواده هم این عقاب گری هست و این نقش عقاب گری را پدر دارد.
- اینها بحثهای تربیتی است نه بحثهای سیاسی و باید به این دقت کرد.

• فطری بودن این صفات:

- حالا یک سوال: آنچه را که ما دنبال هستیم و دغدغه های ماست آیا چیزی است بیرون از اینها؟ دغدغه های ما همین هاست. ما باورمان نمی شود که رب ما قدرت و علم و دانایی نداشته باشد و ما را نیافریده باشد یا خالق ما نباشد یا هادی ما نباشد و... [هر کدام از اینها نفی شود کل معنای ربوبیت نفی می شود و زیر سوال می رود]. رب ما نمیتواند رحمت نداشته باشد. نمیتواند غفور نباشد و با اولین گناه ما را نابود کند. رب ما نمیتواند کریم نباشد. کریم آن کسی است که خودش نمیخورد (چون غنی است) ولی به دیگران میدهد. اگر کسی باشد که خودش بخورد و به دیگران هم بدهد این به درد نمیخورد چون ممکن است خودش را مقدم کند. مادر هم همینطور است، بچه را به خودش ترجیح میدهد. مالکیت و سلطنت هم همینطور است، اگر رب ما کسی باشد که نمیتواند مثلا دشمن را دفع کند و نمیتواند سلطنت کند از او ربوبیت بر نمی آید و کار ما حل نمی شود و اصلا ما او را به عنوان رب نمی خواهیم. رازقیت همینطور است، تعبیر به خیر الرازقین از همین باب است. اگر ربی باشد که نفی ظلم نکند. اگر ربی باشد که جامع الناس نباشد لیوم لاریب فیه نباشد، خوب ما احساس میکنیم که آن روز را که زندگی حقیقی در آنجاست میطلبیم، ما کمال خواهیم، و این را در آن روز می یابیم. لذا اگر ربی این صفات را نداشته باشد ما او را به عنوان رب خودمان نخواهیم پذیرفت. لذا ما خودمان را که نگاه میکنیم می بینیم خیلی مایل به این مفاهیم هستیم و اصلا دغدغه های ما همین هاست.

- نکته ای هست و آن اینکه این صفات در هر که باشد انسان او را رب میپندارد، البته بعد از مدتی ربهایی اشتباهی را متوجه می شود و کنار میگذارد لکن این زمان و زحمت میخواهد و اگر انسان اهل ایمان نباشد ممکن است به حس پوچی و خودکشی و... برسد.

▪ توحید در ربوبیت

• [تذکر:]

[شاید می شد این عنوان هم یک وصفی از اوصاف رب باشد و در توصیف ربوبیت بیاید، ولی به دلیل اهمیت بالای آن جدا شد.]

• بررسی آیات:

○ قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ بُعِي رِبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ (۱۶۴)

- اینجا صحبت بر سر این نیست که ما به پروردگار نیاز داریم یا نه؟ بحث بر سر این است که آیا من غیر خدا را رب بگیرم؟ در حالی که او رب هر چیزی است و من و دیگران هم شیء و چیز هستیم پس او پروردگار من هم هست. پس من هم کسی که او پروردگار من است من هم همان را اختیار میکنم. اینکه چه کسی رب باشد از اختیار من خارج است لکن اینکه من چه کسی را رب بگیرم و بدانم؛ این که در اختیار من است. این ابغی ربا به این صورت است که من تدبیر امورم را به چه کسی واگذار میکنم؟ خود را مملوک چه کسی میکنم و میدانم و تدبیر خودم را به دست چه کسی میسپارم؟ این اتخاذ رب و ابتغاء رب کاری است که پایه اش علم است.
- این غیر خیلی چیزها میتواند باشد: یک انسان/ پول / یک نظام و... حتی ممکن است خود همین پیامبر باشد.

○ اتخذا احبارهم و رهبا نهم اربا من دون الله و المسيح بن مريم

- این اتخاذ یعنی تدبیر کارها را مستقلا به اینها سپردند. اینها تدبیر کارها را مستقلا به احبار و رهبان و مسیح سپردند.
- الان آمریکا هم همین ادعا را دارد که تدبیر امور به دست ماست و مردم هم همین را پذیرفته اند. کانه مرگ و زندگی هم به دست اینهاست. و مردم هم باور کرده اند. اگر میخواهی روزی بخوری، راحت باشی و... خودت را به آمریکا بسپار

○ ولا يتخذ بعضنا بعضا اربا من دون الله

- اینجا یک دوگان داریم: دیگر هر کسی را غیر از خدا به ربوبیت گرفتی او می شود من دون الله. فرقی هم ندارد که چه کسی باشد. نبی باشد، ولی الله باشد، شیطان باشد یا...
- گاهی یک فرزند پدرش را و گاهی یک زن شوهرش را و گاهی کسی رفیقش را رب میگیرد. در حالی که خداوند متعال خودش را رب واحد میدانند.

- در بین ما آدمها گاهی اشتباه می شود در تشخیص رب و چون زمینه این مساله هست دیگران هم ادعا میکنند که رب هستند مثل فرعون که انا ربکم الاعلی گفت. لکن این ادعا در ربوبیت هست نه در خالقیت. واقعا مسخره است ادعا در خالقیت. تا کسی ادعا کند که من شما را آفریده ام آدم خنده اش میگیرد.

▪ عبودیت انسان نسبت به رب (اسلام)

• معنای عبودیت

- عبودیت یعنی چه؟ عبودیت از سمت بندگان اینطور است که: اگر خدای متعال خالق است و رب است و اله است یعنی او کسی است که ما را آفریده. او کسی است که ما را میپروراند و او کسی است که ما مشغول پرستش او هستیم. عبودیت یعنی اینکه ما در محدوده ی اختیار خودمان، خودمان را با چنین حقیقتی هماهنگ کنیم. پایه ی این بندگی شناختن خداوند به عنوان رب و اله است. در برابر چنین موجودی امر شده که او را پرستید. حالا قرآن می گوید این کار همان صراط مستقیم است. همان راه پایدار رسیدن به پروردگار است.

• عباد مخلص

- این عبودیت از سمت خدای متعال چطور است؟ حالا اگر کسی در این راه بندگی دائم حرکت کند و خود را تحت ربوبیت خدا قرار دهد و دائم پرورش پیدا کند به مرتبه ی اخلاص در عبودیت میرسد. این از سمت ماست. یعنی اگر قرار باشد به ما بگویند که چه کار کن باید بگویند اخلاص در عبودیت داشته باش. اما همین مطلب از سمت پروردگار چطور می شود؟ اگر خدای متعال کسی را در عبودیت خالص بکند یعنی طوری شود که در دل و جانسان جز خدا نباشد تعبیری که قرآن دارد این است که اینها میشوند «عباد مخلص» این از سمت خداست. یعنی از طرف خدا اینها ناب و خالص می شوند یعنی طوری میشوند که هیچ چیزی غیر از بندگی نیستند. اگر این طور شد به تعبیر قرآن اینها خودشان می شوند صراط مستقیم. آن وقت دیگر منطقی است که این آدمها بگویند ما صراط مستقیم هستیم. اینها می شوند ستونهای هدایت. اینها میشوند کسانی که شیطان میگفت دسترسی به آنها ندارم. کسانی هستند که خدای متعال تضمین میکند که شیطان ضرری به آنها نمیرساند.
- حالا شیطان باید یک طراحی بکند برای عموم مردم و یک طراحی بکند برای از بین بردن این صراط مستقیم و راه استوار. وقتی هدایت بر عهده ی خداست و وقتی اینها راه راست خدا هستند و وقتی خدا تضمین کرده که اینها نابود نمیشوند و شیطان به آنها دسترسی ندارد پس باید وضعیت طوری باشد که همیشه این راه راست در زمین مفتوح باشد. این می شود همین مطلبی که روایات می فرمایند زمین از حجت الهی خالی نمی شود.

• بررسی آیات

- **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (بقره/۲۱)**

• وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا يَاقَاهُ (اسراء/ ۲۳)

• إِيَّاكَ نَعْبُدُ... (حمد/ ۵)

• وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوا هَذَا صِرَاطَ مُسْتَقِيمٍ (مریم/ ۳۶)

• وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا (انعام/ ۱۲۶)

• همین عبودیت به عنوان صراط مستقیم مطرح می شود.

• إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوا هَذَا صِرَاطَ مُسْتَقِيمٍ (آل عمران/ ۵۱)

• همین که اول میگویند رب من نشان میدهد که ایشان افتخار میکنند به اینکه رب من است و این به نوعی فخر است. این را میگویند و این را راه مستقیم و پایدار میدانند.

• اگر او در جایگاه ربوبیت هست. از این سمت یک انسان باید خودش را در جایگاه عبد قرار بدهد. همانجور که موظف است او را بشناسد به ربوبیت و رب بگیرد و بپذیرد این را هم موظف هست که نسبت به او عبد باشد و خود را در برابر او عبد بداند.

این در برابر هر ربی هست. انسان هر کسی را که رب بگیرد در برابر او عبد خواهد بود. این حرف در مورد احبار و رهبان هم هست. یعنی انسان اگر آنها را رب گرفت عبد آنها هم هست لذا خدای متعال آنها را به پرستش آنها خطاب کرد و گفت شما آنها را میپرستید. دلیل این مساله این است که وقتی انسان کسی را رب دانست، خودش را در جایگاه تسلیم نسبت به او می بیند و عملاً تسلیم محض و مطیع می شود، این یعنی همان عبدیت و عبودیت، با این کار آن بینش (رب گرفتن یک چیزی یا کسی) تحقق می یابد و این انسان مربوب آن رب می شود.

• این بحث بسیار مهم است که همه در جایگاه عبودیت خدا هستند و انسان باید هم این را بشناسد و هم اتخاذ و عمل کند. انسان باید این رب را که شناخت خود را به او بسپارد و اطاعت محض کند این شناخت و این اطاعت محض و تسلیم یعنی همان عبد بودن، ما باید خودمان را در این جایگاه بشناسیم. یعنی کسی که باید همه چیزمان را با او هماهنگ کنیم و خودمان را به او بسپاریم. اگر انسان این کار را کرد می شود مربوب، یعنی او را رب گرفته است. گاهی انسانها رب را میشناسند لکن خود را در اختیار او نمیگذارند. یعنی عملاً مربوب دیگران می شوند.

• حالا این عبد شدن در برابر رب واقعی، آزادی است یا اسارت؟ در واقع آزادی است به خاطر اینکه ما خود را سراسر نیاز نسبت به کسی می بینیم و خود را سراسر در اختیار او میگذاریم. بندگی دیگران بند است و اسارت است [ولی عبودیت خدا بندگی کمالات است]. این راه است و جاهای دیگر بیراهه است. این راه است به مقاصد عالی انسانی. وقتی او رب واقعی ماست، پس دستور داده می شویم به اینکه «فَاعْبُدُوهُ». یعنی او را رب بگیرد و او را عبودیت کنید.

کسی که در صراط و جاده ی بازی هست که او را به مقصدی می رساند، او در بند و تنگنا نیست، و این تنگنا لحاظ نمی شود ولو اینکه برای عدم خروج از جاده، مانع و گاردریلی هم باشد. اینجا اگر

این مانع در برابر این دره نباشد دیگران اشکال میکنند که چرا اینجا مانع و حفاظی نیست. نه اینکه اشکال کنند که چرا این مانع هست.

• لفظ «اسلام»

این لفظ در ادبیات قرآن به معنای تسلیم شدن و رام شدن و پذیرفتن ربوبیت خداوند متعال است. در واقع همان عبودیت در برابر رب است. کسی که کسی را به عنوان رب میگیرد در برابر او سلم و تسلیم و خاکسار و سر به زیر می شود و اسلام می آورد.

• وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ (زمر/۵۴)

• إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (آل عمران/۱۹)

• دین همیشه یک چیز بوده و حقیقت آن این بوده و هست که بشر تسلیم پروردگارش باشد.

• وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (آل عمران/۸۵)

• قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَأَمَّا الْإِنسَانُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (انعام/۷۱)

• إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (بقره/۱۳۱)

• وَأَمَرْتُ أَنْ أَسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (غافر/۶۶)

• رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ (بقره/۱۲۸)

• بنا بر این شأن ما این است که در برابر ربوبیت خدا مسلم باشیم و با ربوبیت او در نیفتیم. این تفسیری

است از همان عبودیت و تسلیم.

▪ ربوبیت، مقصد حرکت انسان

• یک نکته فطری:

• هر انسانی به خودش که رجوع میکند می بیند راهی را آغاز میکند در زندگی و سرانجامی دارد و دارد مسیری را طی میکند. این مسیر در نهایت، ربوبیت است. خدای متعال سر انجام ما را رب معرفی کرده است.

• آیات قرآن:

• وان الی ربک المنتهی (نجم/۴۲)

○ در متون دیگر اسم الله هم هست ولی اینجا که رب هم آمده باید محل نظر قرار بگیرد.

○ این تأکید و تقدیم جار و مجرور و حصر و... میگوید که ما انسانها در نهایت و آرام آرام داریم به

سمت خود رب می رویم. پیش رب می رویم. لذا آنچه که رب حقیقی نیست در میانه راه است. هر

چه هست در میانه است. آن منتهی رب است. رب حقیقی.

○ این پایان و منتهای، نیستی و عدم نیست. پایان حرکت است، اینطور نیست که بعدش عدم باشد. پایان

حرکت یک رودخانه می شود سرچشمه حیات آن رودخانه می شود همان محل اجتماع ذرات آب.

در حرکت انسانی هم پایانی هست که به سمت رب است. بعد از آن دیگر حرکت نیست نه اینکه عدم باشد، بلکه آنجا تازه سرچشمه حیات است. از آنجا رب است.

• الی ربک یومئذ المستقر (قیامت/۱۲)

○ آن روز محل استقرار پیش پروردگار است. جای دیگری شما مستقر نمی شوید. در این دنیا هم که کلا حرکت است و استقراری نیست. اینها نشان میدهد که در نهایت استقرار به سوی پروردگار است.

• الی ربک یومئذ المساق (قیامت/۳۰)

• الی ربک منتهاها (نازعات/۴۴)

○ منتهای خود قیامت هم رب است.

• ان الی ربک الرجعی (علق/۸)

○ اینکه فرموده «برگشت» نشان میدهد که آمدنی هم بوده است. آمدنی از سمت خالق (که البته همان رب است) و برگشتنی دوباره به سمت رب و فقط به سمت رب نه چیز دیگر.
○ در همه ی این آیات حصر هست یعنی تنها به سوی او برگردانده می شوید.

• ثم الی ربکم مرجعکم (انعام/۱۶۷-زمر/۷)

• ثم الی ربکم ترجعون (جاثیه/۱۵)

○ نکته روشی: ما در تعبیرمان در مورد قیامت به جای مرجع و رجعی و... اصرار داریم که بگوییم معاد. چرا این کار را میکنیم؟ انگار عمدی در کار داریم که الفاظ را به کار نبریم. خود دارد میگوید مرجع ما هم بگوییم مرجع و رجوع و...
○ در این آیات رب به عنوان مرجع و پایان و سرانجام کار انسان معرفی می شود. خود این مساله آیا فطری است؟

○ نکته روشی: برای تحلیل مسائل فطری باید احساسات و عواطف و هیجانانگیز و مثالها و موردها را کنار گذاشت و با رجوع به خود مساله را واکاوی کرد. باید چشم ها را از عالم خارج بر هم گذاشت و فقط خود را سنجید.

○ در اینجا وقتی من خود را میسنجم، میبینم که سراسر نیاز هستم، رسیدن به کسی که سراسر برطرف کردن نیازهای من است خیلی برای من مطلوب می شود. بازگشت به سوی چنین کسی خیلی برای انسان شیرین است و فطری است. چون احساس میکند که اگر به چنین موجودی برسد دیگر همه چیز را دارد و کم و کاستی ندارد.

○ ما در حرکت به سوی پروردگار هستیم و به آن سمت برده می شویم. اراده ی ما این وسط دخیل نیست. اختیار نداریم که بخواهیم به سمت دیگری برویم و بشود. حرف ما این است که این هم جزو خواست و کشش ماست و ما این را دوست داریم اگر هم اشتباهی بکنیم مصداقی خواهد بود نه اینکه

- اصل تمایل به رب را نداشته باشیم. رفتن به سمت سفره، به سمت پناهگاه، به سمت علم و دانش و... یعنی رفتن به هر جایی که رنگ و بویی از ربوبیت دارد. این مقصد ماست چه بخواهیم چه نخواهیم.
- توجه به این مساله مهم است، هم توجه فطری و هم توجه فکری و ذهنی و دانشی. این از نظر روانی نتایج بسیار ارزشمندی دارد. کسی که سرانجام روشن و خوب این چینی دارد خیلی فرق دارد با کسی که اصلا دیدی از سرانجام ندارد یا دید بد و مبهمی دارد. چنین کسی هر روز که به سمت این رب می رود شادمان تر می شود (چون در آنجا خبری از نقصها و نیستی و... نیست، همه ی خوبی ها است که دنبالش بودیم). این باورها زندگی بخش است برای ما نه زندگی سوز.
 - دنیای غرب که خودش را همه کاره ی زمین نشان میدهد تکیه اش بر همین امر فطری است. چون هر کسی که خودش را پروردگار جلوه بدهد انسانها به سمت او میل میکنند.
 - این بردن به سوی خود مکانی نیست بلکه شدن است: الیه المصیر. یعنی شدن به مانند همان اسماء و صفاتی که برای خود بر شمرده بود. شاگردی را تصور کنید که بگویند سرانجام این شاگرد همان استاد است، یعنی تحت تربیت آن استاد این شاگرد می شود یک چیزی شبیه همان استاد. ربوبیت خدا یعنی در واقع شما را به مانند خود می پروراند. این آیاتی که میگوید مستقر یا منتهی یا رجعی یا... به سوی رب است یعنی این نهایت حرکت پرورشی شماست نهایت مسیر تربیتی شماست. یعنی میفرماید من پروردگار خودم پایان شما هستم. یعنی انسان ظرفیتی دارد که به دست پرورش پروردگار خودش تمام صفات کمالی تربیتی را در خود خواهد داشت. آنجا کار تمام می شود. و این همان است که خداوند متعال در آفرینش میگوید: من همه ی اسماء نیکوی خود را در او قرار دادم و نهفتم.
 - مثلا: ما طالب قدرت بی نهایت هستیم، طالب دانش بی نهایت هستیم و... همه چیز را بی نهایتش را میخواهیم. این چیزی که میخواهیم که ما این جور بشویم و به این کمالات برسیم همان اوصاف رب است. یعنی انسان تا به رب خود نرسیده باشد هنوز راه دارد. خداوند هم فرموده من میخواهیم خلیفه ی خودم را روی زمین بگذارم. خلیفه یعنی که؟ شیطان همینجا ها راه را بر ما می بندد. مثلا من دنبال قدرت هستم او اسباب قدرت را جلوی من میگذارد. من دنبال دانش هستم او اسبابش را به من میدهد: کتاب سبب دانش است. دانش مطلق خود خداست قدرت مطلق خود خداست ممکن است کسی برایش کتاب برای دانش سببیت داشته باشد و ممکن است سببیت نداشته باشد! اصل را باید گرفت نه سبب را.
 - العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة : این را به عنوان راه رسیدن به ربوبیت گرفته اند. راه ربوبیت همان عبودیت است و اگر کسی این راه را برود به ربوبیت میرسد و میتواند کار ربوبی بکند. منتها او به ذاتش دارد و همچنین بنده ای به تکیه بر خدای متعال دارد. در آن مقام دیگر پیشرفت نداریم؛ چون حرکت تمام شده است. لذا اهل بیت ع دیگر پیشرفت برایشان معنی ندارد، یعنی مقامشان نسبت به خدای متعال تغییر نمیکند. در آنجا وحدتی بین آنها و خدا هست و در آن جا همه بی نهایت اند چون به بی نهایت وصل هستند و آنها دیگر حرکتشان از آن به بعد تجلی و ظهور صفات رب است. منتها

دقت کنید که این اتصال به بی نهایت و ظهور آن بستگی به ظرفیت وجودی آن موجود هم دارد. مثل اینکه هر کسی شلنگی به دریا وصل کند، او از نظر اینکه وصل به دریاست و آب دارد بی نهایت است لکن از نظر ظرفیت وجودی محدودیت دارد.

○ پس ما (بنی آدم) همه داریم به سمت او می رویم، لکن چطور او می شویم؟ می شویم مظهر رحمت او -در صورت درست رفتن راه- یا می شویم مظهر غضب و خشم او -در صورت از بیراهه رفتن-؛ صورت دوم را میگویند جهنم و صورت اول را میگویند بهشت. نکته در این است که همه می روند و خوب و بد ندارد همه را دارند می برند لکن اگر کسی رو برگردانده باشد او را می برند لذا از پشت میرسد به پروردگار لذا پرونده اش که به او داده می شود به دست چپ و از پشت سرش داده می شود ولی کسی که رو میکند به خدا از جلو می رود به سمت او و پرونده اش را هم به دست راست میدهند.

○ انسان وقتی به دنیا می آید چیزی نمی داند. (لا تعلمون شیئا).

• انسان در عدم علم است --> به سمت تعلم میرود --> علم حاصل میکند --> با افزایش علم تعلیم می دهد

• جاهل است --> متعلم می شود --> عالم می شود --> وقتی عالم شد معلّم می شود. (این صفت ربّ است، یعنی خودش رب می شود)

• ضعیف است --> به سمت قوت گرفتن می رود (تقوی) --> قوت میگیرد --> تقویت می کند (صفت ربّانی)

• گرسنه --> به سمت خوردن می رود --> سیر می شود (پر می شود) --> حالا دیگر به خوراندن و سیر کردن می رسد. (صفت ربّانی: یُطعم و لا یطعم)

این مسیرهایی که انسان طی میکند به سمت صفات الهی است همان صفاتی که ریش داشت را می رود که کسب کند. این همان است که میگوییم سیر انسان در نهایت به سوی پروردگار خودش است. یعنی می شود همان پروردگار خودش. خداوند یک ما را آورد پایین و در این نقاط اولیه (جهل؛ ظلمت؛ ضعف و...) قرار داد تا تحت تربیت او تربیت شویم و دوباره رب شویم. اگر بدون طی کردن این مسیر به بهشت می رفتیم می شدیم فرشته، در این صورت فرشته نمی شویم بلکه نمونه ای می شویم از رب خودمان. این مسیر انسانی است. وقتی انسان به این مقامات می رسد فرشته در خدمت او در می آید و از بودن با او بهره مند می شود. کمال انسانی یکی در مرحله خلقت اوست که آن صفات ربّانی و آن اسماء در وجودش نهادینه می شود و قرار داده می شود و یکی هم در تجلی و به فعلیت رساندن آن صفات است که بستر این امر همین زندگی و هیوط دنیای ماست.

○ آن وصفی که این صفات ربوبی از آن میجوشد «حی» است و نهایت مسیر انسان هم «حیة طیبة» است و این مرحله ای است که هیچ چیزی در آن نیست که با حیات و زندگانی ناسازگار باشد. حیات طیبه حیاتی است که محض حیات است و هیچ رنگ و بویی از نیستی در آن راه ندارد. ضعف و جهل

و... که مسائل عدمی است در آن راه ندارد. این زندگانی کمالی انسان است و هر چقدر که این عالم ظرفیت داشته باشد این کمالات در این عالم بروز میکند و حد نهایتش در این دنیا در عصر ظهور است ولی به هر صورت ظهور کامل حیات طیبه مال این دنیا نیست.

○ این خاصیت این عالم است که عالم کثرت می باشد. عالم کثرت ویژگی ای دارد که همه ی اسماء و صفات الهی در آن زمینه ی بروز و ظهور دارد و از همین وجود دنیایی ما هم بر می آید که همه ی اسماء و صفات الهی را از خود بروز دهد. مثلاً خداوند فعال لما یشاء است ما هم به اندازه خودمان فعال لما یشاء هستیم. او میداند ما هم به قدر خودمان میدانیم و... صفات است منتها در مرتبه ای. ما حرکت میکنیم به سمت دریافت کامل آن صفات. مسیر به بار نشستن و رشد ما در بستر همین عالم است.

• **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدًّا فَامْلَاقِيهِ (٦) فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (٧) فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا (٨) وَيُنْقَلَبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا (٩) وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (١٠) فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا (١١) وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا (١٢) إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا (١٣) إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (١٤) بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا (انشقاق/١٥)**

○ ای انسان تو به سوی ربت در تلاش و تکاپو هستی و او را دیدار خواهی کرد. مومن و کافر هم ندارد و زن و مرد هم ندارد. .

○ این خطاب به جنس انسان است. انسان به سوی پروردگار خود در تلاش و تکاپو است. انسانها چه کافر و چه مومن هر دو اهل تلاش و کدح هستند. منتها مومن هدایت شده و مهدی و راه یافته و در راه درست است و کافر این کدح و تعب را در راه غلط به کار میگیرد.

○ همه در درون خود دنبال کسی هستند که او را بی نیاز کند به او زندگی ببخشد و... این انسانی که دنبال پول می رود ما اسم این را میگذاریم پول، منتها او این را رب می بیند. کجا این مساله معلوم می شود آنجا که در عرف میگوید: همه چیز پول است اگر پول داشتی همه چیز داری و اگر پول نداشتی هیچ چیز نداری. این همان جمله ی آخر دعای عرفه ی امام حسین در مورد خداست. یک کسی این را برای خدا می بیند یک کسی برای پول یک کسی برای قدرت، یک کسی برای آمریکا، یک کسی ... اینها هر کدام یک چیزی را رب گرفته اند.

○ زیر بنای همه ی این حرفها همین آیه است. انسان به گونه ای آفریده شده است که دست از تلاش و تکاپو بر نمیدارد و مقصد این تلاش و تکاپوی او همان چیزی است که آن را رب می داند.

○ او در مصداق اشتباه کرد لکن وقتی حرکت میکند و به مقصد می رسد می بیند که هیچ نیست جز اسماء سمیتوها.

• **الیناراجعون**

- الی مرجعکم
- الیه یرجع الامرکله
- واتقوا یوما ترجعون فیہ الی اللہ

○ قبلا گفتیم که آن نامی که خداوند مطرح میکند که بازگشت همه به آن است لفظ «رب» است. لفظ الله نام جامع خداست به تعبیر دیگر اسم خداست. لکن بحث بازگشت را خداوند به نام رب خودش نسبت داده است. [آن جاهایی هم که الله اطلاق شده با رب بعدا توضیح و تفسیر شده است. این دو مصداقا یکی است لکن از نظر مفهومی آنچه محل رجوع است رب است.]

▪ بسط ربوبیت

- با بسط ربوبیت در قرآن می بینیم که: هدایت در می آید و بعدش دعوت در می آید و بعدش ایمان در می آید و بعدش ولایت در می آید و بعدش حکومت و بحث مبارزه با مستکبرین و...
ربوبیت -> هدایت -> دعوت -> ایمان -> ولایت -> حکومت / مبارزه با مستکبرین و...
- خط شیطان از قسمت دعوت شروع می شود. دعوت الهی به یک سمتی است و شیطان هم در مقابل دعوت به سمت دیگری میکند. مسیری که به کفر و ولایت طاغوت می انجامد.
ربوبیت شیطان -> ضلالت -> دعوت -> کفر -> ولایت شیطان -> حکومت شیطان

جلسه بیست و یکم / ۷ دی / مقدمه الوهیت + شاکله بحث از خالقیت تا الوهیت (۱) + نتیجه پذیرش الوهیت

جلسه بیست و دوم / ۱۹ دی / تفاوت الوهیت الله و معبودهای دروغین + معنای عبودیت + عباد مخلص + بررسی آیات عبودیت (۲)

جلسه بیست و سوم / ۲۰ دی / شاکله بحث از خالقیت تا الوهیت (۲) + معنا و مفهوم ولایت + تفاوت ولایت و ربوبیت (۱)

• الوهیت

▪ مقدمه

- انبیاء تلاش و کوشش و درگیری شان با دیگران بر سر الهیت بوده است و اینکه این اله همان پروردگار است در مقابل کسان دیگری که چیز دیگری را به الهیت می گرفتند. تلاش انبیاء این بوده که بشر را از پرستش غیر خدا باز بدارند.

▪ بررسی شاکله ی بحث از خالقیت تا الوهیت در آیات قرآن

- حالا آیاتی را می آوریم که کل استخوان بندی و شاکله ی بحث را بیان میکنند: ابتدا بحث خالقیت را مطرح میکنند بعد همان خالق را رب میدانند و سپس بیان میکنند که همان کسی که رب است همو اله هم هست. و اگر بشر ربوبیت را باور نکند الوهیت را هم باور نخواهد کرد. و سپس خداوند متعال خودش را تنها اله معرفی میکند و الوهیت را از همه چیز نفی میکند.

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ (زمر/۶۲ و رعد/۱۶)

○ دیدیم که خیلی خداوند در مورد این مساله بحث جدی نمیکند.

هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ (انعام/۱۶۴)

○ در مورد این ربوبیت خداوند بیش از ۱۰۰۰ آیه مطرح میکنند.

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ (انعام/۱۰۲)

○ این همه تأکید در ربوبیت به خاطر این است که تا بشر نفهمد که چه کسی رب اوست به الوهیت او کاری ندارد و آن را باور نخواهد کرد. و در این صورت کسی دیگر را هم خواهد پرستید.

○ لا اله الا الله در این جا مطرح می شود. این شعار را ما خیلی وقتها در بحث خالقیت می بریم در حالی که این طور نیست. اینکه معبود واحد است. اینکه اله واحد است مربوط به خالقیت نیست مربوط به معبودیت است. معبودی جز الله نیست. این شده شعار ما.

○ این همان چیزی بود که وحی می شد.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات/۵۶)

○ آفرینش انسان هم برای بندگی خداست و پرستش او. همان خالق که رب است.

○ آنچه که در عالم هدایت می آید هم بر اساس همین آفرینش است. یعنی همانطور که خدا بشر را برای بندگی آفریده هدایتی هم که برای بشر می آید به گونه ای است که او را به بندگی آفریدگار بکشاند. این می شود دین فطری و دین طبیعی. آنچه از آن سو می آید بر اساس آن چیزی است که در تکوین و خلقت این موجود از این سو پدید آمده است.

○ لذا دستور به همان چیزی داده شده که خلقت و آفرینش هم طبق همان آفریده شده است.

وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا (نساء/۳۶)

○ این «چیزی» همه چیز غیر از خدا را خواهد گرفت. شیء، انسان و هر چیزی.

○ حالا این الله که میگوید بندگی اش را بکنید. همان کسی است که خالق شماست و رب شماست و آن همه معارف گذشته باز هست. در اینجا می بینیم که: دستور هم همین است از سمت انبیاء، یعنی همانی را عبودیت کنید که شما را آفرید و ربوبیت کرد و...

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ (بقره/۲۱)

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ (انعام/۱۰۲)

○ این دیگر جمع بندی شده و تمام شده ی مطلب است. قرآن از اول تا آخر به دنبال این است که بگوید: اله اوست و او را باید بندگی کنید و سر سپرده ی او باشید و از دیگران جدا شوید.

○ حالا می بینیم که همانطور که از الله به ربوبیت می رسد و از آن به الوهیت، در ایمان و دعوت هم همین سیر را طی میکند:

○ دعوت و ایمان به (خالقیت) --> ربوبیت --> الوهیت یا معبودیت (این الوهیت مال جایی است که من او را

به ربوبیت بپذیرم، با این پذیرش، او می شود اله (من) --> کشاندن انسانها به بندگی او)

○ این ۴ تا، ارکان و پایه های اساسی نظام اندیشه دینی بر اساس قرآن هستند.

○ این ارکان از رهگذر هدایت در انسان حاصل می شود. با اینکه فطرت هست، عقل هست، قوای انسانی هستند ولی بحث هدایت در آنجا مطرح نمی شود. [هدایت در جایی مطرح می شود که این ارکان را بخواهد تثبیت کند.] هدف هدایت و هادیان حق ایمان به خدا و ربوبیت اوست. تا مردم از طواغیت دور شوند و همان اله خودشان را بندگی و پرستش کنند و در این بندگی چیزی را شریک نکنند. (این در آیات گاهی تعبیر می شود به بندگی خالصانه) اینها به خاطر این است که انسان و فرزندان حضرت آدم و حوا به بندگی خدای متعال مشغول باشند. دستگاه هدایت برای این آمده است، لذا اگر همه چیز فراهم شود لکن بندگی روی کره ی زمین محقق نشود گویا که هیچ کاری نشده است.

○ لذا فرموده اند: الانسان عبید الاحسان. وقتی این جمله را تحلیل میکنیم می بینیم انسان، عبد کسی است که به او رسیدگی میکند و نیازهای او را بر می آورد. حالا اگر رب من (بر طرف کننده ی نیازهای من) دیگری باشد من عبد او می شوم. [مراد این است که عبودیت در برابر ربوبیت مطرح است]

○ باید این ربوبیت را تحلیل کنیم تا الوهیت او را هم بفهمیم، وقتی این را فهمیدیم که او اله است دیگر او را بندگی خواهیم کرد. وقتی انسان این را فهمید، تازه راهش را می یابد و این راه می شود راه انسان. می شود صراط مستقیم. الوهیت در واقع از همان ربوبیت در می آید. چون او مالک مدبر شماست، اله شما هم می شود.

• إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبِّكُمْ فَأَعْبُدُوا هَذَا صِرَاطَ مُسْتَقِيمٍ (آل عمران/ ۵۱)

• وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبِّكُمْ فَأَعْبُدُوا هَذَا صِرَاطَ مُسْتَقِيمٍ (مریم/ ۳۶)

• إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبِّكُمْ فَأَعْبُدُوا هَذَا صِرَاطَ مُسْتَقِيمٍ (زخرف/ ۶۴)

○ اگر بخواهیم مطلب را در یک جمله خلاصه کنیم: «الله ربنا لانه خلقنا فهو اله لا اله الا هو».

• نتایج ربنا:

• از رب بودنش می فهمیم که مالک ماست / پس ما مملوک هستیم

• او مدبر ماست / پس ما مدبر او هستیم.

• در ادامه در قبال ربوبیتش دستور داده فاعبودة / ما هم در مقابل با توجه به حقیقت خودمان در مقام

خطاب به پروردگاران میگوییم: ایاک نعبد. این عبودیت و بندگی، در برابر تدبیر خداست و معنایش

پذیرفتن تدبیر خداست. دستور دادن خودش تدبیر است و عبودیت می شود پذیرش و امتثال این

دستور. به دنبال اینها در نهایت اخلاص، میگوییم: ایاک نستعین، به این معنا که ما این کار را هم به

استعانت او انجام میدهیم و عبودیت هم از ما به تنهایی نمی جوشد. و بعد میگوییم: اهدنا الصراط

المستقیم. این صراط مستقیم و راه راست همان چیزی است که قرار بود خداوند متعال ما را در آن راه

ببرد و هدایت کند. و گفتیم که نهایت بندگی، همان عبودیت مخلصانه است.

• البته اینها از خلقت هم بیرون نیست. وقتی می فرماید «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» یعنی

مراتب بالای خلقت این است که او را عبودیت کنیم.

▪ تفاوت الوهیت الله و معبودهای دروغین

○ به دنبال بحث الوهیت چند مطلب در قرآن مطرح می شود:

• ۱- سرزنش انسانهایی که غیر خداوند متعال را اله گرفتند.

• ۲- بحث اتخاذ اله در معبودهای دروغین

○ وَأَتَّخِذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يُخْلِقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ أَنْ يَنْفَعُوا وَلَا يَضُرُّوا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُوراً (فرقان/۳)

• در قرآن هیچ گاه به انسان امر نشده که مرا اله بگیر. امر به اتخاذ وکیل هست. امر به اتخاذ سبیل به سوی رب هم هست. در قرآن این به کار می رود که کسانی یا چیزهایی من دون الله اله گرفته شده اند ولی این در مورد اتخاذ خدا به عنوان اله گفته نشده است و امر به اتخاذ او به عنوان اله نداریم. شاید دلیل این مطلب این باشد که خداجویی در فطرت و سرشت انسان نهفته است و هنگامی که خدای متعال این مصداق را به انسان معرفی میکند حالا به او میگوید تو که این مصداق را شناختی حالا وقت آن است که او را عبودیت کنی. یعنی به اقتضای شناختت عمل کنی. اینجا دیگر اتخاذ مطرح نمی شود. اینجا عبودیت مطرح میشود. به نوعی انگار اتخاذ مال جایی است که آن اتخاذ حقیقت نداشته باشد و خود آن متخذ که آن صنم را اله خود گرفته واقعا کارش غیر واقعی است یعنی اله را باید اتخاذ کند، اینجا اتخاذی رخ میدهد. این در مورد خدای متعال که تا روشن میشود که او رب است و اله است فاعبد بلافاصله می آید مطرح نیست. حالا آنجایی که اتخاذ سبیل به سوی رب است، این معنایش این است که اختیاری در کار است. می شود آن راه، سبیل من نباشد ولی من آن را اتخاذ میکنم و بر میگزینم. این به اختیار خود من است. خلاصه در نهایت اینکه در اتخاذ کار از سمت ما آغاز می شود و ما چیزی را انتخاب میکنیم. لذا باید پاسخگو هم باشیم.

• یک نکته این است که از وحدت خدای متعال که گذشت می شود آلهه. دیگر یک اله مطرح نیست.

• منطق قرآن این است که این ها هیچ چیزی پدید نمی آورند و خودشان هم آفریده اند لذا ارزش اله شدن را ندارند. هر چیزی که آفریده شده باشد خودش اله دارد و خودش اله نیست.

• یک نکته هم این است که در آیاتی که مطرح می شود تحت عنوان اتخاذ اله محوری ترین مطلب اتخاذ هوا به عنوان اله است.

○ أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلاً (فرقان/۴۳)

○ أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (جاثیه/۲۳)

- هُوَ لَا قَوْمًا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيْنَ يَدَيْهِمْ فَكَمْ أَظْلَمَ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا (كهف/ ۱۵)
- وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (مریم/ ۸۱)
- أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ (انبیاء/ ۲۴)
- وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَّعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ (یس/ ۷۴)
- أَلَا اتَّخَذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بُضْرًا لَنْ تُعْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونَ (یس/ ۲۳)
- وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَأَيْتَ اتَّخَذْتُمْ آلِهَةً مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنِّي أَرَاكُمْ وَقَوْمَكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (انعام/ ۷۴)
- وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ إِثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ فَإِذَا تَوَلَّىٰ فَرَغَ مِنْهُ (نحل/ ۵۱)

نتیجه پذیرش ربوبیت و الوهیت: ولایت و هدایت الهی

- این جاست که وقتی کسانی خدا را خالق و رب و اله بدانند می شوند اهل ایمان و خدا ولایت اینها را به عهده می گیرد منتها مختارانه و هادیان کم کم برای کسی که پذیرایش باشند ولی می شوند و برای این افرادی که اینها را ولی گرفته اند و در مسیر قرار گرفته اند، قرآن می شود کتاب هدایت.

جلسه پانزدهم / ۲۴ آذر / هدایت، از شئون ربوبیت

جلسه شانزدهم / ۲۸ آذر / معنای هدایت + لوازم و ارکان دستگاه هدایت (۱)

جلسه هفدهم / ۳۰ آذر / مقدمه کلی (یکسانی سیر فطری و قرآنی بحث) + رابطه ی علوم حوزوی با جریان هدایت الهی

جلسه هجدهم / ۱ دی / لوازم و ارکان دستگاه هدایت (۲)

• هدایت

تذکر

- در سیر جلسات، استاد بهرامی بحث دعوت را قبل از هدایت مطرح کردند و تذکر دادند که از نظر منطقی بهتر بود دعوت بعد از هدایت مطرح میشد ولی به دلیل نکته ای که در مقدمه ی بحث دعوت مطرح می شود، در بیان استاد بهرامی، دعوت بر هدایت مقدم شد. ما در تدوین مطالب سیر منطقی بحث را رعایت کردیم و ابتدا هدایت را مطرح کردیم و سپس دعوت را.

معنای هدایت

- هدایت به دو معنا به کار رفته است: ۱- ارائه الطریق ۲- ایصال الی المطلوب.
- در دومی اولی هم نهفته است. یعنی از لوازم ایصال الی المطلوب، ارائه طریق است. و این به خاطر این است که انسان مختار است و لذا برای چنین موجود مختاری یکی از لوازم ایصال به مطلوب می شود همین ارائه طریق.
- برای ما مهم است که ببینیم در خود قرآن هدایت به چه معنایی است و این هدایت تا کجا کشیده می شود؟

• مقدمه:

- یکی از شئون ربوبیت در آیات قرآن، هدایت است. بحث هدایت در مورد همه ی آفریده ها مطرح است، چراکه خدای متعال هر چه را که آفریده برای مقصد و کمالی آفریده و او را به سمت همان مقصد می برد. لذا هدایت مختص انسان نیست و همه ی موجودات هدایت می شوند.

• بررسی آیات:

• **قَالَ فَمَنْ رَّبُّكُمْ يَا مُوسَى (٤٩) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (٥٠)**

- حضرت فرمودند: رب ما همان کسی است که خودش خالق بود و هم او سپس هدایت گر بود و همه ی مخلوقات را هدایت کرد.

• **سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (١) الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (٢) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (٣)**

- اینکه در آیه ٥٠ سوره طه داشتیم که اعطی کل شیء خلقه، صرف خلق نیست و این تقدیر هم در آن وجود دارد. یعنی هم خلق میکند و هم تقدیر.

- از این آیات بر می آید که مخلوق است که آفرینش و ساختار و اندازه ای دارد برای اینکه به یک نقطه ای و چیزی برسد، لذا برای خودش مطلوبی دارد و هدف و مقصدی دارد و خالق و ریش هم او را به همان سمت می برد و می رساند.

- خالق، از خلقت او هدف خاصی را پیگیری نمیکند بلکه هدف داشتن و حرکت و تصویر مقصد و... مال مخلوق است و مربوط به حرکت اوست.

- در اینجا می بینیم که خود هدایت هم شأنی از ربوبیت است.

- روی کره زمین هم باید بساط هدایت پهن باشد چراکه اینجا هم بیرون از آفرینش نیست.

• **إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (١٢) وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى (١٣)**

- جمله ی اسمیه با چند تا تأکید و تقدیم جار و مجرور مفید حصر است: هدایت فقط بر ماست.

- آیه ١٣ میتواند تعلیلی باشد بر آیه ١٢؛ چون آفرینش و اول و آخر از آن ماست پس هدایت هم بر ماست.

- ما نمیتوانیم چیزی را بر عهده ی خدا بگذاریم، لکن خود خداوند متعال میتواند و اینجا این حقیقت را هم بیان میکند. کما اینکه در جای دیگر می فرماید: «کتب علی نفسه الرحمة» یعنی خداوند متعال به واسطه ی حقیقتی که دارد حتما رحمت از او میجوشد. حتما هدایت از او میجوشد.

- چرا فرموده علینا، نفرموده علی؟ شاید به این خاطر است که خداوند متعال اشاره میکند به خودش و دستگاه و نظامی که بر پا کرده است. یعنی خدای متعال به گونه ای عالم را آفریده و این دستگاه را

برپا کرده که هدایت از آن بر بیاید. یعنی کل این مجموعه ی خلقت و فرشتگان و... هدایت را بر عهده دارند.

• کم کم این بحث را به عالم انسانی هم میکشاند.

• قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸)

• عرض شد که روشن است که این بهشت، بهشت قیامتی نبوده لکن کجا بوده، نمیدانیم. جایی بوده که اجنه رفت و آمد داشتند. خاک داشته است و انسان از گل سرشته شده است و...

• قَالَ اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْتَقِي (۱۲۳)

• شاید بتوان گفت که این جمیعاً ناظر به دو جنس است: جنس انسان و جنس جن. چراکه دو نفر آدم و حوا که دو نفر هستند و جمیعاً ندارد دیگر. این با آن عداوت بعض بر بعض هم سازگار است.

• در فراز «فمن تبع» تبعیت در اینجا عین عبودیت است و در نتیجه منجر به مربوبیت می شود.

• در فراز «بأتینکم منی» دو نکته نهفته است: اولاً هدایت برای شما می آید. ثانیاً: هدایت از جانب من است.

▪ نکته ی دوم که همان است که خداوند فرمود: ان علينا للهدی

▪ اما نکته ی اول: کم یعنی شما. ما به عالم اجنه کار نداریم و عالم خودمان را نگاه میکنیم: آدم چه جور مخلوقی است؟ ویژگی های مشخصی دارد، جسمی دارد، روحی دارد، فطرتی دارد، عقلی دارد و... پس کم یعنی موجوداتی با همین ویژگی ها. حرف این است که ما با این ساختار و این تقدیر هدایت مخصوص خودمان را لازم داریم. که خداوند می فرماید این هدایت را به شما میدهیم: یأتینکم.

▪ برداشت دیگری که میتوانیم داشته باشیم این است که این انسان با این همه توانمندی و ساختار خلقت و عقل و فطرت و... باز هم هدایتش ناقص است. یعنی نمیتواند ره به مقصد ببرد. یعنی ان علینا للهدی محقق نشده است یعنی انسان هنوز هدایت نشده و هنوز در سردرگمی و گم گشتی خواهد ماند. یعنی ثم هدی الهی محقق نشده است. یعنی آقا جان عقل ما کافی نیست. هدایت میخواهد. فطرت ما کافی نیست، هدایت میخواهد و...

مثالی بزنیم: این فلسفه ای که ما داریم چون ذیل هدایت الهی شکل گرفته است رهیافته است وگرنه اگر ذیل هدایت الهی نباشد، نمیرسد به مقصد. مثل بقیه فلسفه هایی که در عالم هست. لذا حرف ما این است که حتی اگر عقل هم بخواهد درست حرکت کند باید در بستر هدایت این حرکت را انجام بدهد.

▪ قرآن خودش معجزه است و بیان است و حرف دارد و سخن دارد و به تنهایی قابل استناد است، این را ما حوزویون متاسفانه توجه نکرده ایم به اندازه کافی.

[حالا با توجه به این ویژگی قرآن شاید بشود گفت:] دلیل اینکه قرآن اینقدر به اثبات خدا نپرداخته این است که خودش حرف خداست و سخن الهی است. معنا ندارد که دیگر وقتی صدای خدا و سخن خدا دارد به ما میرسد ما باز بحث کنیم که هستی یا نه؟ یا خودش به این بحث دامن بزند که من هستم یا نه؟ دارد میگوید بابا من دارم حرف می زنم با شما. همین حرف زدن یعنی من هستم دیگر. اگر نبودم که حرف نمی زدم با شما! لذا خود قرآن دلیل است بر وجود خدا. این قرآن دلیل پایداری است در طول تاریخ که هم خود را ثابت میکند، هم نبوت را هم ملائک را هم قیامت را و هم... لکن ما از این بُعد قرآن غافل هستیم.

البته قرآن سخن هم میگوید و گفتگو را نمیبندد. لکن هدایتش با برهان و استدلال عقلی نیست. هیچ پیامبری هم این کار را نکرده است. همه ی انبیاء این طور بودند که اول مردم را راحت سر خط میکردند و ایمان به آنها میدادند سپس در بستر قرآن و سر سفره ی قرآن و وحی مردم رشد عقلی هم میکردند. لیثروا لهم دفائن العقول مال همین است. اصلا شما ببینید اصل گرفتاری ها و مبنای گرفتاری های امروز جامعه بشری به خاطر تفلسف و جهان بینی فلاسفه بوده است. آنکه یک نظریه اقتصادی داده است که یک نظریه داده و مبنای بحثهایش همان جهان بینی فلسفی ای بوده که آن فلاسفه عرضه کرده اند.

این را هم بدانید که اگر فلاسفه ما سر سفره ی وحی نمی نشستند و گوشه چشمشان به وحی نبود به همان سرنوشت دچار میشدند.

▪ پس باز تأکید میکنم بر اینکه این هدایت برای «کم» آمده است. یعنی هدایت برای شماست. شمای که روح داری، جسم داری، عقل داری و... و یک نکته هم اینکه اختیار داری. حالا با این اختیار خودت یا تبعیت میکنی از هدایت یا اینکه تبعیت نمیکنی؛ اگر تبعیت کردی دیگر دچار ضلالت و شقاوت نمی شوی لذا دچار خوف و حزن هم نمی شوی؛ چون ریشه ی خوف و حزن هم همین ترس از ضلالت و شقاوت است.

• اما این هدایت چه چیزهایی است؟ هادی هست، الگو هست، نمادها مثل کعبه هستند، زمانها هستند، حکومت هست. کتاب هست و... این عالم دستگاه هدایت است.

• حالا اگر به هر دلیلی به کسی حق و هدایت نرسد، او می شود مستضعف. حالا یا به خاطر این است که یک ظالمی راه حق را مسدود کرده است یا ... لکن اینها غالب بشر نیستند و در گوشه و کنار محدود هستند.

• نکته ی دیگر این است که انسان از این مرتبه ی هدایت پذیری حرکتش را آغاز میکند و اگر استمرار بورزد و حرکت کند بعد از مدتی خودش می شود هادی. مثل مأمویت که بعد از مدتی خود مأموم می

شود امام. لذا در مورد اهل بیت هم داریم: الهداة المهديين؛ خود آنها در دستگاه هدایت الهی حرکت کرده اند و راه یافته اند لذا هدایت گر می شوند.

• یک نکته مهم: وقتی عرصه ی عالم را اینطور بویا و در حرکت و در حال هدایت می فهمیم و همه چیز را غیر ساکن و غیر ایستا می بینیم، دیگر اصلا مسائل متفاوت می شود.

▪ مثلا: در حرکت اربعین، همه ی انسانها به سمت یک نقطه حرکت میکنند. در این حرکت همه ی انسانها با همه ی قوایشان متوجه آن نقطه هستند. شهوت آدمها تعطیل نمی شود. لکن میبینی که این همه زن و مرد در این مسیر به هم تعرضی نمیکنند و مسائل جنسی خودنمایی نمیکنند با اینکه فاصله ها هم نزدیک است. چرا اینطور است؟ چون دستگاه هدایت است. وقتی بشر را داری به سمت کمال و مطلوب او حرکت میدهی، داری به اقتضای ساختار خلقتش حرکتش میدهی؛ لذا شهوتش و خوراکش و خوابش و... همه در آن مسیر طور دیگری می شود. این دستگاه باید به پا شود وگرنه همان می شود که در آیه گفته: «بعضکم لبعض عدو» یا هدایت می آید یا دچار عداوت و دشمنی می شویم. اگر از سمت خدا هدایتی آمد، همه ی کسانی که رو به آن هدایت میکنند از این بساط دنیایی که بستر دشمنی است فاصله میگیرند و همه با همه ی قوا متوجه مقصد می شوند، این باعث می شود که دیگر این بساط جمع شود و آثارش هم از بین رود یعنی عداوت ها و رنج ها و شقاوتها رخ ندهد. قرآن میگوید: در زمین، به طور طبیعی دشمن همدیگر خواهید بود. نفس شما (توسوس به نفسه) و ابلیس وسوسه میکنند و دشمنی ایجاد میکنند. حتی فطرت انسان هم چون بی نهایت خواه است، در یک فضای محدود بسته ی تنگ دچار دشمنی می شود چون خوبی ها محدود هستند و به همه نمیروند. لذا باید این آدم هدایت شود به یک افق بی نهایت، یا اگر هدایت نشود، بستر طبیعی این دنیا و این نفس و این فطرت در اینجا، درگیری و دشمنی است. نمی شود هم به او گفت بی نهایت نخواه، چون این در فطرت او قرار دارد. نمی شود از او گرفت. الان این مخمصه هست و حتی در عالم مذهبی دستگاه هدایت برقرار نیست لذا انسانها مدام با هم درگیر هستند. اگر تبعیت از هدایت نبود می شود بعضکم لبعض عدو و آثارش می شود شقاوت، ضلالت و...

• بحث موضوعی: رابطه ی علوم حوزوی با جریان هدایت الهی

• مشکل ما امروز این است که خیلی از علوم ما در مجادلات شکل گرفته است. نه اینکه یک سیری را طبق فطرت و خواسته ما طی کرده باشد. حتی علوم حوزوی ما هم همینطور هستند. آنچه که معصومین و قرآن به عنوان علم مطرح میکند و طرح علمی میچیند همسان نیست با این علوم ما. به نظر من اگر خود اهل بیت علومی شکل میدادند اینی که الان داریم نمی شد. نمیخواهیم بگویم کل علم کلام ما غلط است نه. ولی آغاز و انجامش و ورود و خروجش و تأکیدات و بزرگ و کوچک کردن بحثها اینطور که الان شکل گرفته احتمالا نمی بود.

- واقعیتِ تشیع و زندگی دینی هم با این علوم پیش نرفته است. باید بررسی شود که چه سهمی از علمی که دست به دست بین علما بوده است و در حوزه ها در جریان بوده در جامعه دینی و در زندگی دینی نقش داشته است؟ شما همین الان ببینید که فلسفه ما چقدر در جامعه حاضر است؟ کلام ما؟ فقه و اصول ما و...؟ جامعه ی شیعی با این چیزها حرکت کرده و حرکتش را ادامه داده یا با چیزهای دیگری مثل حکمت و...
- آقا هم می بینید که موقعی که میخواهد جوانان اروپایی را دعوت کند به دین، به قرآن دعوت میکند نه به کتب حوزوی ما. این امروز از خسارات بزرگ ماست که با دنیا با قرآن سخن نمیگوییم. ما سرمایه مان که قرآن است و کتاب هدایت است را کنار گذاشته ایم و میخواهیم با فلسفه و منطق و... دین را و هدایت را پیش ببریم. قرآن اصل است و قرآن خودش باید بتواند خودش را نگه دارد و از خودش دفاع کند وگرنه باید آن را کنار بگذاریم و دیگر ارزشی ندارد.
- امام هم که می بینید در نامه به گورباچف او را دعوت به فلسفه اسلامی میکند به خاطر این بوده که آنجا بحث هدایت مطرح نبوده. بحث هدایت عمومی با فلسفه درست نمی شود. آنجا بحث کلنجارها و جدالهای فلسفی بوده، امام هم میگوید بروید چند نفر از تیزهوشانتان را بیاورید تا فلسفه اسلامی را بفهمند.
- بعد شما ببینید که چند مدت است که تا به حال بر فلسفه گذشته؟ ۱۰ قرن مثلا. آیا الان فلسفه به کمال رسیده و هدایتگر است؟ همین الان هم برخی بزرگان مبانی صدرا را قبول ندارند. ۱۰ قرن یعنی چند نسل؟ یعنی چند سال؟ یعنی این همه مدت هدایت باید معطل بماند؟
- به نظر می رسد که به جای این چیزها باید عقل عملی را تقویت کرد. اگر عقل عملی تقویت شود آن وقت این فرد خودش به عقل نظری هم میرسد و برخی مسائل را باور میکند. شما ببینید در همین فلسفه خودمان وقتی فلسفه رشد امروزی اش را پیدا کرد که عده ای رفتند شهود کردند و بعد سفت پای حرفشان ایستادند و گفتند این فلاسفه حرفشان درست نیست. بعد کم کم عده ای پیدا شدند که مشترک بودند یعنی هم فلسفه بلد بودند هم اهل شهود بودند آنها آمدند این مطالب را در فلسفه آوردند. لذاست که میگوییم دستگاه هدایت معطل فلسفه نمی ماند.
- حرف ما این است که این دستگاه هدایت توده ها اینطور نیست. توده ها که میگوییم توده های حوزوی هم هستند. توده ی مراجع هم هستند. دستگاه هدایت وقتی آمد هر کسی تا یک حدی رشد میکند و مثلا کار به جایی میرسد که سلمان چیزی می داند که ابوذر اگر فهمید او را تکفیر میکند. این فرق دارد با هدایت توده ها.
- الان ما حکومت داریم. میخواهیم جامعه را به چه چیزی مشغول کنیم؟ الان شما بروید در نجاسات، فقه را بررسی کنید می بینید که خیلی به آن پرداخته شده است. آدم با وجدان خودش می بیند که زیادی پرداخته شده. آدم می بیند که اینها به خاطر وقت زیادی اینطور رشد کرده است. مثلا در روایات داریم که ما خواسته ایم که شما در نجاسات نلولید. حالا یک عده ای اینطور مشغول شده اند به این مسائل. ما در فقه این را لمس میکنیم که این احکام برای اداره ی بشر نیست. این ها در بیکاری رشد کرده و به اینجا رسیده است.

- اهل بیت همیشه با مردم بودند و در مردم می لولیدند. در این حالت احکام صادر میکردند. نه مثل ما که گوشه ای نشسته ایم. لذا شما الان می بینید که کسانی که حکومت دستشان است و درگیر کارها هستند دائم می بینند که باید دین را کنار بگذارند تا بتوانند کارهایشان را پیش ببرند. اینها دین است یا فرآورده های ماست؟

▪ لوازم و ارکان دستگاه هدایت

• هادی

▪ مقدمه:

- دستگاه هدایت قطعا محتاج هادی یا هادیان است. «**لکل قوم هاد**» و اولین هادی را در قرآن خود خدا معرفی کرده است.
- ویژگی های این هادی چیست؟ ویژگی او این است که او باید شکننده نباشد. باید ستون هدایت باشد. باید استوانه باشد. چراکه ابلیس قسم خورده که من اینها را دچار اغواء و ضلالت میکنم یعنی این ارکان هدایت را میشکنم و این باب هدایت را میبندم. این ستونهای هدایت در قرآن همان انبیاء و امامان و... می شوند که ما با این بحث کاری نداریم، ما میخواهیم خود هدایت را بررسی کنیم.
- اگر این هادی پیشاپیش مردم حرکت کند می شود امام. اگر در پی مردم حرکت کند می شود سائق. در هر دو حالت در دل جمعیت و با جمعیت است لکن تفاوتها می دارد.
- خداوند متعال و ابلیس هر دو ستون هدایت را همین عباد مخلص مطرح میکنند. قرآن تعدادی از انبیاء را به عنوان عباد مخلص مطرح میکند نه همه ی انبیاء را. الان سوال ما در این مورد این است که با وجود دستگاه ضلالت و سیطره ی آن، این عباد مخلص کجا هستند و در کجا قرار دارند؟ چرا موقع ضربت حضرت امیر ندا بلند می شود که «تهدمت والله ارکان الهدی»؟ معلوم است که شیطان برای این ارکان هدایت طرح دارد و برنامه دارد.

▪ بررسی آیات:

- **وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قَضِيَ بَيْنَهُمُ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (٤٧)**
- **وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (٣٦)**

▪ کل پیام این رسول بندگی خدای متعال است. «ان اعبدوا الله» او را به ربوبیت بشناسید و خود را بنده ی او بدانید.

• **وان من امة الا خلا فيها نذير.**

▪ این آیات نشان میدهد که هر قوم و امتی هادی و رسول و نذیری دارند و خداوند آنها را برای این کار برانگیخته است.

▪ همان خدایی که فرموده «ان علینا للهدی» میگوید ما به این تعهدمان پایبند بودیم و هر

قومی هادی و نذیری داشت که اینها ندای ایمان سر میدادند:

• ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بریکم فامنا.

• راه هدایت

- معنای دیگری که از هدایت در می آید و از لوازم آن است: صراط ، طریق ، راه
- این راه باید راست و پایدار باشد، یعنی این طرف و آن طرف نرود و زمین نخورد. باید پایدار باشد و طوری باشد که کسی که در آن قرار دارد را به پایان مسیر برساند. وگرنه اگر جاده خراب باشد به معنی این است که دستگاه هدایت مشکل داشته باشد و این قطعا باطل است.
- پایان این راه هر چه باشد، همان مطلوب طالب است. میانه های راه هم میتواند هدف و مطلوب میانی باشد لکن مطلوب اصلی همان پایان راه است.
- در بحثهای قبلی دیدیم که پایان راه همان پروردگار است. «وان الی ربک المنتهی» و با رسیدن به این پایان ما به بهره مندی های لازم هم می رسیم.

• مطلوب و مقصد از هدایت

- گفتیم که این مطلوب و مقصد همان انتهای صراط است که می شود همان رب.

• کتاب هدایت

- این کتاب هدایت حاوی دین و شریعت و برنامه ها و... است.

• نشانه های هدایت

- مکانهای هدایت:

▪ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ (۹۶)

• مثلا کعبه هم مطرح شده

• شاید بیت المقدس هم مطرح شده باشد

- زمانهای هدایت:

▪ آیات ماه رمضان

• برخی زمانها هم در دستگاه هدایت هستند، یعنی زمان هم یله و رها شده نیست و کار میکند

در این عالم

• ایزار هدایت: سمع

▪ طبق آیات قرآن اصلی ترین ابزار هدایت سمع و استماع است و در مراتب بعدی بصر و فواد هم مطرح می شوند.

▪ ربا اننا سمعنا منادیا ينادى للايمان ان آمنوا بربكم فامنا.

- ندا یعنی فریاد و در برابر آن سمعنا مطرح است.
- ما میخواهیم این نتیجه را بگیریم که هدایتی که خدای متعال برای بشر مطرح میکند از جنس سخن شنیدنی است. سخنی است، قولی است که شنیده می شود. آن منادی برای ایمان فریاد میزد.
- این را بگذارید کنار دستگاه شیطان که میخواهد با فریاد و صدا جهت ها را عوض کند. (وَاسْتَفْزِرُ مَنْ اسْتَطَاعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكُمْ) تعجب نکنیم از اینکه این دشمن اینقدر به موسیقی میدمد چراکه صوت و سمع ابزار هدایت هستند.

▪ وَأَنَا لَأَسْمِعَنَّ الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَحْزَنُ وَلَا يَحْسَأُ وَلَا رَهَقًا (۱۳)

- پس جنس این هدایتی که خداوند به عهده گرفته شنیدنی است و بعدش میگوید فمّن یؤمن ...
- شما هم ببینید دشمنان پیامبر یجعلون اصابعهم فی آذانهم کرده اند. یعنی تلاش میکردند چیزی نشنوند
- اینها را که دقت کنید می بینید کاری کرده اند که دیگر گوشی برای شنیدن ندای حق نباشد. یا سر آدم گرم است یا خیلی مشغول است به چیزهای دیگر و خلاصه شنیدن تعطیل شده. تلاش زیادی در دنیا شده است برای خلل ایجاد کردن در شنیدن.

▪ مَا لَكُمْ لَا تُمْنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ تُمْنُونَ بَرَبِكُمْ.

- این دعوت هم از جنس ندا است و اگر آدم بخواهد به آن ایمان بیاورد باید بشنود. تا نشنود اتفاقی نمی افتد

▪ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَهُوَ (قرآن) عَلِيهِمْ عَمِي أُولَئِكَ يَنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ.

- کسانی که ایمان نمی آورند در گوشه‌هایشان گرفتگی است. و قرآن برایشان شنیدنی نیست و گویی از جایی دور دست ندا داده می شوند.
- اینها مال نشنیدن است که منجر به نبود ایمان می شود.

▪ وَأَنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لِأَسْمَعُوا وَتُرْهِمُ يَنْظُرُونَ إِلَيْكُمْ وَلَا يَبْصُرُونَ.

- پس از شنیدن دیدن مطرح می شود و توجه به آن جلب می شود. لکن اینجا هم هدایت با سمع مرتبط شده است.

▪ إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِمْ يُرْجَعُونَ.

- لذا شما می بینید که انسانی که کر است دیگر در دستگاه هدایت خیلی جایی ندارد و مخاطب واقع نمی شود.

- این سمع اگر به کار بیفتد به استماع و پذیرش می افتد.
- این هدایتی که قرآن به عهده گرفته در مورد انسان، از جنس شنیدن است. انسانی است که فریاد ایمان بلند میکند و دیگران هم باید بشنوند. اینطور نیست که یک کتابی بنویسند بدهند دست مردم و بگویند خودتان بروید فکر کنید ببینید به کجا می رسید.

▪ وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ (۱۷) الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ (۱۸)

- کسانی که اجتناب کردند از بندگی طاغوت، کنار کشیدند که طاغوت را پرستند. او را رب نگرفتند. لذا می توانیم استفاده کنیم که هر چیزی که انسان را به بندگی بکشاند می شود طاغوت. طاغوت هر کسی است که طغیان کند و خود را رب بیندارد و معرفی کند.
- بعد از اجتناب از طاغوت، انابه به خداست (انابه به خدا هم یعنی رو کردن به خداوند متعال) و بشارت هم به سعادت است. برای چه کسانی؟ برای کسانی که استماع میکنند. پذیرش دارند.
- در استماع هم یک نکته مهم است: استمرار و تدریج در شنیدن لازم است. نه یک بار شنیدن
- سمع مقدمه ی استماع است و استماع، این است که شما اراده میکنی که از آن سخن، مفهوم و سخن را در بیاوری. این کار را که میکنی به یک قول حسن و قول احسن می رسی. خدا بر عهده گرفته که آن قول حسن و احسن را به شما برساند.
- این استماع رکن اصلی ای است که دستگاه هدایت روی آن سوار شده است. رکن هدایت عقل نیست، فطرت نیست، بصر نیست، قرائت نیست، اولین چیز استماع است و بقیه در مراتب بعدی هستند.
- بحث ما بر سر دستگاه هدایت است؛ دستگاه هدایت ویژه انسان همین است که از جانب خدا می آید برای انسانی که خلقتش کامل شده است.
- لذا هدایت وقتی وابسته به سخن شد، باید سخنگو هم داشته باشد. لذاست که همیشه رسول لازم است و اینطور نیست که فکر کنیم رکن هدایت کتاب است.
- بعد هم می فرماید اینهایی که استماع میکنند و از این سخن احسن تبعیت میکنند اینها صاحبان عقل و خرد هستند.
- اینکه سخن حسن و سخن بد هست نشان میدهد که دستگاه هدایت و دستگاه ضلالت هر دو از این نقطه حرکتشان را شروع میکنند.

▪ هُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ.

- اینجا که خدا دارد سرزنش میکند، یعنی مربوط به عرصه ی اختیار است. در عرصه ی اختیار که شکر و کفر بردار است میگوید برای شما گوش و چشم و... قرار داد.

▪ هُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ.

▪ انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتليه فجعلناه سميعا بصيرا انا هديناه السبيل اما شاكرا و اما كفورا.

(انسان/۳و۲)

- قليلا ما تشكرون که در آیه ی قبلی بود را بگذارید کنار این انا هديناه السبيل اما شاكرا و اما كفورا. آن جا نتیجه ی هدایت را می فرماید و میگوید: تا به اینجا که چه کم شکر گذار هستید!
- و اینجا میگوید راه هدایت همین سبیل است که بر سمع و بصر و فتواد وارد می شود و شما یا شاكر هستید یا كافر.
- خلقت انسان هم همین گونه است و پایه ی هدایت انسان بر سمع و بصر و فواد است و آنچه از هدایت متناسب با آن می آید بر همین ارکان وارد می شود.
- البته این شاكر و كفور بعدا دسته ی دیگری هم به آن اضافه می شود و آن هم دسته ای هستند که اساسا در اثر کارهای آنهایی که كافر شدند هدایت به آنها نمی رسد. آنها مستضعفين هستند. عقل و درک دارند و انسان هستند لکن به خاطر مختل کردن و سد کردن راه، هدایت به آنها نرسیده است.

▪ الله نزل احسن الحديث كتابا متشابها مثاني... (زمر/۲۳)

- بله این کتاب بود لکن اول بر زبانی جاری شد ولی بعدش نوشته شد. همه ی اینها فرع بر این است که آن حقیقت سخن بود. احسن الحديث بود. و جنس آن حدیث و سخن بود.
- عباد مخلص همان کسانی می شوند که سخن خدا را خیلی خوب شنیده اند و خوب گرفته اند و خوب تبعیت کرده اند. اینها پایه ی کار می شوند و در خط بندگی قرار میگیرند. خط بندگی هم یعنی سمع و استماع و تبعیت.
- در مراحل بعد می خواهیم برویم به این سمت که این چیزی که از آن سمت می آید و قرار است ما را و حتی عقل ما را هدایت کند، ابهام بردار نیست و چنین چیزی نمیتواند ابهام داشته باشد.

جلسه سیزدهم / ۳ آذر / دعوت الهی و دعوت شیطانی

جلسه چهاردهم / ۲۳ آذر / مقدمه دعوت + توحید در ربوبیت + عبودیت انسان نسبت به رب + اسلام

• دعوت الهی و دعوت شیطانی

▪ مقدمه

- مناسب بود که قبل از دعوت، هدایت مطرح شود. لکن به خاطر اینکه بیشتر به ربوبیت خدای متعال پردازیم این بحث را مطرح کردیم. چون در دعوت، شناخت و پذیرش رب مستتر است. و آنچه در دعوت مطرح می شود همان نیازهایی است که در ربوبیت قرار دارد.
- لذا اگر میخواستیم منطقی تر بحث کنیم اول باید هدایت را می گفتیم بعد می دیدیم که این هدایت وقتی می آید ندا و دعوتی را مطرح میکند لکن به دلیل پیش گفته دعوت را مقدم کردیم.

▪ دعوت به رب

- اگر ما عالم تکوین را بررسی کنیم میبینیم که به سوی رب در حرکت هستیم. پس در عالم تشریح هم باید به سوی همین حقیقت حرکت داده شویم. چون نمی شود که در تشریح به چیزی دعوت شویم که در تکوین به آن کششی نداریم. باید این دعوت مطابق و هم جهت باشد با آفرینش انسان.
- پس دعوتهای الهی (تشریحات) هم به همین سمت است. دعوت در جایی است که عرصه ی اختیار و اراده است. لذا دعوت در جایی است که طرف مقابل بتواند بپذیرد و به آن سو حرکت کند.

• **ومن احسن قولامن دعاالى الله**

• **وداعيا الى الله باذنه وسراجامنيرا**

• **قل هذه سبيلى ادعوا الى الله**

• **اليه ادعوا واليه مآب**

▪ یعنی من به همان چیزی دعوت میکنم که بازگشت به سمت آن است. به آن چیزی که تکوین انسان مطابق آن است.

• **تدعونى لا كفر بالله واشرك به ما ليس به علم وانا ادعوكم الى العزيز الغفار**

• **وادع الى ربك ولا تكونن من المشركين**

• **ادع الى سبيل ربك بالحكمه والموعظه الحسنه**

○ دعوت به سبیل در حقیقت دعوت به رب است چراکه با طی کردن سبیل به مقصد که رب هست میرسی

• **وما لكم لا تؤمنون بالله والرسول يدعوكم لتؤمنوا بربكم وقد اخذ الله ميثاقكم ان كنتم مومنين.**

○ این میثاق هم میثاق بر ربوبیت است: الست بربكم قالوا بلى.

• **ربنا اننا سمعنا مناديا ينادى للايمان ان آمنوا بربكم فامنا.**

○ پس دعوت به سمت خدا و ربوبیت اوست و این دعوتی است که روی کره ی زمین جریان دارد.

• **انك كادح الى ربك**

○ این آیه نشان میدهد که انسان تکوینا اینطور است که خود را دنبال غذا و آب و تنفس میکشاند. این

تکوین و طبیعت آدم را نشان میدهد. انسان خود به خود دنبال رب است لذا او را به این سمت هم

میخوانند و دعوت هم به این سمت است. البته اگر هم نباشد این تلاش و تکاپو هست لکن به سمت

دیگری است. این دعوت فقط ره نمایی است و نشان دادن مقصد و راه صحیح (اگر دعوت به راه

انجام شود) است.

○ پس این دعوت ناظر به حقیقت خود ماست لذا کسی که این دعوت را نشنود و پاسخگو نباشد میگویند

گمراه است. نه که اهل تلاش نیست، چرا، تلاش هم میکند، لکن گمراه است و از بیراهه به مقصد

(ملاقات رب) می رسد.

• ان هده تذکره فمّن شاء اتخذا لی ربه مئابا

○ هر کس خواست راه برگشت را به سوی پروردگارش برمیگزیند. در اصل برگشتن به سمت خدا اختیار نیست. همه به این سمت برمیگردند. لکن اختیار ما در این است که این تلاش و تکاپو را در راهی که خودش گفته به میدان بیاوریم و همین سمت را که ما را میبرند برگزینیم.

• ارجعی الی ربک

• والی ربک فارغب

○ اینجاهایی که دستور می آید یعنی اختیار است. یعنی رغبت ما ممکن است به سمت پول و مقام و... باشد مثل اینکه در پله برقی رویت را کرده ای به سمت دیگری لکن پله برقی آخرش تو را می برد به یک سوی دیگری. حالا در این پله برقی یکی نشسته یکی پا شده یکی تلاش میکند که نرود لکن هیچ فایده ای ندارد و همه به همان سمتی که پله می رود میروند.

○ مثلا قطار دارد می رود به سمت مشهد من هم در قطار هستم و می دوم به سمت انتهای قطار. لکن این فایده ای ندارد. آخرش این است که دیرتر و سخت تر می رسم و به رو نمیرسم و به پشت می رسم لکن رسیدن و نرسیدن تکوینی است نه اختیاری

• انیبوا الی ربکم / انا الی ربنما منقلبون

○ کسی که ایمان بیاورد در صراط مستقیم حرکت میکند و به سمت مقصد می رود. آن کسی که در راه راست نیست مقصدش باز همان است لکن از راه نمی رود. او گم شده است لکن او را به زور می برند آنجا. فرق مومن و غیر مومن هم همین است مومن کسی است که بالاخره در مسیر است حالا اشتباهاتی هم دارد. لکن غیر مومن اصلا در مسیر نیست، او را میبرند. او وقتی میرسد با رب شدید العذاب و شدید العقاب رب مواجه می شود ولی مومن وقتی به مقصد میرسد با رب غفور و رب رحیم مواجه می شود.

▪ سایر دعوتها از جمله دعوت شیطانی

• اصل دعوت به سمت همین خداست. همین خدایی که رب است. اما چیزهایی دیگری هم هستند که متعلق دعوت واقع شده اند:

• یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ

• این ما یحییکم را میتوانیم خود خدای متعال بدانیم و میتوانیم هم به اسباب حیات طیبه بزنینم. این دعوت جدای از آن دعوت قبلی نیست چراکه ما در میابیم که رب این چینی است که زندگی بخش است و میتوان با او به زندگی آرمانی انسانی رسید.

• والله یدعو الی دارالسلام

• این دار السلام هم ویژگی ای است از زندگی کمالی انسانی.

• خانه طوری است که هیچ نا امنی و ناخشنودی در آن نیست. سلام هم نام خداست و لذا دار السلام هم چیزی جدای از رب نیست.

• جالب است که به دنیا هیچ وقت لفظ دار اطلاق نشده است. دار به آنجا گفته می شود که بساط زندگی قرار است پهن شود و استقرار یابد. لذا دار به آخرت که محل استقرار است گفته شده است.

• **یا قوم مالی ادعواکم الی النجاة و تدعوننی الی النار**

• نجات یعنی رهایی از همین زندگی ای که ما انسانها نمیپسندیم. دعوت به نجات از این.
• کلا در قرآن در مقابل دعوتهای متعدد حق، فقط یک دعوت مطرح می شود که آن هم دعوت به آتش است. البته در جانب حق هم تعدد دعوتها یک مصداق دارد و آن هم دعوت به خدا که همان رب ماست.

• آتش همان چیزی است که موجب نابودی ما و موجب از بین رفتن بساط زندگی ما می شود و مخالف کامل حیات ماست.

• **وجعلناهم ائمه یدعون الی النار**

• **اولئک یدعون الی النار و الله یدعو الی الجنة و المغفرة باذنه**

• **و ان تدعهم الی الهدی**

• **وَ اِنْ تَدْعُوهُمْ اِلَى الْهُدٰی لَا یَسْمَعُوْا**

• **وَ اِنْ تَدْعُوهُمْ اِلَى الْهُدٰی لَا یَتَّبِعُوْکُمْ**

• **و انک لتدعوهم الی صراط مستقیم**

• **ادع الی سبیل ربک**

• **وَ مَنْ اَظْلَمُ مِّنْ اَفْتَرٰی عَلٰی اللّٰهِ الْکَذِبَ وَ هُوَ یَدْعٰی اِلٰی الْاِسْلَامِ وَ اللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ**

(۷)

• منظور از اسلام، به طور خاص دین مبین اسلام که رسول خاتم آوردند نیست. بلکه به معنای سر سپردگی و شناخت رب و پذیرش آن است.

• **یدعون الی کتاب الله لیحکم بینهم**

• پس در مجموع میبینیم یک دعوت به مقصد که رب است و راه که صراط است و چیزهای مرتبط با این مسائل است می شود و در طرف مقابل دعوت به آتش است ولی به راههای آن دعوت نمی شود چراکه از راه حق که خارج شدی دیگر می شود آتش و دیگر راه و چاه هم ندارد، همه اش بیراهه و چاه است.

• به این نکته دقت کنید که همه ی این دعوتها به سمت گرایش فطری ماست و لذا دعوت به سمت آتش، خلاف فطرت ماست چون ما آتش را خلاف حیات خود می بینیم و از آن بیزار هستیم. لذا کار شیطان سخت است. و البته

نکته ی مهم اینجاست که شیطان هم این بساطش را در مقابل همین دعوت گسترانده است. اینجا محل ورود شیطان است. او به آتش دعوت میکند لکن با تصویر ربوبیت جلو می آید؛ چراکه با دعوت به مکروهات و زشتی ها قطعاً کسی به دنبال او نمی رود. لذا یک تزیینی انجام میدهد و با تصویر ربوبیت جلو می آید و دعوتش را هم جا می اندازد.

جلسه نوزدهم / ۵۵ دی / علم، مقدمه ایمان (۱) + معرفت و عمل صالح، نتیجه ی ایمان (۱)
جلسه بیستم / ۶ دی / علم، مقدمه ایمان (۲) + معرفت و عمل صالح، نتیجه ی ایمان (۲)

• ایمان

▪ علم، مقدمه ایمان

• در آیات قران، انسان هم مورد امر به ایمان قرار گرفته و هم به ایمان دعوت شده است. امر به ایمان به صور زیر است:

۱. امر به ایمان به الله
۲. امر به ایمان به رب
۳. امر به ایمان به ما انزل (کتاب)
۴. امر به ایمان به رسول

▪ اینها با صیغ ماضی و مضارع هم آمده است لکن الان ما نظرمان روی صیغه امر است چراکه صیغه امر، آن چیزی است که از طرف بالا به سمت ما آمده است.

• از طرف دیگر باید ببینیم دعوت به ایمان به چه چیزی شده ایم؟ و گفتیم که وقتی خداوند میخواهد هدایت را مطرح کند از سمع و اذن پیش می رود و هدایت را هم از جنس شنیدنی ها می آورد و از این طریق بر قلب انسان وارد میکند. دعوت هم از جنس شنیدن است. لذا نتیجه میگیریم که ایمان هم از رهگذر سمع حاصل می شود. (رَبَّنَا إِنَّا

سَمِعْنَا مَنَادًا يَقُولُ لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا)

• اگر پایه ی ایمان علم و آگاهی است، در این مرتبه ی خاص [یعنی طلیعه ی ایمان آوردن یک انسان و هدایت او]، چه علمی از جانب خدا به بشر میرسد و پذیرش آن [و استماع آن] را از بشر میخواهد و غرضش این است که ایمان به آن حاصل شود؟ ما در آغاز هدایت به علم و آگاهی و دانش نیازمندیم که راهش: شنیدن، فهمیدن، تعقل و... است. میدانیم که پایه ی ایمان علم است و این قبلاً مطرح شد که اگر چیزی تبدیل به عقیده ی انسان شد اگر بر پایه ی علم به واقعیات بود می شود ایمان و گرنه می شود عقیده که به قلب انسان گره خورده است لکن ایمان نیست. لذا در قرآن دستور به علم هم داده شده است: **واعلموا...**

حالا اگر پایه ی ایمان را علم بدانیم، پس در هر جایی که امر به علم شده باشد، آن امر باید قاعدتاً پایه ی این ایمان را فراهم بکند. بله ممکن است در ادامه ما دستور داده شویم به دانستن احکام، لکن آن مال جلوتر است و بعد از ایمان است. در این مرتبه هر امری که به علم می شود برای این است که پایه ی ایمان باشد. میگویند این را بدان

برای اینکه به همین هم باید ایمان بیاوری. حالا هزار چیز دیگر هم هست که علم است لکن ما به آنها دستور داده شده ایم و آنها چیزهای بی خود و بار زائد بر دوش ماست.

• پس دیدیم که علم قابل دستور دادن است، آنچه دستور دادنی است قطعا در دایره ی اختیار انسان است. اگر قبول کنیم که معرفت در این فضای دستور دادنی نیست پس باید بگوییم که معرفت اصلا در اختیار انسان نیست. علم هست حالا یا از طریق مقدماتش یا از طریق خود اکتسابش لکن معرفت نیست. حالا به این دستور داده شده ایم که:

فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (توبه/۱۴)

• حالا وقتی قرآن را بررسی میکنی میبینی که دائما امر به علم به الوهیت خدا می شود. حالا اگر انسان دنبال علم به چیزی برود که امر به آن هم نشده است این به جای اینکه برایش رشد ایجاد کند بدتر موجب خسارت او می شود.

(لَا تَسْأَلُوا عَن شَيْءٍ إِن تُبَدَلْكُمْ سُؤكُر)

• دستور به آگاه شدن و دانستن در آیاتی ذکر شده که با امر «اعلموا» بیان شده است.

• ما الان در نقطه ای هستیم که در آن هدایت از جانب خدا برای بشر می آید. در این نقطه خداوند متعال

آگاهی به چه چیزی را دستور داده است؟ ما دنبال این دستورات به آگاهی هستیم و میخواهیم ببینیم در این

نقطه امر به علم به چه چیزی شده ایم؟ من ۳ آیه پیدا کردم که به این مقام مربوط می شود.

• هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَلِيَذْكُرُوا الْأَبَابِ (۵۲)

• این بلاغ للناس بودن یعنی امر رسایی است که برای همه ی مردم آمده است. و برای اینکه مردم با

این کتاب انذار داده شوند و برای اینکه مردم بدانند که او تنها یک اله است و برای اینکه اولوا الالباب

متذکر شوند و جان بگیرند و تازه این خردهاشان به کار بیفتد.

• پس این آیه بحث علم را در این نقطه مطرح میکند. در اولین نقطه ای که هدایت می آید، متعلق علم

در این نقطه وحدت اله است.

• فَالَّذِينَ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۴)

• بدانید که اینکه نازل شده است به علم خداست و بدانید که در این مقام که مقام تنزیل است ، فعلا

چیزی که باید بدانید این است که لا اله الا هو.

• سایر آیاتی که در مورد علم و امر به علم داریم، مال این مقام نیستند. مثلا می فرماید: اتقوا الله و اعلموا...

اینها مال مرتبه ی تقوا است، یعنی بعد از هدایت و ایمان و... است. یا مثلا در مقام درگیری است یا...

• فَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (محمد/۱۹)

• در این آیه هم تنها این را خواسته اند بدانید و علم بیابید که خدای متعال اله واحد است.

• خدای متعال در این مقام هم در مقام خالقیت خودش زیاد صحبت نکرده بلکه عمده ی آیات در مقام

اثبات ربوبیت واحد خداوند متعال است.

• محل گرفتاری بشر ربوبیت است. زیربنای یکتا پرستی و عبودیت اله واحد هم قبول کردن رب واحد

است. البته برای اثبات رب واحد هم از خالق واحد استفاده میکند ولی زیاد در آن معطل نمی شود.

خالق واحد--> اله واحد --> رب واحد

• دیدیم که با لفظ علم، در مرتبه ی هدایت همین دو سه تا آیه بیشتر نبود. حالا ببینیم با الفاظ دیگر چنین مضمونی در قرآن گفته شده یا نه؟

• یک لفظ «وحی» است: آیاتی که بیان میکنند که بر رسول خدا ص چه چیزی وحی می شود؟ حضرت می فرماید یک چیز بیشتر نیست: فقط بر من این وحی می شود که اله شما فقط یک اله واحد است.

▪ قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ (انبیاء/ ۱۰۸)

▪ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ

▪ ما وقتی این آیات را میشنویم میگوییم: ای بابا ما فکر میکردیم پیامبر خیلی شأنشان بالاتر است، یعنی فقط همین یک کلمه بر ایشان وحی می شود؟ پیامبر می فرماید: شأن ما برتر از این نیست. چیزی جز این وحی نمی شود.

▪ قُلْ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (۱۹)

▪ بعد هم می فرماید: همین که به تو وحی می شود را به مردم هم بگو، بگو اله من تنها اله واحد است و من از شرک شما بریء و بیزار هستم. قاعدتا این شرک، باید شرک در مرتبه الوهیت باشد. پس دستور هم به همین است که همین مطلب به مردم گفته شود.

▪ إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۷۰)

○ این منافاتی ندارد با اینکه باید به چه چیزی انذار بدهد مردم را؟ به همین است.

• این چیزهایی که مورد دعوت و امر به علم واقع شده، قطعاً مقدمه ی ایمان است وگرنه صرف آگاهی به اینها دردی از ما دوا نمیکند.

▪ معرفت، عمل صالح و یقین؛ نتایج ایمان

• یک چیز دیگری که در قرآن مطرح شده است: بحث معرفت است. این بحث در قرآن خیلی وارد نشده و دستوری هم به اعرفا نداریم، لکن در روایات و ادعیه این را فراوان داریم.

• در قرآن واژه ی معرفت هم با آیات کمی آمده لکن اصلاً در فضای هدایت اولیه نیست، بلکه در مقامی است که انسان با خود آن واقعیت و حقیقت رو در می شود. در فارسی به آن میگوییم شناخت. حالا امری مادی باشد یا امری

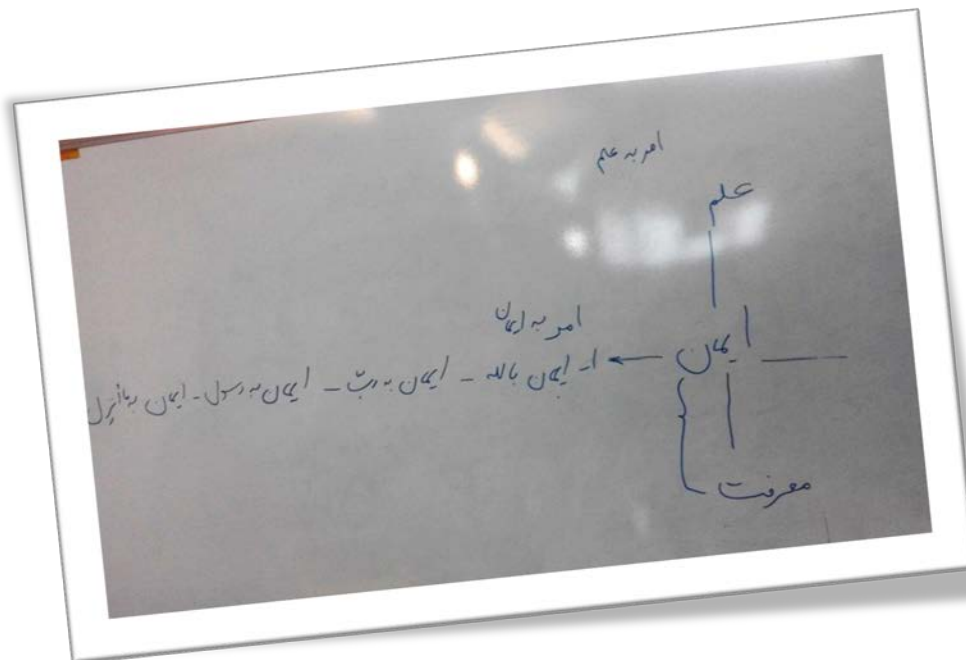
معنوی. شما معجزه را می بینی: می شود (عَرَفَهُ). کما اینکه در مورد قرآن و پیامبر می فرماید: **يعرفونه كما**

يعرفون ابناءهم. یعنی همانطور که با بچه هایشان رودررو می شوند و شناخت دارند از آنها از قرآن و نبی هم

همینطور. لذا معرفت مال جایی است که انسان به خود واقعیت و حقیقت می رسد و با خود واقعیت درگیر می شود.

این می شود عرف.

• علم --> ایمان --> معرفت.



- بحث دیگری هم که داریم بحث عمل صالح است. وقتی ایمان حاصل شد، چون انسان اهل اختیار و عمل است جا برای این باز می شود که عمل صالح در اینجا مطرح شود.

- معرفت در دایره ی اختیار نیست لذا متعلق دعوت هم نمیتواند قرار بگیرد. فرض کن مثلا معرفت اصلا در دایره ی قلبی است، باید پرده ها کنار برود مثلا یا ... پس در هر صورت این در مسیر هدایت انسان نیست. این بعد از ایمان است نه قبلش.

- دستگاه هدایت روی ایمان سوار می شود نه چیز دیگر

- دستگاه هدایت روی ایمان سوار می شود نه چیز دیگر دستگاه هدایت روی همین ایمان سوار می شود. لذا دستگاه هدایت خیلی متفاوت است از اینکه ما فکر میکنیم. دستگاه هدایت روی استدلال سوار نشده است روی ایمان سوار شده است. این به معنی تعطیلی عقل نیست. بحث این است که در دستگاه هدایت آنچه به آن دعوت می شود و جوهره ی حرکت انسان است ایمان است. لذا می بینیم که سنجه ی قرب و بعد هم تقوا است. تقوا همان ظهور و بروز ایمان است. بله عقل و علم و معجزه و فطرت و... همه کمک میکنند، لکن نقششان در همین حد است که کمک کنند تا آن ایمان حاصل شود. بعد که ایمان حاصل شد همه چیز در جریان قرار میگیرد و عمل صالح رخ میدهد. با عمل صالح دوباره ایمان انسان رشد میکند و دوباره عمل صالح. (واعبد ربك حتى ياتيك اليقين)

- این همه ما داریم تلاش میکنیم تا معارف را در جامعه باب کنیم و گسترش دهیم در حالی که قرآن اینطور تلاش نمیکند. قرآن آگاهی های اولیه و ساده ای را به مردم میدهد و بعدش تلاش میکند تا مردم به اینها ایمان بیاورند و عمل صالح انجام بدهند. همین.

- در همه ی این مراحل عقل و فطرت حضور دارند و اینها غایب نیستند. لکن جایشان کجاست؟ در معرفه الله است؟ نه بابا این را که صریحا خدا گفته: **سبحانه وتعالى عما يصفون الا عباد الله المخلصين**. عقل در قرآن

حتما پایه است لکن در چه اموری؟ اینجایی که ما عقل را معطل کرده ایم که همه عقول در مانده مگر قلیلی

از انسانها که آنها هم در سایه ی تقوا و عمل صالح توانسته اند رشد کنند نه صرف تعقل.

• معرفتهایی هم که در قرآن به آنها پرداخته می شود از جنس خاصی است. یعنی به طوری است که همان سطح ساده ی اولیه اش را انسان می فهمد و سطوح بالاترش هم در آن جمله است لکن انسان نسبت به آنها فهم ناقصی دارد. مگر زمانی که خودش رشد کند و آن سطوح همان کلام را متوجه شود.

• یقین چیست؟ علم الیقین، عین الیقین، حق الیقین

• یقین سطوحی دارد، یک سطحش یقین حاصل از برخوردن با علم و آگاهی است. این مرتبه ای پایین از یقین است که برای هر انسانی ممکن است حاصل شود.

• مرتبه ی بالاترش این است که انسان به نشانه های حقیقت یا واقعیت برخورد و از این راه به یقین برتری برسد.

• گاهی هم به خود حقیقت می رسد و در اینجا به یقین ویژه ای میرسد که همان شهود... است. این یقین هیچ شک و تردیدی در آن راه ندارد. این معرفت و یقین خودش حاصل هدایت است و نتیجه ی هدایت است.

• اینکه چقدر درست است که این شهودات را به دیگران عرضه کنیم و نشان بدهیم این خودش مطلب دیگری است. برخی بزرگان میگویند این معارف را که حاصل طی طریق در راه ایمان است اگر به دیگرانی که این راه را طی کرده اند بگویند بدتر سد راه آنها می شود و کمکی به آنها نمیکند. حالا اینکه این حرف ها چقدر درست است محل بحث ما نیست.

جلسه بیست و سوم / ۲۰ دی / شاکله بحث از خالقیت تا الوهیت (۲) + معنا و مفهوم ولایت + تفاوت ولایت و ربوبیت (۱)

جلسه بیست و چهارم / ۲۱ دی / شئون ولایت (۱) + آثار و ابعاد ولایت (۱)

جلسه بیست و پنجم / ۲۲ دی / تفاوت ولایت و ربوبیت (۲)

جلسه بیست و ششم / ۲۷ دی / شئون ولایت (۲) + آثار و ابعاد ولایت (۲)

جلسه بیست و هفتم / ۲۸ دی / آثار و ابعاد ولایت (۳)

جلسه بیست و هشتم / ۲۹ دی / آثار و ابعاد ولایت (۴)

جلسه بیست و نهم / ۱۱ بهمن / آثار و ابعاد ولایت (۵)

جلسه سی ام / ۱۲ بهمن / آثار و ابعاد ولایت (۶)

جلسه سی و یک ام / ۱۳ بهمن / آثار و ابعاد ولایت (۷)

جلسه سی و دوم / ۱۹ بهمن / آثار و ابعاد ولایت (۸)

جلسه سی و سوم / ۲۰ بهمن / آثار و ابعاد ولایت (۹)

• ولایت

▪ معنا و مفهوم ولایت

• حالا سوال این است که این باورها و پذیرش اینها چه نتایجی دارد؟ فرق کسی که ربوبیت خدا را میپذیرد و آنکه نمی

پذیرد در چیست؟ (تفاوت ربوبیت و ولایت در چیست؟)

▪ به نظر می رسد اولین نتیجه اش ولایت الهی است. یعنی خداوند نسبت به این فرد «ولی» می شود. در آیه الکرسی می فرماید هر که به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان بیاورد به ریسمان محکمی چنگ زده که گسستگی ندارد. و وقتی که اینها را گفت مرحله بعدی اش این است که می فرماید خداوند ولایت اینها را به عهده میگیرد. می فرماید الله ولی این مومنین می شود. و خدا خودش اینها را سرپرستی میکند.

• **فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**
اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره/۲۵۶ و ۲۵۷)

• طاغوت یعنی هر کسی که از حد خودش فراتر برود حالا منی که مملوک و مدبر هستم اگر خود را مالک یا مدبر دیدم این می شود طغیان و من می شوم طاغوت.

• **لَهُمْ دَاوُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** (انعام/۱۲۷)

• معنای ولایت این است که بین دو حقیقت پیوندی از سر اختیار و پذیرش رخ بدهد. من او را بپذیرم به نسبتی و او هم مرا به نسبتی بپذیرد. این می شود ولایت. تصویری که ما از خدای متعال داریم این است که هیچی برای ما از آن در نمی آید و همه اش به ضرر ماست، به این معنا که ما باید کارهایی را انجام دهیم در قبال خدا. در حالی که اینطور نیست. او وقتی ولی ما شد حالا امر و نهی میکند. امر و نهی های او از باب سرپرستی و لطف است. ولایت خدا که آمد، دیگر ابلیس هر کاری بکند به نفع من تمام می شود. دیگر کافر هم هر کاری بکند به نفع من تمام می شود... یعنی این ولایت اینطور شکل میگیرد. این سرپرستی از طرف کسی که همه ی ضعفها و نقصهای ما را میداند خیلی مساله ی مهمی است. امر و نهی میکند از این باب وگرنه چه کار دارد که به کافر امر و نهی کند و راهنمایی اش کند؟ او هر جا میخواهد برود برود، لکم دینکم و لی دین. ما در فقه هم مولا را یک فردی میبینیم که میخواهد ظلم کند و چوب بزند و ما باید اطاعتش کنیم. در حالی که خدای متعال اگر ولایت کسی را به عهده گرفت امر و نهی میکند از باب اینکه او را رشد بدهد و سرپرستی اش از این باب است.

• نکته ی دیگر حصر در ولایت است. با توجه به آیه ی (انما ولیکم الله و رسوله...) حصری که در ولایت هست یک حصر دو طرفه است: هم میگوییم ولی مومنین فقط خدا و رسول و مومنین هستند و هم میگوییم خدا و رسول و مومنین فقط ولی مومنین هستند و ولی دیگران نیستند. ولی آنها طاغوت است. مومنین غیر از خدا ولی ندارند و خدا هم غیر از مومنین کسی را به ولایت نمی پذیرد. منتها حالا بعضی ها واقعا این ولایت الهی را می فهمند و اتخاذ میکنند ولی بعضی ها توهم میکنند که دیگری ولی آنهاست، در این صورت خدا هم آنها را رها میکند تا کسان دیگری ولی او شوند. این هم که میگوییم ولی او می شوند حرف درستی نیست در واقع کافر بی ولی می ماند. بله از سمت کافر تولی هست و اتخاذ ولی هست که اتفاقی غافلانه است و حقیقت ندارد چراکه از سمت طاغوت کسی به ولایت گرفته نمی شود چون اساس کار در آنجا دشمنی است نه دوستی.

▪ [سوال: پس چرا در قرآن می فرماید: **وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ** یا مثلا میفرماید **إِنَّا جَعَلْنَا**

الشَّيَاطِينِ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ]

- این بحث بسیار مهمی است که خدای متعال میخواهد کار را به ولایت خودش برساند. و در مقابل، ولایت طاغوت قرار دارد.
- هر میزان که انسان از عبودیت خدای متعال فاصله بگیرد، به عبودیت شیطان نزدیک می شود. از ولایت خدا خارج می شود و به ولایت شیطان نزدیک می شود. مثلا می فرماید اگر دو مومن با هم قهرکنند و این قهرشان بیشتر از سه روز باشد از ولایت خارج میشوند یعنی راه برای ولایت شیطان باز می شود.
- این ولایت باید در زمین باشد، باید به اقتضای ویژگی های زندگی مادی من باشد. اقتضای زندگی این جهانی ما این است که ولایت بیاید تا پایین و همه ی زندگی مرا بگیرد. لذا این ولایت باید در دست یک انسان بیافتد. انسانهایی که باید بندگی محض باشند. یعنی چیزی خارج از خواست خدا نخواهند. این می شود اینکه اینها از یک سمت دیگر می شوند عباد مخلص.

• **انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكات وهم راكعون.**

• **انت ولينا فاغفر لنا وارحمنا وانت خير الغافرين**

• **إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ تَوَلَّى الصَّالِحِينَ (۱۹۶)**

• **فاطر السماوات والارض**

• **بل الله مولاكم**

• **وان تولوا فاعلموا ان الله مولاكم نعم المولى ونعم النصير**

- این را دقت بکنید که نصرت از کجا می جوشد؟ نصرت از رب نمی جوشد از مولا می جوشد. رحمت و مغفرت و نصرت و... از ولایت میجوشد.

• همین رب برای کفار می شود عدو

▪ **تفاوت ولایت و ربوبیت**

- دقت داشته باشید که خدا رب همه هست. رب کفار هم هست. به آنها هم روزی میدهد. آنها را هم رشد جسمانی میدهد و... فرق ربوبیت و ولایت در این است که در اینجا وقتی فرد قبول میکند که عبد باشد خداوند هم از سمت خودش ولایت میکند او را. ولایت با ربوبیت فرق دارد. این سرپرستی که در ولایت هست با ربوبیت فرق دارد و در ربوبیت چنین سرپرستی ای نیست. ولی کفار شیطان و طاغوت است. «الذین کفروا اولیائهم الطاغوت» یعنی وقتی کسی با اختیار خودش رب واقعی را به ربوبیت نپذیرد. نتیجه این می شود که آن رب واقعی امر سرپرستی او را رها میکند و نتیجه اش این می شود که ولایت او هم به دست دیگران می افتد. حالا شیطان یا طاغوت. اما اگر این ربوبیت را پذیرفت، آن رب هم ولایت او را به عهده میگیرد. منتها چون ابلیس و شیطان در اصل عدو و دشمن آنهاست نه ولی آنها واقعیت این امر آسان شدن این دشمنی کردن برای شیطان است.

• رب، دارد ربوبیت میکند. ربوبیت مومن و کافر یک طور است. به آن هم نان میدهد و عقابش هم میکند و اینها همه شأن ربوبیت است. [ربوبیت به اختیار ما ارتباطی ندارد و به اصطلاح امری تکوینی است. خداوند متعال وجودی است که : رب کل شیء (انعام / ۱۶۴) است و همچنین رب العالمین است] لکن ولایت، مربوط به عالم اختیار است. انسان ولایتش را به کسی میدهد که با اختیار خود بندگی اش را میکند. ربوبیت در عالم انسانی می شود همان ولایت. ولایت تجلی ربوبیت در عالم اختیار است. بندگی هر که را کردی همو می شود ولیّ تو.

• حرف این است که در جاهایی که بحث ولایت مطرح می شود برخورد خداوند متعال با مومنین و کافرین یکسان نیست به خلاف ربوبیت که در آنجا برخورد رب با مومنین و کافرین یکسان است. به عنوان مثال: در جایی خداوند متعال بحث عذاب را مطرح میکند که این تفاوت ربوبیت و ولایت را مشخص میکند:

• **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۵)** وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُدَّبِحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (ابراهيم/ ۶)

• اینجا این عذاب که بلاء و آزمایش هم بوده است با نام رب مطرح می شود.

• **وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (ابراهيم/ ۷)**

• اینجا هم پروردگار شماس است که می گوید اگر شما شکر و سپاس به جا بیاورید ما شما را می افزایشیم و اگر کفر بورزید، عذاب من شدید خواهد بود.

قبلا گفتیم که این عقاب گری از صفات رب است. و این عقاب شدت و سرعت هم دارد. عقاب گری از صفات ولی نیست. شأن ولی عقاب گری نیست. عقاب گری شأن رب است. و خداوند متعال برای مومنین ولی است و در نتیجه عذاب نمیکند ولی برای کفار رب است و در نتیجه عذاب میکند.

تحلیل این مساله این طور است که اینها هدایت برایشان آمده است و شکر هدایت کرده اند و لذا هدایتشان زیاد می شود، یا اینکه خودشان زیاد می شوند یا هر چه... لذا وقتی اینها شکر کردند و در واقع ربوبیت خدا را پذیرفتند او برایشان می شود ولیّ. اینجا دیگر عذابی وجود ندارد. اینجا حتی اگر گناه هم سر بزند بخشیده می شود و جبران می شود و... آن همه روایاتی که می گوید اگر ولایت باشد چه می شود و چه می شود مربوط به همین معنا است. یعنی در حالتی که ولایت خداوند متعال بالای سر انسان است دیگر نه گناه ضرر میزند نه دشمن نه شیطان و نه... منتها همین رب اگر هدایتش پذیرفته نشود باز هم ربوبیت میکند، منتها ربوبیتش به نحو عقاب و عذاب جاری می شود.

در فضای ولایت ، عقاب و بلا هم تطهیر است از گناه و پاک شدن است. اصلا عذابی وجود ندارد. عذاب مال رب است. شما بروید در متون و ادعیه هم ببینید، هر جا که بحث عذاب مطرح می شود، مربوط به رب است نه ولی. اگر جایی هم نام ولی در فضای عقاب برده می شود برای خارج شدن از عذاب و برای نجات است و از سمت عبد این ندا مطرح می شود. [و لأنّادینک این کنت یا ولی المونین] یعنی ولی را خطاب میکنیم برای نجات دادن.

- ربوبیت خدای متعال سر جای خودش هست، چه ما بخواهیم و چه نخواهیم. اصلاً در اختیار ما نیست. تدبیر گری است. مثل خالقیت. ولی ولایت یک شأنی از شئون رب است که چون دو سویه است باید به صورت اختیاری از سمت ما اتخاذ شود. یعنی کسی که عبد است در مقابل یک رب، اگر او را به ربوبیت پذیرفت این می شود یک اتصال دو طرفه. هم از سمت رب و هم از سمت عبد. این می شود تحت ولایت رفتن و این رب دیگر می شود ولیّ او. ولایت و ربوبیت مثل رحمت رحیمیه (خاصه) و رحمت رحمانیه (عامه) است.
- حکومت هم در جایی است که کسانی ولایت آن ولیّ را بپذیرند. مثلاً مومنین ولایت نبی مکرم اسلام را می پذیرند و لذا او می شود ولیّ آنها. ولی حکومت اسلامی با بقیه پیمان می بندد و جزیه میگیرد. یعنی نسبت به دیگران صرفاً یک معامله است و قرارداد است نه بیشتر از این. ولایت نیست.
- از الطاف بزرگ قرآن همین بحث ولایت است. ما دغدغه ی مان این است که کی بالاسر ماست و کی دارد امر را سرپرستی میکند؟

- أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ (اعراف/۱۵۵)
- وَإِنْ تَوَلَّوْا فاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ (انفال/۴۰)
- أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ (يوسف/۱۰۱)

- این درخواستها را می شود از ولی کرد. اوست که رحمت خاصه اش شامل حال ما می شود. اوست که می آمرزد اوست که نصرت میدهد و... از رب الزاما نصرت نمیجوشد.

▪ شئون ولایت

- **اخراج از ظلمات به نور**
- دیدیم که خدای متعال فرموده بود که مومنین را حتماً به مقصد می رساند و این پیام را با تعبیر متعدد بیان فرموده بود. و در آیات دیگر دیدیم که متعلق دعوت و مقصد هدایت که خداوند متعهد شده که مومنین را به آن مقاصد برساند یک چیز هستند. یعنی به همان چیزی که دعوت شده ایم، خود خداوند با ولایت خود ما را به همان میرساند.
- الرِّكَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۱) اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۲) الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۳) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (ابراهيم/۴)

- در این تعبیر مشخص می شود که انسان از ابتدا در تاریکی هاست که این اقتضای عالم ماده و خاک است. همه ی آدمها در این ظلمات هستند. این ظلمات در جایی است که طبیعت انسان بر فطرتش غلبه میکند. از طبیعت، شر می خیزد و این انسان را در دنیا می آورد. دنیا تعبیر شده به دریای تاریک پر تلاطم. ما یا به اقتضای تقوا عمل میکنیم یعنی طبیعت را مهار میکنیم در چارچوبها تا شرورش خارج نشود و ما از این مرحله سالم بگذریم. یا اینکه به اقتضای طبیعت عمل میکنیم و در ظلمات دنیا فرو میرویم. در آیاتی هم که در مورد جهنم گفته شده: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (مریم/۷۱)» گفته شده که مراد از جهنم همین طبیعت و عالم دنیا است. حالا انسان یا این طبیعت را مهار میکند و در این صورت از این ظلمات اخراج می شود یا اینکه در این دنیا فرو می رود. در این مرحله همه حتی عباد مخلص وارد می شوند لکن آنها از این مرحله به سلامت خارج می شوند بدون هیچ تمایلی به دنیا.

- اولین کاری که خدا با مولی علیه میکند اخراج از ظلمات الی النور است. خداوند میگوید این کتاب برای این است که مردم را از ظلمات خارج کنیم به سوی نور. که همان صراط هست و صراط هم که گفتیم بندگی است.

- همه از ظلمات به سوی نور خارج نمی شوند. برخی هستند که در ظلمات باقی میمانند. اهل ایمان خارج می شوند. رسول می آید تا ناس را یعنی همه را اخراج کند لکن همه نمی پذیرند.

- رَسُوْلًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللّٰهِ مُبَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ (طلاق/۱۱)

- اما نکته در این است که چه کسی این اخراج مومنین از ظلمات به نور را انجام میدهد؟

- این کار را الله انجام میدهد، من باب ولایتش (الله وِلِيّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ (بقره/۲۵۷)). رسول هم من باب ولایت الهی اش از جانب خداست که همین کار الهی را میکند من باب اینکه (اٰمَنُوْا لِلّٰهِ اٰمَنُوْا لِلّٰهِ وَرَسُوْلُهُ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا الَّذِيْنَ يٰقِيْمُوْنَ الصَّلٰةَ وَيُوْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رٰكِعُوْنَ (مائده/۵۵)) یعنی همان کاری را میکند که خدا به خودش نسبت میدهد.

- به این نکته هم دقت کنید که محور این هدایت الهی فرد انسانی رسول است. آن کتاب هم در کنار رسول و در دست او معنا پیدا میکند و در دست دیگران که باشد اتفاقا مایه ی گمراهی می شود.

- هُوَ الَّذِي يُّصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَحِيْمًا (احزاب/۴۳)

• هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ
(حدید/۹)

• وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً (طلاق/۲)

• حالا آیاتی که میگوید: الله نور السماوات و الارض را بگذارد کنار این آیات و بعدش این را: ذلكم الله ربكم و بعدش این را: ان الی ربك المنتهی. یعنی اخراج از ظلمات به نور همان هدایت است و حقیقت هدایت همین است. و حقیقت هدایت اخراج به سمت رب است.

• خدای متعال کسانی که هدایت را بپذیرند از ظلمات خارج میکند به سوی نور. و کسانی که تبعیت نکنند از آن هدایت، می شوند کسانی که خداوند متعال آن ها را اضلال میکند. یضل من یشاء.

• لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (انعام/۱۲۷)

• خداوند متعال به اینها خانه میدهد در کنار خود و خود او می شود ولی اینها و خودش اینها را میبرد به این مقصد. نتیجه ی این بردن می شود: لهم دار السلام. یعنی در نهایت به آنها خانه میدهد در آنجا. در آنجا هیچ ناامنی هیچ تاریکی و هیچ مشکلی وجود ندارد.

• مغفرت الهی

• أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ (اعراف/۱۵)

○ این زیر بنای همان اخراج است. این اخراج با غفران و رحمت انجام می شود.

• رأفت و رحمت الهی

• هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ
(حدید/۹)

○ در این تقدیم جار و مجرور حصر فهمیده می شود: خدای متعال فقط به شما رأفت و رحمت دارد.
○ فرق رأفت با رحمت در این است که رحمت گسترده تر است، رحمت رحیمیه رحمت خاصی است که مختص به مومنین است و ذیل ولایت است و هم شامل امور مادی می شود و هم معنوی ولی رأفت، هدایت خاص الهی است که اینها را به سمت کمال و سعادت انسانی می برد. رأفت مربوط به کمالات مادی نیست. امام رضا را هم که فرموده اند امام رؤف هستند مراد این است که

• صلوات الهی

• هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَةُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً (۴۳)

○ بهره مندی از صلوات و درود الهی به این نحو است که ملائکه پیوسته پاکی و بهره مندی مومنین را میخواهند و به آنها میرسانند. مثلاً شبیه به همین مطلب داریم که مومن از زمینی که عبور میکند آن زمین برایش استغفار میکند و همان زمین کافر را لعن میکند. اینها آثار ولایت الهی است.

• رزق طیب

• يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرُمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ
(۸۷) وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (مائده/۸۸)

• خدای متعال برای مومنین رزق طیب در نظر گرفته است. و این مربوط به ایمان و ذیل ولایت الهی است.

• قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفِّصُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (اعراف/۳۲)
• وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ التُّبُوَّةَ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى
الْعَالَمِينَ (جاثیه/۱۶)

• إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيُضِدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً
ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (انفال/۳۶)

• فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (نحل/۱۱۴)
• يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (بقره/۱۷۲)
• وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوءًا صِدْقٍ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ
رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (يونس/۹۳)

• این آیات نشان میدهد که مومنین در زندگی خود بهره مند از طیبیات هستند و همین را هم
شما در جامعه امروزی می بینید. شیعیان پاکیزه ترین خوراکیها و پوشاکها را دارند.

• در جامعه ایمانی هم در عالم تکوین و هم در عالم تشریح خداوند روزی حسن و نیکو برای
مومنین قرار داده، مثل روایاتی که بحث میوه های خوشبو و خوش طعم را مطرح میکند و
میگوید میوه در بستر ایمان و ولایت گواراتر می شود. یعنی جایی که ولایت الهی حاکم بشود
میوه ها هم گواراتر می شوند. این مربوط به تکوین عالم است. کما اینکه در زمان حضرت
ولی عصر گفته شده درختان در هر فصلی میوه میدهند و حتی گفته شده در هر فصلی و هر
چه خواستید میوه میدهند. یعنی ولایت تکوین و تشریح را با هم تحت اثر قرار میدهد.

روایاتی که مثلا بحث میکند که اگر با زنی به خاطر دین و ایمانش ازدواج کردید خداوند
جمال را هم به او میدهد ولی اگر به خاطر جمالش ازدواج کردید چنین و چنان می شود در
همین فضا است که ذیل ولایت هم تشریح برای مومنین خوش و طیب می شود و هم تکوین.

این با جباریت خدا هم سازگار است یعنی مومنی که از بسیاری از لذات خودداری میکند به خاطر ولایت الهی، خداوند به واسطه جباریتش در همین دنیا آن را جبران میکند.

• رزق حسن

• **ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِثْرًا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (نحل/ ۷۵)**

• این استمراری که در ینفق است یکی از نشانه های حسن این روزی است یعنی مثل چشمه ی جوشانی است که فرد از اینها انفاق میکند.

• خداوند متعال از این جهت که رب است به همه روزی می دهد ولی رزق حسن مخصوص مومنین است. (به این توجه کنید که فهو ینفق منه سرا و جهرا مخصوص مومنین است) کسی را فرض کنید که مثلا میخواهند ۱۰ روز دیگر اعدامش کنند و الان در زندان است، خوب به او هم روزی میدهند، ولی این روزی که رزق حسن نیست. این آیه ی کریمه این دو نوع ارتزاق را کاملا جدا میکند. یک ارتزاقی که آن عبد مملوک دارد و یک ارتزاقی که این مومن دارد.

• **قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (هود/ ۸۸)**

• **وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (حج/ ۵۸)**

• این رزق حسن هم مال مومنین است چون مهاجرین و مجاهدین از مومنین هستند. از رهگذر ایمان ما از همان خیریت رازقیت بهره مند میشویم.

• اشکال و پاسخ: برخی آیات هست که رزق حسن و رزق طیب را شامل غیر مومنین هم میداند:

• **وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (نحل/ ۶۷)**

• **وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَيْنًا وَحَفَةً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ (نحل/ ۷۲)**

• دقت کنید که انسان در مرتبه ی اختیار دو راه دارد که یکی کفر است و این باعث می

شود که همه ی طیبات تبدیل شود به خبیثات و همه ی حسن ها تبدیل شوند به

سیء.

- بحث بر سر این است که کافر هم مرزوق به رزق حسن است ولی او خودش، خودش را از رزق حسن فاصله میدهد و به رزق عادی میرسد و کم کم به خبائث می رسد. یعنی او خودش این را خواسته است و این اقتضای کفر است. ذیل کفر این طبیبات از دست می رود ولی در مسیر ایمان آنچه هست تقویت می شود. وگرنه از سمت خدا همه چیز طیب است و حسن است. مثلاً فرض کنید عالم تشریح به کمک می آید و این ارزاقی که به همه میرسد خبیثاتش را حرام میکند بر مومنین و طبیباتش را بر آنان حلال میکند.

• رزق بغیر حساب

- **وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (بقره/۲۱۲)**

- روزی بی حساب در مقابل روزی تنگ است.
- این هم متعلق به مومنین است، طوری است که رزق مومنین بغیر حساب می شود.
- رزق بغیر حساب درست همان چیزی است که در فطرت ما نهفته است یعنی ما خودمان را بی نهایت محتاج مبینیم و میخواهیم که بی نهایت بهره مند بشویم. این آیات همین را میگوید که اینها را بغیر حساب بهره مند میکنیم.

- **قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَبِيدُكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۶) تُؤْتِي اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُؤْتِي النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (آل عمران/۲۷)**

- خداوند چه کسی را میخواهد بدون حساب روزی بدهد؟ در این آیه گوینده که یک مومن است به جای اینکه مستقیم روزی بی حساب بخواهد از خدا. قضیه را به سمت خدا می برد که من کسی هستم که تو را باور کرده ام و تو را مالک الملک و ... میدانم و میدانم که تویی که این چنین هستی بی حساب روزی میدهی. یعنی با اظهار ایمان و معرفت درخواست میکند به جای اینکه از جانب خودش درخواست کند.

- وقتی میگوییم رزق بی حساب می رسد عرصه های مختلف و دنیا و آخرت را از هم نباید تفکیک کرد. عرصه علم، عرصه صنعت، عرصه معنویت و... همه را شامل میشود.

- **فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۳۶) رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ**

وَالْأَبْصَارُ (۳۷) لِيُخْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ

حِسَابٍ (نور/۳۸)

• رزق من حيث لايحتسب

• وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (۲) وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ (طلاق/۳)

• وقتی خود روزی بی حساب شد، دیگر مجرای آن هم بی حساب می شود و در حساب و پندار من نمی آید یعنی من حيث لايحتسب می شود. لذا چون ذیل ولایت است و دارند او را اداره میکنند کارها به دست خداست و لذا بی حساب است و از مجرای نامشخصی هم می آید. این مساله با این وجود است که عمل مومنین، کم است و کاستی دارد ولی چون اینها از سمت خداست بغیر حساب می شود.

• این بغیر حساب بودن هم مطابق فطرت انسان است چون انسان بهره مندی بی نهایت میخواهد این بهره مندی بی نهایت موجب می شود که روزی بی حساب خودش را بخواهد و از طرف دیگر هم اگر رزق، بند به محاسبه ی کارهای او باشد این خیلی کم و اندک و سخت می شود. چون عمل او متناسب نیست.

• مومن روزی داده می شود و کافر هم همین طور. ولی روزی مومن مثل روزی کافر نیست. روزی مومن طوری است که منجر به رشد و شکوفایی او می شود ولی روزی کافر به طوری است که همیشه منجر به مشکلات می شود. منجر به استدراک و مکر و عدم آرامش و ترس و... می شود. مومنین رزق حسن دریافت میکنند. رزقی که رشد میدهد آنها را. رزق من حيث لايحتسب دریافت میکند. این لايحتسب بودن موجب می شود که انسان اعتماد و ایمانش به خدا بیشتر شود و خود این مطلب مایه ی رشد ایمان است. کما اینکه موجب انقطاع از اسباب ظاهری هم می شود.

• عند ربهم یرزقون

• وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (آل عمران/۱۶۹)

• اینکه شهدا احیاء هستند نکته ای نیست چون انسانها همه حی هستند. مساله این است که این مرتبه از روزی که اینها میبرند اینقدر ویژه است که تعبیر شده عند ربهم است. مثل صاحب خانه ای که مهمان آورده ولی خودش می رود در یک جای دیگر و موقع غذا مهمان را تنها میگذارد. این فرق دارد با صاحب خانه ای که خودش در کنار مهمان ها است موقع غذا. مثلا اهل جهنم هم از این جهت که زنده هستند روزی میخورند منتها چه روزی ای؟

• رزق کریم

• لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (انفال/۴)

- این رزق کریم هم نکته ی مهمی است. اینها همه برای مومنین رزق کریم دارد.
- خدای متعال آن سمتش را نگفته است که مثلا رزق لثیم باشد. چرا؟ چون روزی از طرف خدا می آید. روزی ای که از طرف خدا می آید از کریم است و کریمانه است و مرزوق را هم به کرامت میرساند ولی لثامت و بدبختی از طرف مرزوق است. لذا رزق لثیم نداریم، بلکه خود فرد لثیم است.

• أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (انفال/۷۴)

- فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (حج/۵۰)
- لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (سبا/۴)
- الْحَبِيثَاتُ لِلْحَيْثِينَ وَالْحَبِيثُونَ لِلْحَيْثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (نور/۲۶)

• رزق خیر و ابقی

• وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى (طه/۱۳۱)

- چیزی که روزی مومنین می شود پایدار و جاودانه است همانطور که در فطرتشان این را دنبال میکردند

• دستگیری و نصرت الهی

▪ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ (حج/۷۸)

- میگوید به چه کسی اعتصام کنید؟ به الله. چرا؟ چون مولا است. نگفته چون رب است یا نگفته چون خالق است. وقتی او پذیرفته هدایت و سرپرستی شما را خوب شما هم به سراغ او بروید.
- این اعتصام برای یاری است، نه از روی ضجه و بدبختی باشد. بعد از این اعتصام هم یاری خدا می آید. اینها در حالی است که باب اعتصام برای کافر باز نیست چون خدا مولای او نیست. ممکن است یک کافری از سر یک بدبختی که خدا به او میرساند ضجه بزند و اعتصام به خدا کند و هدایت شود ولی این برای مومن نیست. این اعتصام برای مومن به جهت یاری است و یاری هم در پس آن تضمین شده است.

▪ بَلِ اللَّهِ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (آل عمران/۱۵۰)

- نصرت ذیل ولایت مطرح می شود.
- فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ (انفال/۴۰)

- چون خدا مولای شماست شما را یاری میکند. شما هم برای یاری رو به سوی او بیاورید. او ستمگران را یا کفار را نصرت نمیکند. مدد ممکن است برسد (كَلَّا نَمُدُّهُ هُوَ لَآءٍ وَهُوَ لَآءٍ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا) (اسراء/۲۰)، ولی توجه بکنید که مدد با نصرت تفاوت دارد. امداد همان جریان امور تکوینی است ولی نصرت، یاری در جهت رسیدن به هدف الهی است.

▪ آثار و ابعاد ولایت

• حزب الله

- **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۵۵) وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (۵۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا مَنِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُفُوتَكُمْ مُمْمِنِينَ (مائده/۵۷)**

- شما ببینید این ولایتی که مطرح است فقط بین مومنین و خدای متعال نیست. بین همدیگر هم هست. خدای متعال میخواهد همه ی مومنین ذیل این ولایت الهی با همدیگر بشوند یک حزب. این حزب الله است و در مقابلش حزب الشیطان است که آنجا هم یک نوع پیوستگی وجود دارد.
- بحث حکومت در قرآن خیلی مطرح نیست. بحث اجتماعی از همین جنس مطرح می شود. حکومت می شود در واقع یک قالبی برای ولایت و این جمع مومنین و حزب مومنین. حالا مثلا یک زمانی ارتش نیاز است خوب تشکیل می شود و یک زمانی نیاز نیست و تشکیل نمی شود. این مهم نیست آنچه مهم است همین است که این ها با هم پیوسته اند و بعضی اولیاء بعض هستند.
- نکته ی مهمی که در اینجا هست این است که تأکید دارد که اگر اینها حزب الله شدند در آن صورت غالب خواهند بود و در غیر این صورت غلبه ای در کار نخواهد بود و این اهمیت وحدت و یکپارچگی را میرساند.

• اخوت

- **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (حجرات/۱۰)**
- خداوند متعال می فرماید مومنین خواهر و برادر هستند. اگر ولایت جاری شد دیگر هیچ رابطه ای بین مومنین نیست مگر اخوت.
- این پایه است و از همه ی بحثها فراتر است و بقیه مباحث ذیل این شکل میگیرد. اصلاح ذات البین، تعاون و... همه بر این پایه شکل میگیرد.

• اُمت

- **إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (انبیاء/۹۲)**

- خداوند متعال در آیات، دیگران را و مومنین را به عنوان امتهایی نام میبرد.
- در برابر امت هم امام مطرح می شود و بحث بیعت و امام گرفتن ولی و امام مطرح می شود.
- آدم برداشت میکند که این فاعبودن یک پرستش جمعی را مطرح میکند. این امت شما امت واحده است و من رب شما هستم. یک خدا و یک امت. پس مرا عبودیت کنید.
- این به هم پیوستگی مومنان خیلی برای خدا مطلوب است. این امت واحده بودن بر محور بندگی و از سر اختیار. این آن چیزی است که خدای متعال دوست دارد و برای او مطلوب است. مثال عرفی اش می شود پدری که دوست دارد همه ی بچه ها و نوه ها و... را یک جمع به هم پیوسته ببیند.
- اخوت از شئون اصل ایمان است و در همان جا باید بحث شود. اخوت مال خود مومنین است. انما المومنون اخوة. همه ذیل ولایت رسول الله با هم برادر هستند. همینها با هم که دیده بشوند نسبت به پیامبر می شود امت.
- پیوندهای اخوتی پیوندهای عرضی هستند و پیوندهایی که بین مومنین و خدای متعال هست، طولی هستند. اینها پیوندهایی هستند که موجب یک پارچگی می شوند و با هم دیگر می شوند امت خدای متعال.

• حکومت

- اصل ضرورت وجود حکومت یک بحث عقلانی است و خیلی هم لازم نیست دینی بحث کرد. شاید در مورد ساختارهایش بشود بحث دینی کرد.
- الان میخواهیم بگوئیم اگر ذیل ولایت حکومتی شکل بگیرد، همین نکاتی که در مورد ولایت گفتیم باید در این حکومت در جریان باشد. یعنی در حکومتی که ذیل ولایت تعریف می شود، مردم باید پیوسته از تاریکهای جهل و... بیرون بروند. لذا مثلاً بحث روشنگری و تبیین مسائل، یک امر ذاتی و یک اصل است در حکومت اسلامی. اینکه مردم پیوسته از تاریکی ها خارج شوند شأن حکومت است. یا مثلاً در بحث رأفت و رحمتی که مطرح شد، در حکومت ولایی، باید رأفت و رحمت باشد و این خلاف مچ گیری و سخت گیری بر مردم است. لذا تلاش مجموعه ی حکومت و ولایت باید این باشد که از خطاها و کاستی های مردم جلوگیری و پیشگیری کنند نه مچ گیری و...
مثلاً در بحث رزق و روزی، اگر گفتیم رزق در دستگاه ولایت، رزق حسن است پس حکومت، عهده دار ایجاد بستر مناسب برای رزق حسن است چراکه اراده ی ولایی الهی از این مجری جاری می شود. حکومت باید بسترهای ارتزاق مردم را ایجاد کند و رزق هم باید رزق حسن باشد. نمی شود مردم را ذیلانه روزی داد. مثلاً برخی شغلها طوری است که در آن رزق با پستی داده می شود و کریمانه نیست. مثلاً شما وقتی میخواهید رحمت را بگسترانید، دیگر نباید شغلهایی مثل قصابی را ترویج کنید چون موجب قساوت قلب می شود.

مثلا اگر خواستید رزق کریمانه بدهید، کرامت مردم به این است که خودشان صاحب کار باشند یا اینکه نان خور دیگران باشند؟ قطعاً اولی بهتر است. چون مردم دستشان در جیبشان خودشان است و کریمانه صاحب کار هستند. البته مثلا بیت المال مسلمین را که حضرت امیر ع تقسیم میکردند به خاطر این بود که آن مال، مال مسلمین بود نه مال حکومت. مال مسلمین بود و حضرت فقط تقسیم کننده بودند. این خلاف این نیست که مردم دستشان در جیبشان باشد. این اصلاً از اساس مال مسلمین بوده است نه حکومت.

مثلا بر اساس ویژگیهای خلقت و ویژگی های زندگی ایمانی شغل شبانه نباید داشته باشیم چراکه شب مختص کارهای دیگری است. خدا شب برای مومن برای کارهای دیگری اختصاص داده. مثلا اگر بخواهیم برق را قیمت گذاری کنیم باید طوری باشد که صرف نکند که شب، چراغ یا روشنایی یا... به وجود بیاید. این نباید اینطور باشد. باید شب، بیدار بودن سخت باشد و هزینه بردار. الان بر عکس است و همه ی برنامه های خوب تلویزیون و ماهواره در این ساعت است. مردم شبها بیدار هستند.

اگر رزق من حیث لایحتسب از طرف ولایت داده می شود پس باید حکومت هم مثلا در اعیاد به صورت لایحتسب عیدی بدهد به مردم. این بغير حساب روزی دادن الان در کجای حکومت محقق می شود؟ بله باید بخشی هم با تدبیر داده شود ولی بخشی هم لایحتسب باشد.

مثلا در نظامهای کفر، اقتصاد به طوری تعریف می شود که نباید توده آدمها از نظر مالی ثروتمند و بزرگ شوند. نباید بهره مندی های زیادی داشته باشند. چون در این صورت سرمایه داری مختل می شود. این از کجا آمده است؟ وقتی میگوییم در ذیل ولایت و در حالت ایمان و تقوا می شود: رزق من یشاء بغير حساب، پس در اینجا هم باید این امکان باشد که کسانی بغير حساب ارتزاق کنند. مثلا بتواند فراوان مسافرت کند. رزق فراوان داشته باشند. این چه اشکالی دارد؟ اگر حکومتی که ذیل ولایت شکل بگیرد نتواند مردم را بهره مند کند نتیجه اش این می شود که مردم برای بهره مندی دست به دامان دیگران می شوند و این دیگران می توانند دشمن باشند. در چنین حالتی دشمن میتواند به راحتی میدان را به دست بگیرد. چون مردم دنبال بهره مندی هستند حالا اگر دستگاه ولایت نتواند مردم را بهره مند کند نتیجه این می شود که مردم برای بهره مندی دست به سوی دیگران دراز میکنند. اگر حاکمیتی بهره مندی ایجاد میکرد برای مردمش آن وقت مردم هم پای وعده های ولی می ایستند و امید میگیرند.

اگر نصرت را امتداد بدهیم؛ کسی که عهده دار ولایت است باید یاور و ناصر مردم باشد. اگر مردم مومن هستند پس باید حکومت هم مردم را نصرت بدهد. اگر حکومت مردم را نصرت نکند بلکه راه مردم را سد کند، این خلاف نصرت است. سیستمهای حاکمیتی خیلی وقتها جلوی مردم را میگیرد و خودش باری است به دوش مردم.

در بحث آموزش و ... باید کار به دست مردم داده باشد. این اقتضای کرامت دادن به مردم است. اگر بتوانند مردم خودشان کاری را انجام بدهند نباید جلوی آنها را گرفت. باید گذاشت خودشان کارشان را انجام بدهند. این خودش ستم است بر مردم.

- به نظر بنده بسیاری از بحثهای حکومتی ساده است و پیچیده نیست. مشکل این است که آدمهایی که پاک باشند و بتوانند کار کنند و این معارف دستشان باشد نداریم. وقتی میگوید «حب الدنيا رأس كل خطيئة» یعنی اگر آن مسئول اندک میلی به ثروت در دلش باشد و انبوه ثروت جامعه در دست اوست حتما میل پیدا میکند به انحراف. اگر کسی منیت را در خود نکشده باشد وقتی عهده دار کار شد تلاش میکند کار از دست خودش خارج نشود و انحصار و استکبار درست میکند. خلاصه باید این آدم مخلص باشد باید خالی شده باشد از این مشکلات تا بتواند مجرای ولایت الهی قرار بگیرد.

• قوم

- هم در سمت ایمان قوم هست و هم در سمت کفر و در قرآن رویش حساب باز شده است.
- **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (مائد/ ۵۴)**

- آیا این آیه و مطالب پیرامونش مهم است یا نه؟ یعنی الان و در تاریخ ما و شرایط ما آیا مهم است یا مصداقی در گذشته داشته یا در آینده دارد و منصرف از ماست؟
- بحث این آیه در مورد ارتداد است و خطابش هم به مومنین است.
- ویژگی های این آیه: محبت / مومنین و کفار / مجاهده / عدم خوف از لثامت / ...
- یعنی این آیه کلا دارد در فضای کلان و مسائل اساسی بحث میکند. از دسته اوصافی مثل یقیمون الصلاه و یوتون الزکات یاد نمیکند بلکه از اوصاف اساسی ای یاد میکند که اگر در قومی باشد میشود اصل کار را با آنها بست. خیلی بحثهای سطح بالایی مطرح میکند.
- آیا می شود از این اوصاف استفاده کرد که اصلا ارتداد هم در همین فضای کلان است؟ این ارتداد فردی است یا ارتداد اجتماعی؟ اصلا بحث این آیه ارتداد از ایمان فردی نیست.
- **وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (فرقان/ ۳۰)**
- این رسول قطعا حضرت ختمی مرتبت است.
- این مهجوریت در چه زمینه ای بوده است؟ قطعا در حفظ و جمع آوری و کتابت و... که نبوده است. تلاوت هم نبوده است.
- پیامبر ما یک بار اسم قومش را برده و آن هم در اینجا و به این مناسبت است. در اینجا هم هذا القرآن گفته شده، یعنی این قرآن.
- پیامبر می فرماید همین قوم من الان قرآن را مهجور گرفتند. یعنی فعل ماضی می آورد و دارد در مورد همین قوم خودش صحبت میکند.

• وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (ابراهيم/٤)

- عمده کار پیامبران تبیین بوده است و لذا لسان باید لسان قوم باشد.
- این آیه و آیه قبل معلوم می شود که قوم پیامبر به همین زبان عربی سخن میگفته اند پس قوم ایشان می شود همان قوم عرب. یعنی همان قوم سرزمین حجاز که جمعیت زیادی هم نبوده اند و بسیاری از سرزمین ها هم هنوز به اسلام نپیوسته بودند مثل عراق و مصر و ...
- پس منظور از قوم همان مردم عصر خود پیامبر بوده اند که زبانشان عربی بوده و سرزمینشان حجاز بوده و ساختارشان هم قبیله ای بوده است.
- ویژگی های قوم این است که : ۱- اشتراک زبانی ۲- اشتراک سرزمینی به اضافه ی چیزهایی مثل آداب و رسوم و ساختارهای اجتماعی و ...

• يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ (۳۳)... هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْغُلُ وَمَنْ يَبْغُلْ فَإِنَّمَا يُبْغِلُ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا لَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (محمد/۳۸)

- اگر سور مکی را ملاحظه کنید می بینید که مباحث بیشتر در معارف توحیدی و بحث آخرت و فضای نبوت و مسائل کلی است. به خلاف سور مدنی که به خصوص در اواخر، بخش معظمی از آیات به قوانین و ساختار جامعه و ... می پردازد و بخشی از آیات هم به آینده ی اسلام می پردازد.
- اگر شما بخل بورزید هر که بخل بورزد به خودش ضرر زده و بر خودش بخل ورزیده.
- اگر شما برگردید خدا قومی غیر از شما را جایگزین میکند و آنها دیگر مانند شما نخواهند بود. اگر کسانی که بخل می ورزند زیاد نباشند خیلی لزومی ندارد این بحث مطرح شود وقتی زیاد می شوند تهدید می شود که کار به دست قوم دیگری خواهد افتاد.

• وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۸۳) وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نُجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۴) وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ (۸۵) وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ (۸۶) وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۸۷) ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۸۸) أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُو بِهَا بِكَافِرِينَ (انعام/۸۹)

- در آیات قبل می فرماید ما جمعی از انبیاء را فرستادیم و... و در آخر میگوید: اگر اینها که با توی رسول خدا هستند، اینها اگر بار ایمان به نبوت را به دوش نگیرند و با پیامبر همراهی نکنند خداوند قومی را می آورد که به نبوت کافر نیستند.

- میخواهیم بگوئیم برای خداوند متعال بحث قوم مطرح است. می گوید اگر اینها (این یعنی همان قوم پیامبر، یعنی همین قریش طبق ترجمه آ.بهرام پور) پای کار نایستند قوم دیگری را می آوریم.

- **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (٥٤) إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ (٥٥) وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (٥٦) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعَابًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (مائده/٥٧)**

- تقریبا پیامبر بعد از خودش را و آینده ی اسلام را در این سوره مطرح کرده است.
- خود سوره با اوفوا بالعقود شروع شده و بعد وارد بحث پیمان و میثاق و بحث اكمال دین و ولایت و دوری از ولایت دشمنان و اهل کتاب و... مطرح می شود. آدم به مجموعه ی سوره که می نگرد دارد به مسائل آینده اسلام می پردازد.

- در این آیات از آیات حدود ٤٥ و ٤٦ و بحث حکم و حکومت و ولایت مطرح می شود تا میرسد به آیات ٥٤ و...

- این جالب است که این تعبیر مهم که در سوره ی مائده است چرا مورد توجه قرار نگرفته است؟ با اینکه فقط هم در همین جا این آیه را داریم. آیه ٥٦ خیلی مهم است. اینکه ما اینقدر ساده از این آیه گذشتیم به خاطر این بود که ما هیچ وقت در میدان عمل اجتماعی دغدغه مسائل اسلامی را نداشته ایم وگرنه به تبیین این آیه و مصداق یابی به طور جدی می پرداختیم. البته در روایات هم مصادیق این مطلب آمده است و مشکل نیست.

- بحث حزب الله است. در آیات بعدی میگوید حزب الله همان قوم هستند. من میخواهیم بگوئیم که این ولایت الهی و رسول و جانشینانش و در کنار آن این قوم اینها تا به هم نرسند کار پیش نخواهد رفت و حزب الله شکل نمیگیرد و غلبه رخ نمیدهد.

- بعدا میخواهیم بگوئیم که شیطان و ابلیس هم کارش را با یک قوم دیگر پیش می برد یعنی در نهایت درگیری بین دو قوم رخ میدهد و این دو قوم در نهایت با هم درگیر می شوند و صحنه ی درگیری حق و باطل را ایجاد میکنند. به نظر میرسد این طرف صحنه ایرانی ها هستند و طرف دیگر صحنه قوم یهود هستند و اینها این توان را دارند که همه ی دنیا را به دنبال خودشان بکشند.

• اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ
 الْخَاسِرُونَ (۱۹) إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذْذِينَ (۲۰) كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ
 رُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۱) لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
 وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ
 وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ
 اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (مجادله/ ۲۲)

- اینجا که بحث ایمان و ود مطرح می شود باز میگوید: قوم
- پس ملاک حزب الله، صرف ایمان نیست. یک چیزی برتر از آن است و آن هم رکنش وجود پیامبر و محبت و ایمان و ولایت و... است. این منجر به غلبه هم می شود.
- میخواهیم بگوییم آنجا که حزب الله است و غلبه منوط به آن است فرق دارد با امت. حزب الله ارکانی دارد و شرایط و اختصاصاتی دارد. رسول هست و یک قوم. یعنی میخواهیم بگوییم به صرف این که کسانی امت پیامبر باشند کافی نیست برای اینکه اینها حزب الله باشند و اهل غلبه باشند. همین الان شما امت پیامبر را ببینید. بر چه مبنایی اینها باید غالب بشوند؟ اینها خودشان با هم دشمن هستند. پس آنجا که سخن از حزب است سخن از قوم هم هست. یعنی جمعیتی به هم پیوسته

• امامت

• در ذهن من بود که بحث امامت و امت را به عنوان یک بحث صرف اعتقادی دنبال نکنم و به عنوان طراحی خدای متعال در عالم بشری مطرح کنم.

• وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره/ ۱۲۴)

- اصل امام مفهوم روشنی است و معنایش پیشوا و رهبر است. کسی که دیگران هم در پی او می روند.
- خداوند متعال اصل امامت در ذریه ی حضرت ابراهیم ع را می پذیرد لکن در شرایطش و جزئیاتش می فرماید که عهد من به ظالمین نمیرسد.
- خود حضرت ابراهیم ع هم جالب دعا میکند می فرماید از بچه هایم چه؟ یعنی خودشان هم همه را نمیخواسته اند.
- این امامت، عهدی است بین آن فرد و خدای متعال و خدای متعال می فرماید این عهد به ستمگران نمی رسد.
- خیلی جالب است که آینده ی هدایت بشر دارد از سمت حضرت ابراهیم پیگیری می شود و دستگاه الهی در ذریه ی ایشان پیگیری می شود.

- این هم مهم است که اصلاً ذریه و نسل حضرت ابراهیم ع اهل امامت کردن هستند چه در جانب حق و چه در جانب باطل. مثل عباسیان و امویان و... می شود گفت: این ذریه را خدا می پذیرد که امام باشند ولی اینکه همه ی اینها امام حق باشند معلوم نیست. می فرماید: برخی از اینها عهد امامت من را ندارند و بدون آن عهد امام هستند. مثل ائمه الکفر. یعنی ظالمین، عهد از طرف خدا برای امامت ندارند. منتها با این برداشت می شود گفت آنها هم از ذریه ی حضرت ابراهیم هستند.

- یک نکته ی مهم این است که بدانیم که خط امامت دارد از این ناحیه پیش می رود. یعنی اینها ذریه ی حضرت ابراهیم هستند. یعنی از هند و آفریقا و... چیزی در نمی آید. هر چه هست این ذریه است.

- به این توجه کنید که آمدن این مطالب در قرآن معنا دارد. بی خود خداوند متعال این حرف را در قرآن نگذاشته است.

- اینکه امام در برابر ناس مطرح می شود به خاطر این است که در مقام جعل است. وقتی این قاعده گذاشته شد اگر مردم به او اتمام کردند می شوند امت لذا با لفظ ناس خطاب میکند.

- رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۲۸) رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۲۹) وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (بقره/۱۳۰)

- می فرماید که امت را هم از این ذریه ی من قرار بده. و آیین ما را هم به ما نشان بده. یعنی حضرت ابراهیم ع در ذریه ی خودشان هم امامت را میخواهند و هم امت را.

- ائمه کار را با قوم حضرت سلمان ع بسته اند و در روایات هم داریم که این قوم را به حضرت ابراهیم ع بر میگردداند. میخواهیم بگوییم کار با این قوم بسته می شود. یعنی گفته اند که این قوم از نسل حضرت اسحاق ع هستند و خود اهل بیت از نسل حضرت اسماعیل ع هستند.

- یک نکته ی مهم وجود دارد و آن این است که با گسترش سادات در مناطق مختلف می بینیم که قومیت آن مناطق را تغییر میدهند ولی در ایران اینطور نیست. اتفاقاً قومیت ایران باقی می ماند و ایرانی ها عرب نمی شوند با اینکه این همه سادات می آیند در ایران.

- وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (۷۰) يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينًا فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (إسراء/۷۱)

- در این آیه هم خداوند متعال می فرماید که دستگاه امامت در عالم بشری بر پا می شود و امت شکل میگیرد. شاید این به فطرت بشر هم برگردد که بدون امام بشر نمیتواند حرکت کند.
- اگر این امام بر عهد خدا امام شده است نتیجه اش هم این است که این امام مردم را به پیشگاه خدا می برد و در غیر این صورت به سمت دیگری می روند. در مجموع می شود گفت که این ساختار را خداوند متعال میپذیرد و میفرماید که این مردم در آن امام تجلی میکنند و با او پیوند میگیرند یا در مسیر رشد یا در مسیر گمراهی.

• **وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ (۷۲) وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ (انبیاء/ ۷۳)**

- امر هدایت با امامت محقق می شود. خداوند کسانی را امام قرار میدهد. این یک بار است یک عهد و پیمان است. یک مسئولیت است و شاهدش هم آیاتی است که انبیاء را مواخذه میکند که آیا شما فلان کار را کردید؟ وقتی او امام است و باید کاری را به سرانجام برساند خداوند هم امکاناتش را در اختیارش میگذارد و از دیگران هم میخواهد که از او اطاعت کنند. یعنی اصل امامت یک پیمان و عهد الهی است نه یک پست سیاسی. آن پست سیاسی و امکانات تبعی است.
- کما اینکه کسی که در این مسیر قرار میگیرد وحی می شود به او.
- اگر خاطرتان باشد در آغاز جریان ابلیس خدای متعال دائم از ذریه ی ابلیس سخن میگفت. یعنی هم در سمت حضرت آدم و حوا ع ذریه مطرح می شود و هم در سمت ابلیس و این یک جریان واقعی است در سمت بشر. اینها نباید یک مساله ی نژادی و فامیل بازی دیده شود. این بحث مربوط به فضای آفرینش است. قرار نیست آفرینش همه یک جور باشد. کسانی که میتوانند قاعدتا یک ویژگی هایی دارند و این به معنی فامیل بازی نیست. مساله، آفرینش الهی است.

• **وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا ذُرِّيًّا طَيِّبَةً وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (فرقان/ ۷۴)**

- اینها درخواست دارند از خدای متعال که روشنی چشم نصیبشان شود از طرف ذریه و ازواج
- بعد درخواست میکند که ما را برای متقین امام قرار بده. در بحث ولایت گفتیم که حصر ولایت بین خدا و مومنین دو طرفه است. خدای متعال ولایت مومنین را به عهده دارد و مومنین فقط تحت ولایت خداوند متعال هستند. اینکه من امام مومنین شوم این خیلی ارزشمند است. این امام متقین بودن یک گام رو به جلو است یا در کمال یا در ظهور کمال.
- یک امامت خاص داریم که منصوب است و یک امامت داریم که در مسیر کمال رخ میدهد. به این معنا همه ی انسانها می توانند امام باشند. این یعنی انسان در تقوا و کمالات به مرتبه ای برسد که پیش بیفتد. شما یک وقت پیرو خوبی هستی یک وقت پیشوا و راهبر خوبی هستی. این یک کمال است و یک مرتبه از کمال است. لذا میتوان در تهذیب نفس از کمالات توحیدی که گفته می شود و مرسوم است هم جلوتر رفت و آن هم امامت کردن و هادی شدن است و مهذب شدن و معلم شدن و...

«امام» جامع همه ی این معانی است او باید هادی باشد و باید عالم باشد و حالا آقایان هم این بحثها را دارند تحت عنوان رجوع الی الخلق و...

- اگر انسان دقت کند در دوران حضرت جامعه ای در می آید که انسانی در آن زاده می شود و با نهایت کمال از دنیا می رود. یعنی شرایط عالم طوری است که بستر امامت کردن مهیا می شود برای متقین. حالا این از چه راهی است؟ مثلا از این راه است که انسانها زیاد بچه می آورند و این باعث می شود که پدرها و بزرگترها امام آن فامیل شوند. به هر حال از هر راهی باشد مطلب این است که انسانها فرصت کمال یافتند که مرتبه ای از آن هم امامت هست میابند.

• جبهه ی جهانی مستضعفین

• وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵) وَنُكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَكَانًا يُحْذَرُونَ (قصص ۶۷)

- خواست خداوند متعال بر این است که کسانی امام و پیشوا قرار بگیرند و اینها از کسانی هستند که در زمین ضعیف شمرده شدند و به سختی ها و تنگناها دچار شدند.
- ممکن است از آن فراز نری فرعون و هامان و... بشود رجعت را فهمید به این نحو که اینها برگردند و عذابشان در این دنیا هم کامل تر شود.
- کلمه ی الوارثین، جمع محلی به ال است و افاده ی عمومیت میکند. منتها در مورد ائمه نکره است و عمومیت ندارد یعنی همه امام نمی شوند. دیدن این آیه در کنار «لا ینال عهدی الظالمین» هم به این نظر کمک میکند که هر چند همه ی مستضعفین بهره مند می شوند و وارث زمین می شوند و از آن بهره مند می گردند ولی همه ی آنها امام نمی شوند. برخی از آنها امام می شوند.
- به نظر میرسد یک نکته ی دیگر این است که راهبرد رسیدن به این وراثت را هم، امامت و ائتمام میداند.
- شاید این کلمه ی وارثین هم بیان این باشد که در اینجا مستکبرین که تا به حال بهره مند بودند از زمین، اینها از بین میروند و زمین به دست مستضعفین می رسد و این دست به دست باقی می ماند.
- این آیه در مجموع دو مطلب روشن دارد: ۱- زمین در نهایت به اینها به ارث می رسد ۲- این وراثت در دستگاه امامت انجام می شود.
- در تمام این آیات شریفه مرتبط با امامت لفظ جعل به کار رفته است. به نظر میرسد این جعل، جعل تکوینی است. یعنی اینها را پیشاپیش مردم میگذاریم و کار را به دست اینها میدهیم نه اینکه به نحو تشریحی اینها را حکم امامت بهشان بدهیم و به مردم بگوییم اطاعت کنید. نه در عمل اینها را امام میکنیم. چون امام کسی است که خودش پیشاپیش مردم هست. اگر پیشاپیش نیست دیگر به یک معنا امام نیست اصلا. این آیات میگویند ما بشر را به سمتی میبریم که کسانی را پیشاپیش آنها قرار بدهیم.

امام کسی است که پیشوا باشد بالفعل. کسی که در گوشه ی زندان است که دیگر امام نیست. این مطلب هم اگر بخواهد محقق شود همراهی مردم را لازم دارد.

■ در این آیه چرا بحث منت مطرح می شود؟ به خاطر اینکه مستضعفین که گرفتار مستکبرین هستند، آن کسی که به میدان میاید تا مستضعفین را نجات بدهد خدای متعال است منتها بار را به دوش مومنین می اندازد. لذا می فرماید که «ترید» یعنی من و همه ی دستگاه همراه من این کار را میکنیم و این منت را میگذاریم بر مستضعفین. یعنی خدا میگوید همه ی زحمت را دستگاه ولایت میکشد برای چه؟ برای اینکه مستضعفین از رنج خارج شوند. این منت است. مخصوصا وقتی این مطلب همراه می شود با نابودی مستکبرین. چرا میگوییم نابودی مستکبرین؟ چون بحث در مورد کل زمین است و بحث ارث بردن زمین است، به این معنا است که کل زمین از مستکبرین خارج می شود و دیگر کسی هم مستضعف باقی نخواهد ماند و عالم از این حالت خارج می شود. یعنی دیگر هیچ جا مستکبری باقی نخواهد ماند.

در نهایت اینکه خداوند بخواهد منت بگذارد اصلا در مورد کسی نیست که این مساله را منت نمیداند. لذا می شود فهمید که خداوند متعال مستضعفین را به سمتی میبرد که بفهمند که این مساله منتهی است برای آنان و نعمتی است.

■ اینطور می شود آیات را دید که این دستگاه امامت، دستگاه مستضعفین است در برابر طواغیت و مستکبرین. جالب هم هست که توده ی مردم عالم مستضعفین هستند. خداوند متعال کار را میخواهد با اینها پیش ببرد و دستگاه ضلالت هم بار خودش را روی این جماعت می اندازد و بر اینها سوار می شود. ۹۹ درصد می شوند بدنه و یک درصد می شوند آنها که مستکبرین هستند.

■ در ادبیات امام و رهبری هم که نگاه کنید می بینید که این دستگاه و این ادبیات هم با همین شیوه پیش می رود. جبهه ی جهانی مستضعفین و مستکبرین. جالب است که اینجا بحث از دین هم نیست. بحث از استضعاف است. یک دو گان است که یک طرفش استکبار است و یک طرفش استضعاف. خود این الفاظ قرآن و ادبیات سازی قرآن هم جالب توجه است. نمیگوید مستضعفین و مستضعفین میگوید مستضعفین و مستکبرین. این کلمه بار کبر و ریشه های نفسانی را هم در خودش دارد.

■ آینده ی بشر با سامان یافتن مستضعفین به سرانجام میرسد. منتها این کار و رکن و نقطه ی آغازش از طرف کسانی است که ایمان دارند و حق با آنهاست و به عالم غیب دسترسی دارند و... منتها بستر حرکت بستر دین و مذهب نیست [ولی رهبری حرکت دینی است]. این در حالی است که همین الان هم در دنیا بسیاری از کسانی که با ما همراه هستند با ما هم دین نیستند و بسیاری از کسانی که از اصلی ترین دشمنان ما هستند با ما هم کیش هستند. این استضعاف یک سخن جهانی است که همه روی آن با هم مشترک هستند و احساس همراهی میکنند. «وَمَا لَكُمْ لَأَتَّاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ

الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ

أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (نساء/۷۵)» این همراهی

مستضعفین در حالی است که امروز ما میبینیم برخی در جبهه شیعیان هنوز با این انقلاب کنار نیامده اند. برخی در مسلمین کنار نیامده اند. برخی در مراجع. برخی در یعنی مساله اینها نیست مساله استضعاف است. اگر کسی در شمار مستکبرین باشد ولو در امت پیامبر باشد این در جریانِ مقابل امامت قرار میگیرد. چراکه در مقابل مستضعفین است.

■ در فضای تبلیغی هم باید توجه کنیم که ما باید چه کنیم؟ باید اسلام و شیعه را تبلیغ کنیم یا باید مستضعفین عالم را در برابر مستکبرین بیدار کنیم؟ اگر صحنه روشن شد، حالا چه با کار ما چه با حوادث و... در اینجا است که خداوند متعال، کمک خودش را میسراند.

ما باید متوجه باشیم که کار اصلی برای زمینه سازی ظهور بیدار کردن مستضعفین است و مقابله با مستکبرین است. تبلیغ ما باید متوجه این مطالب باشد نه تشیع. آن هم هست ولی خیلی بارش کمتر است از استضعاف و استکبار

حتی اگر در این عرصه ی استضعاف در متن استضعاف شخص را به دین خود دعوت کنید این کار درست و به جاست؟ نه خیر. اینجا اصلا جای این حرفها نیست. اینها دردشان به حساب نیامدن است. دردشان استضعاف است باید داروی همین درد را به آنها داد نه اینکه یک چیز دیگری به او بدهی. شما باید مشکل استضعاف را حل کنی و بعدش وقتی این کار را کردی او هم از تو میپرسد تو چه آیینی داری که اینطور رفتار میکنی؟ یعنی از رهگذر عمل تو به تو خواهد پیوست. در مورد حضرت حجت هم هست که مردم از دین او نمیپرسند ولی در عین حال با او همراه می شوند. چون عمل او را می بینند و احساس نجات میکنند.

الان هم در این انقلاب ما اگر بحث استکبار ستیزی و یاری مستضعفین را رها کنیم هیچ چیزی برای ما نمیماند. چراکه ما هیچ سخن جدیدی برای این مردم رنج دیده نداشته ایم جز همین سخن. اگر بگوییم دموکراسی میگوید آنها هم دارند. اگر بگویی رفاه میگوید آنها هم دارند و... لذا الان وحدت شیعه و سنی که اصلا جای شبهه ندارد. بحث بر سر وحدت ملتها است و محور هم مبارزه با استکبار است. با این نگاه اصلا میبینی که عده ای در خود امت اسلامی با تو دشمنی میکنند این به خاطر این است که الان اصلا بخشی از مسلمین خودشان شده اند مستکبر. شما مثلا امام حسین ع را میتوانی مطرح کنی به عنوان استکبار ستیزی و دین ستیزی یک بار هم میتوانی مطرح کنی به عنوان اینکه بیا اول دین این آقا را بپذیر و بعد همراه شو با استکبار ستیزی. حرف ما این است که راه درست اینطوری نیست. در نهایت بله ما هم میخواهیم که مردم به دین حق برسند منتها راه اصلی و گذرگاه اصلی استکبار ستیزی است. شما خود امام حسین ع را ببینید که گسترده ترین دشمنی با استکبار را در جهان به راه می اندازد. دشمنی ای که امروز هم ادامه دارد و دشمنانش هم امروز ادامه دارند. این راه، درست است.

• قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي (اعراف/۱۵۰)

• همین قومی که موقعی مستضعف بودند و توسط حضرت موسی نجات پیدا کردند همینها مستکبر شدند و یک قوم بودند. لذا میخواهیم بگوییم ممکن است که یک قوم مستکبر شوند و امامشان را به استضعاف بکشند یا قوم دیگری را به استضعاف بکشانند یا چیز دیگر. شاید وجه تشبیه دیگری در حدیث منزلت همین مطلب باشد.

• و جالب است که از سایر آیات قرآن دیگر استفاده نمی شود که این قوم دیگر بعد از این کارشان توبه کرده باشند و از این کار دست برداشته باشند. این هم نکته ای قابل استفاده است.

• قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ (اعراف/۷۵)

• گاهی یک ملاً از یک قوم هستند که مستکبر می شوند و گاهی هم یک نظام می شود یک نظام مستکبر که نه قائم به فرد باشد نه گروه و نه قوم. باید بحث کرد و دید که آیا می شود چنین چیزی باشد یا نه؟ ولی تصور من این است که اگر مستکبرین در استکبار خودشان حرکت کنند و پیش بروند کار را به اینجا میکشانند تا فرصت بیشتر و قدرت بیشتری برای خودشان فراهم کنند و این نظام را ایجاد می کنند ولی ایجاد شدنش محصول کار همین مستکبران است.

• يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا وَالْوَالَا أَنْتُمْ لَكُمْ مُؤْمِنِينَ (سبأ/۳۱)

• خداوند متعال این حرف را رد نمی کند و از این آیه برداشت می شود که اگر استکبار نباشد مستضعفان که توده ی مردم هستند خود به خود مومن می شوند و مانع اصلی آنها هستند. به نظر میرسد در زمان غیبت باید راهبرد اصلی همین استکبار ستیزی باشد و با رفع استکبار مردم که مستضعف هستند عمده ایمان می آورند. این در سطح جهانی است نه داخلی. تا آنها باشند اجازه نمیدهند که شما حق را به آنها برسانی. اگر هم برسانی آنقدر مشوش و آمیخته به باطلش میکنند که شما در آخر حرف را نتوانی به آنها برسانی.

• وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا (ابراهیم/۲۱)

• بالاخره مستکبران یک تعدادی هستند و الذین می باشند و اینطور نیست که همه ی آدمها مستکبر باشند. اگر آنها نبودند مستضعفان راه را پیدا میکردند. خودشان میگویند که ما تابع شما بودیم. لذا اگر بتوانی مستکبر را حذف کنی مستضعفان خودشان راه را پیدا میکنند. چون اینها که خودشان منافی در استکبار ورزی مستکبران ندارند. خودشان همیشه محروم هستند. شما نگاه هم که بکنید می بینید آن کسانی که انبیاء را کمک کردند مستضعفان بودند. در انقلاب خودمان هم مستضعفان بودند و دیگران به آنها میگفتند از اذل و پستها و خوارها.

• وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (نساء/ ۷۵)

- اینجا توییح می شوند مومنین که چرا شما در راه مستضعفان قتال نمیکنید؟ چرا نمی جنگید؟ این نوع کلمات به طوری است که فارسی اش می شود: چه مرگتان است؟ یعنی برای شکل گیری این جبهه خداوند راهبرد جهاد را مطرح میکند که در ادامه بیشتر به آن میپردازیم.
- برای نجات مستضعفین خداوند متعال خون بهترین بندگان را وسط میکشد لذا جای منت گذاشتن هم دارد.
- به این هم دقت کنید که مستضعفین عطف شده است بر الله. مثل پدر و مادر که وقتی عطف به الله می شود ما میگوییم: خیلی آثار خدمت به پدر و مادر عظیم است و مساله مهم است.

• إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا قَالُوا لَنْ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (نساء/ ۹۷)

• وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَايَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتِيهِنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكُوهنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا (نساء/ ۱۲۷)

• جهاد، راهبرد تشکیل جبهه ی مستضعفین

- برای اینکه این جبهه شکل بگیرد خدای متعال راهبرد جهاد را مطرح کرده و در مورد آن فراوان سخن فرموده است. موقعی که کارزار و باب مقاتله با کفار باز شود، جبهه ی مومنین با هم پیوند میخورند و مستضعفین آرام راه برایشان باز می شود.

• إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۷۲) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ (۷۳) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۷۴) وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (انفال/ ۷۵)

- از اقتضانات و کمال ایمان بحث هجرت و جهاد است، جهاد به اموال و انفس.

- هجرت یعنی جدا شدن و رها کردن و ترک کردن. مصداق شاخص آن هجرت مکانی است اما مصادیق دیگری هم دارد. مثالهای دیگرش کندن شغل، خانواده، مال یا... است. هر طوری که اقتضای سبیل باشد هجرت هم به همان گونه خواهد بود.
- این نکته را دقت کنید که جهاد مستر باب مفاعله است و مفعول میخواید. مفعولش ذکر نمی شود چون میخوانند مومنین را بر این مساله تحریک کنند.
- نکته ی دیگر این است که جهاد همه جا اول با اموال خواسته شده و سپس با انفس. حالا می شود در مورد اموال عمومی هم باشد ولی اصل این بوده که جهاد اول با اموال باشد و سپس با انفس. به این دقت کنید که خدای متعال از مومنین میخواید که اموال و انفسشان را در این جهت جهاد به کار بگیرند. این نمیخواند با کارهای ما که تا قرار داد نباشد تا پول نباشد و پروژه تعریف نشود کار نمیکنیم.
- اموال و انفس میتواند معنای عام هم داشته باشد مثل انفس که آقا رسول الله در جریان مباحله فرمود و تطبیق می شد بر امیر المومنین.
- به این نکته هم دقت کنید که اینجا جهاد فی سبیل الله است یعنی راهش را خدا روشن میکند. حالا خدا گفته در چه راهی؟ گفته در راه مستضعفین. اینطوری خیلی عام می شود مساله جهاد. محل بحث دیگر نجات شیعیان نیست. این که مسلم است. حتی جهاد برای نجات مسلمین نیست. حرف این است که مثلا باید جهاد کنیم برای نجات کفار آمریکای لاتین و آفریقا. این هم هست. این ها می شوند مستضعفین. این خیلی سنگین است.
- جهاد فینا با جهاد فی الله یا فی سبیل الله یا ... هم هست، اینها چه فرقی با هم دارند؟ اینکه لنهیدینهم سبیلنا به این مساله مترتب شده چه مفهوم و معنایی دارد؟ اینها را باید بحث کنیم.
- **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ صُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (عنکبوت/ ۶۹)**
- مراتبی از هدایت، متوقف بر جهاد است. هدایت حتما و قطعا صورت میگیرد در صورتی که جهاد صورت بگیرد. این همه تأکید بر هدایت شده است تا بگوید این مرتبه از هدایت خاص مجاهدین است. یعنی نباید کار را معطل این گذاشت که جزئیاتش بر ما آشکار شود، می فرماید شما حرکت کنید و جهاد کنید تا هدایت به دنبالش بیاید. یعنی ما یک چیزی داشته باشیم تحت عنوان اتاق فکر که بنشینند و جزئیات را طراحی کنند نداریم. خود اتاق فکر هم باید اولاً مجاهدانه باشد و ثانیاً در بستر جهاد باشد.
- نکته ی جاهدوا فینا هم مهم است. جهاد فی سبیل الله معین کننده ی قالب و شکل جهاد است و این تعبیر «فینا» نیت و انگیزه ی جهاد را مشخص میکند که به نوعی همان جهاد اکبر است.
- تعبیر جمعی که آمده «لنهیدینهم» ناظر به خود خداوند متعال و کل دستگاه الهی است.
- اینجا تکیه ی بحث روی مجاهده در راه خداست یعنی در مقصد و غرضتان این باشد که برای خدا کار کنید. اگر این کار را کردید سبیل برای شما روشن می شود. حالا این روشن شدن گاهی به فکر

است گاهی در خواب است گاهی در عمل است گاهی با چشم و گوش و زبان است و... عمده این است که شما اهل جهاد با انفس و اموال باشید اگر این شد قطعاً سبل هم روشن می شود.

- سبل همان جایی است که بستر مجاهدت ماست. همان جایی است که ما باید اموال و انفس را در آن خرج کنیم. با توجه به اینکه زمان و مکان و شرایط در حال دگرگونی است سبل آن به آن تغییر میکنند و برای هر کسی یا هر جمعی چیز خاصی است لذا از این لتهدینهم هم می شود فهمید که این هدایت و ارائه راه باید دم به دم و آن به آن باشد.

• **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ أُوْمَةً لَئِمَّ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (مائد/ ۵۴)**

• قتال

- در کنار جهاد، فراوان به آیات قتال پرداخته شده ولی به خاطر اینکه بحث قتال در برابر کفار و اعداء است بحثش مربوط می شود به بعد از بحث شیطان. قتال یک مرتبه ی بالا و بلند از جهاد است. قتال در برابر دشمنان خارجی است اما جهاد همیشه هست و در برابر خود هم هست.
- آیات و روایات نشان میدهد که امر ولایت بدون جهاد مجاهدان پا نمیگیرد و جهاد یک راهکار همیشگی در اسلام است. امر برپایی دین جز به اهل قیام و جهاد رونق نمی گیرد. اما قتال با اینکه آیات فراوانی دارد ولی موضوعش یک موضوع ثانوی است. یعنی امری است پس از جهاد. اگر جهاد به سرانجام نرسید نوبت به قتال می شود. یعنی اگر روزی دستگاه شیطان جمع شود موضوع قتال جمع می شود اما موضوع جهاد جمع نمی شود.

• **وَمَا لَكُمْ لَاتُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (نساء/ ۷۵)**

- از آیات قرآن بر می آید که نجات مستضعفین وابسته به قتال است. یعنی وابسته به مراتب بالای جهاد است. این به خاطر این است که مستکبرین در این مساله بسیار سرسخت هستند چون رگ حیاتشان اینجاست و چون در این صورت نابود میشوند. شما ببینید آیه میگوید: «ما لكم لاتقاتلون في سبيل الله و المستضعفين...» این آیه در کنار آیه «و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا...» می شود فهمید که اگر مومنین انگیزه الهی و واقعی پیدا کنند که در راه خدا مجاهدت کنند خدا هم راهش را به آنها نشان میدهد و مساله حل می شود.
- در کنار قتال، امر اقتتال مطرح می شود. که جنگ میان مومنین است و زودتر باید جمع شود و از بین برود چراکه واقعیتی ندارد و در فضای ایمان واقعی درگیری معنا ندارد.

- ایمان مهم است، قرآن مبنایش را بر ایمان بنا میکند؛ اگر ایمان داشتیم به یک مطلب ولو آن را به دقت نفهمیم باید به مقتضایش عمل کنیم. این خلاف عقل و فهم نیست. بلکه مقتضای ایمان است و در ادامه فهمش هم عطا می شود.

• ولایت امر

• **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا (۵۸)** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (نساء/ ۵۹)

- اینجا امر میکند به اینکه از اولی الامر اطاعت کنید. در جای دیگر فرموده بود ولی شما الله و رسول و برخی از مومنین هستند. مومنینی که در ایمان به پیامبر از همه نزدیک تر باشند. به هر حال این آیه میگوید بعد از پیامبر هم کسانی صاحب امر هستند و این مساله در زمان خود پیامبر گفته شده است و اینها اینها چه کسانی هستند قاعدتا باید کسانی باشند که شبیه ترین به پیامبر باشند.
- اقتضای امانت داری این است که در هر چیزی کار را باید به اهلش سپرد. امر مومنین یعنی امورات مومنین هم باید به اهلش سپرده شود و این امانت داری است.

• **وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا (نساء/ ۸۳)**

- امر را اگر به معنای کار را هم بگیریم امتدادش می شود حکم کردن و امر کردن برای مشخص شدن کار و امورات و مشکلی از این جهت نیست.

• تولى

- آنچه در مقابل ولایت و رسالت و اولی الامر از مومنین خواسته می شود تولى آنها است و عدم تولى غیر آنها
- **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۵۵) وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (مائد/ ۵۶)**
- این ولایت اگر پذیرفته شد می شود حزب الله و غلبه هم می آید.
- **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (مائد/ ۵۱)**
- در این آیه میخواهد که ولایت یهود و نصاری را نپذیریم چون قبلیش ایمان آورده ایم و ایمان یعنی اینکه به غیر خدا کفر ورزیده ایم. لذا این با ایمان قبلی مومن سازگار است.

• اطاعت بر مبنای ایمان و ولایت و تولی

• يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (نساء/ ۵۹)

- آنچه خواسته شده صرف اطاعت نیست بلکه اطاعت بر مبنای خاصی است. اطاعت بر مبنای ایمان و ولایت و تولی. در تمام این مراحل هم اختیار کاملاً اعمال شده است.
- پس در شکل گیری هسته ی مرکزی جبهه ی مستضعفین بحث اطاعت و تولی موثر است.
- به دنبال این مسائل بحث جهاد و مجاهدت در می آید. که یک شعبه این جهاد هم قیام و کارزار است.
- به این نکته دقت کنید که در اینجا دستور به اطاعت داریم. اطاعت سلب اختیار است یا عین اختیار است؟ ما در بحثهای پیشین داشتیم که لا اکره فی الدین . در اینجا میگوییم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم. شما میدانید که بستر امر و نهی اختیار است وگرنه حکم و دستور و نهی لغو خواهد بود. حالا اینجا سوال من در این است که اگر کسی این اطاعت را انجام نداد دین چه میکند؟ آیا کار را به زور میکشاند؟ آیا امر دین در اینجا زوری پیش می رود؟ به نظر میرسد اینجا هم بستر اختیار است و خداوند نمیخواهد کار را به زور پیش ببرد. یعنی باید مردم به اینجا برسند که حالا شما فرمان ببرید و اطاعت کنید. اگر این کار را کردید یعنی ولایت را پذیرفتید من هم نصرت و... را می آورم. باید آدمها به اینجا برسند نه که زوری ببریمشان.
- به نظر میرسد از اینجا می شود نتیجه گرفت که در هسته ی مرکزی جبهه ی مستضعفین باید کسانی باشند که اهل اطاعت باشند. دستور که آمد اختیاراته اطاعت کنند. یعنی از سمت خدا و اولی الامر دستور بیاید و از سمت مومنین اطاعت اختیاراته و از سر خواست بیاید. یعنی باید صحنه طوری باشد که کسانی باشند که مساله ی اطاعت برایشان حل شده باشد. این اگر شد می شود حزب الله. ما در انقلاب خودمان هم همین را داشتیم، عده ای بودند که ولایت امام را پذیرفته بودند به گونه ای که کان یأمر فیطاع. این نقطه مهم است گاهی برخی بزرگان به این نقطه نرسیدند و چون نرسیدند بار انقلاب به دوششان نیامد و کار امام و انقلاب را نکردند ولی برخی از بزرگان هم به این نقطه رسیدند. یعنی در برابر این اولی الامر کاملاً مطیع بودند و بزرگی شان مانع این اطاعت کردن نبود.
- خدای متعال ولایت را خودش بر عهده میگیرد و تحقق این کار را به دوش برخی می گذراد و از آنها پیمان میگیرد که مردم را هدایت کنند و آنها می شوند اولیاء الله. وقتی این مسئولیت را به او میدهد از طرف دیگر هم اختیار به او میدهد یعنی کاری میکند که امرش مطاع باشد. لذا از آن طرف مردم هم مسئول می شوند که از او اطاعت کنند و کارش را پیش ببرند. یعنی ولی تکلیف دارد بر هدایت و ولایت مردم و مردم هم تکلیف دارند که از او اطاعت کنند. این یعنی آن ولی قدرت تصمیم گیری دارد قدرت امر و نهی دارد و حق اطاعت شدن دارد و... لذا اگر مردم تن به ولایت و اطاعت ولی ندهند او هم تکلیفی ندارد، مشروعیتی هم ندارد یعنی اگر مردم نپذیرند او اجازه ندارد که اعمال

ولایت کند چون غیر اختیاری می شود. مردم اختیار دارند که انتخاب کنند یا نکنند. وقتی انتخاب نکردند ولی هم حق اعمال ولایت ندارد. این به معنی این نیست که ولی مشکل دارد، نه ولی ایرادی ندارد مردم مشکل دارند. مساله این است که ولی حق ندارد با قوه ی قهریه بر مردم اعمال ولایت کند. این اعمال ولایت که اسمش حکومت است در نهایت راه خود می شود حکومت و حکم کردن. اگر ولایت بود حکومت هم می آید. اگر نبود حکومتی در کار نخواهد بود. ولایت باید باشد و تولى هم باشد آن وقت می شود حکومت. مساله این است که این دستگاه، دستگاه هدایت است نه حکومت. اگر هدایت از بین رفت و ولایت دیگر نبود، حکومت هم معنا ندارد. اگر گفتند تو هدایت گری نکن فقط آنجا باش که امورات ما را بگذرانی دیگر او کاری ندارد به این حکومت. حکومت کند که چه بشود؟ [شاید امیر المومنین از همین باب بود که پیشنهاد حکومت در شورای ۶ نفره را نپذیرفتند چون قرار بود بر طبق سیره ی شیخین باشد] حکومت ظرف ولایت الهی است و ابزار ولایت الهی است و البته ظرف و ابزار بسیار مهمی است و اگر در اختیار ولی و دستگاه ولایت قرار بگیرد هدایت سرعت میگیرد و آسان می شود و گسترده می شود و...

▪ ولایت تحققش با خدای متعال است ولی اگر همراهی مردم باشد این ولایت جاری می شود اگر نباشد ولایت هم جاری نمی شود. این ولایت به عهده ی خداست لکن تحققش همراهی مردم را هم میطلبد.

▪ از این حرفها نتیجه میگیریم که تبیین در دستگاه ولایت بسیار مهم و اساسی است. تبیین باید باشد تا حکومت حفظ شود و شکل بگیرد و...

شیطان

• مقدمه: طراحی ساختار کلی بحث

▪ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ (۷۱)

- وقتی گفته می شود بشر، پوست و وجهه روئین او مد نظر است. کما اینکه وقتی گفته می شود انسان، وجه انس گرفتن او مد نظر قرار میگیرد. شاید این طین که ذکر شده هم اشاره به همین وجهه مادی و جنبه پوستی او دارد.
- خود اینکه خدای متعال می فرماید من بشری از گل درست میکنم خودش یک نوع اظهار قدرت است.
- فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۷۲) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۷۳) إِلَّا ابْلِسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۷۴) قَالَ يَا ابْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (۷۵) قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ (۷۶)

- ابلیس که از جنس آتش است نشان میدهد که هم جنس ملائکه نیست چراکه آنها از جنس نور هستند.
- این ابلیس حرفش «آنا» است در حالی که ملائکه حرفشان «نحن» بود. می شود گفت مشکل ابلیس انانیت بود. اینکه خودش را مستقل از پروردگار چیزی به حساب می آورده و میدیده است و به گونه ای خودش را کاره ای پنداشته است. منتها خود را خالق نمیدیده! بلکه خود را اهل فهم و تدبیر میدیده! لذا کفرش در ربوبیت بوده است. یعنی او قبل از اینکه بشر بیاید و این دستور هم بیاید دچار این مشکل انانیت بوده است. اهل بیت وقتی میگویند «آنا» بعدش می گویند انا الفقیر. یعنی اصلا خودشان را نمی بینند.
- حقیقت کفر همین است که ما خودمان را در برابر خداوند چیزی بدانیم. فرق ابلیس با ملائک همین بود که آنها این انانیت را نداشتند و خودشان را این چنین نمی بینند. ولی ابلیس این انانیت را داشت.

▪ قَالَ فَأَخْرَجُ مِنْهَا فِئَاتِكَ رَجِيمٌ (۷۷)

- آن جایگاه متناسب نیست با کاری که از ابلیس سر زده است.
- وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۷۸) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۷۹) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۸۰) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۸۱)

- ظاهر آیه این است که او تا روز قیامت مهلت ندارد. اگر تا روز قیامت بود ظاهر امر این بود که او در عالم برزخ هم دستش باز بود. لذا گویا همه ی بزرگان پذیرفته اند که ابلیس در برزخ از اغواء دستش کوتاه است ولی از همراهی دستش کوتاه نیست. یعنی با انسان همراهی میکند ولی اغواء گری نمی تواند بکند.

- قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۸۳) قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ (۸۴) لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (ص ۸۵)

- یک بحثی که باید پیگیری کنیم: باید ببینیم که این ابلیس چه جور آفریده ای است؟ و لذا چقدر دستش باز است؟ این انظار خداوند تا کجاست و تا چه محدوده ای است؟ به نظر میرسد بسیار زیاد است و به قدری است که ما میتوانیم در طول ابلیس باشیم یعنی به طوری که او زبان ما و فکر ما و عمل ما و... همه از ناحیه ابلیس بجوشد. لذا ما نباید ابلیس را کنار ببینیم. بله با ورود به دایره ی ایمان و ولایت از ذیل او خارج می شویم ولی تا مادامی که این اتفاق نیافتد در همان مسیر آفرینش او ذیل ابلیس خواهیم بود. یعنی همانطور که در مورد خداوند متعال داریم که: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» مثلا ابلیس هم اینطور است که می گوید: «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَيَّ أَوْلِيَانِهِمْ». یعنی کار طوری می شود که زبان انسان می شود زبان شیطانی باشد. فکر انسان، شیطانی باشد. عمل انسان شیطانی باشد. لذا ابلیس نسبت به ما در کنار نیست بلکه در طول است مثل خدا. [شناخت خود ابلیس]
- بحث دوم: ابلیس در عالم خودش چه مشکلی با خدای متعال پیدا کرد؟ خدای متعال ۳ مطلب را در قرآن مطرح میکند: ۱- کفر ۲- استکبار ۳- فسق [نسبت ابلیس با پروردگار]
- بحث سوم: چه چیزی میان ابلیس و بشر رخ داده که او حالا با توان گسترده اش بخواهد در این صحنه به میدان بیاید و عداوت بکند؟ [نسبت ابلیس با انسان]
- بحث چهارم: نسبت ابلیس با عالم طبیعت چیست؟ نسبت او با انسانهایی که در دستگاه او قرار میگیرند چیست؟ شاید این بحث در روایات بیشتر مورد توجه قرار گرفته باشد. [نسبت ابلیس با هستی و با اولیائش]

• نظر علامه (ره) در تفسیر المیزان: کلام فی ابلیس و عمله

- **کلام فی ابلیس و عمله (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص: ۳۶ / سوره اعراف / آیات ۱۰ تا ۲۵)**
- عاد موضوع «ابلیس» موضوعاً مبتدلاً عندنا لا یعبأ به دون أن نذکره أحياناً و نلعنه أو نتعوذ بالله منه أو نقبح بعض أفكارنا بأنهم من الأفكار الشیطانیة و وساوسه و نزغاته دون أن نتدبر فتحصل ما يعطيه القرآن الکریم فی حقیقته هذا الموجود العجیب
- علامه در المیزان می گویند: موضوع ابلیس بین ما خیلی کم ارزش و بی ارزش شمرده می شود و در حدی که گاهی لعنت بفرستیم بر شیطان و ابلیس اکتفا میکنیم. قرآن بیش از اینها به ابلیس و شیطان می پردازد و او را موجودی عجیب ترسیم میکند که تصرفات و ولایت عجیبی در عالم انسانی به او اختصاص دارد و به این سنگینی که در قرآن صحبت می شود بین ما مطرح نیست.
- علامه که عمرش را در قرآن و سلوک گذرانده دریافته این است که او قدرت تصرف عجیب و ولایت در عالم انسانی را دارد. این را نباید شوخی گرفت.

المیزان، ج ۸، ص: ۳۶

- الغائب عن حواسنا، و ما له من عجیب التصرف و الولاية فی العالم الإنسانی.
- و کیف لا و هو یصاحب العالم الإنسانی علی سعة نطاقه العجیبه منذ ظهر فی الوجود حتی ینقضی أجله و ینقرض بانطواء بساط الدنيا ثم یلازمه بعد الممات ثم یكون قرینه حتی یورده النار الخالدة،
- شیطان از خدا خواسته بود که تا یوم القیامة زنده باشد ولی ظاهراً خداوند متعال تا آخر دنیا به او فرصت داده اند و دیگر برزخ را از او منع کرده اند. ظاهراً این را از روایات برداشت کرده اند.

▪ و هو مع الواحد منا كما هو مع غيره (غير آن واحد) هو معه في علانيته و سره يجاربه كلما جرى حتى في أخفى خيال يتخيله في زاوية من زوايا ذهنه أو فكرة يواربها في مطاوي سريره لا يحجبه عنه حاجب، و لا يغفل عنه بشغل شاغل.

- خود ابليس همانطور که با یکی هست با کسانی دیگر هم هست، یعنی در یک آن واحد هم با یک انسان هست و هم با سایر انسانها. هیچ پرده ای او را از انسانها پنهان نمی کند و اینطور نیست که به خاطر پرداختن به یک نفر از دیگری باز بماند.
- علامه فائل هستند که او در یک نظام طولی با انسانها و دیگران ارتباط دارد.

▪ [اشاره به اهمال و قصور مفسرين در بحث از شیطان و شناختن او]

▪ و أما الباحثون منا فقد أهملوا البحث عن ذلك و بنوا على ما بنى عليه باحثو الصدر الأول سالکین ما خطوا لهم من طريق البحث، و هي النظريات الساذجة التي تلوح للأفهام العامية لأول مرة (نظريات ساده ای که برای نظرات عامه در ابتدای امر برداشت می شود مثل همان لعنت کردن و...) تلقوا الكلام الإلهي ثم التخاصم في ما يهتدى إليه فهم كل طائفة، خاصة و التحصن فيه ثم الدفاع عنه بأنواع الجدال، و الاشتغال بإحصاء إشكالات القصة و تقرير السؤال و الجواب بالوجه بعد الوجه.

- علامه می فرماید این ابلیس که با این سعه و با این قدرت و گستردگی در عالم انسانی کار میکند و دشمنی میکند، حالا ماها به جای اینکه بپردازیم به کارهای او و شیوه هایش پرداخته ایم دائما به مسائل حاشیه ای که هیچ ربطی به سرنوشت انسان ندارد. سوالهای زیر را ببینید:

▪ لم خلق الله إبليس و هو يعلم من هو؟ لم أدخله في جمع الملائكة و ليس منهم؟ لم أمره بالسجدة و هو يعلم أنه لا يأتمر؟ لم لم يوفقه للسجدة و أغواه؟ لم لم يهلكه حين لم يسجد؟ لم أنظره إلى يوم يبعثون أو إلى يوم الوقت المعلوم؟ لم مكنه من بنى آدم هذا التمكين العجيب الذي به يجري منهم مجرى الدم؟ لم أیده بالجنود من خيل و رجل و سلطه على جميع ما للحياة الإنسانية به مساس؟ لم لم يظهره على حواس الإنسان ليحترز مساسه؟ لم لم يؤيد الإنسان بمثل ما أیده به؟ و لم لم يكتفم أسرار خلقه آدم و بنیه من إبليس حتى لا يطمع في إغوائهم؟ و كيف جازت المشافهة بينه و بين الله سبحانه و هو أبعده الخليفة منه و أبغضهم إليه و لم يكن بنبي و لا ملك؟ فقيل بمعجزة و قيل: بإيجاد آثار تدل على المراد، و لا دليل على شيء من ذلك. ثم كيف دخل إبليس الجنة؟ و كيف جاز وقوع الوسوسة و الكذب و المعصية هناك و هي مكان الطهارة و القدس؟ و كيف صدقه آدم و كان قوله مخالفا لخبر الله؟ و كيف طمع في الملك و الخلود و ذلك يخالف اعتقاد المعاد؟ و كيف جازت منه المعصية و هو نبي معصوم؟ و كيف قبلت توبته و لم يرد إلى مقامه الأول و التائب من الذنب كمن لا ذنب له؟ و كيف...؟

- قرآن اصلا به این مسائل پرداخته چراکه برایش اهمیتی نداشته، آنچه برایش مهم بوده این بوده که انسان را از این موجود نجات بدهد.

الميزان، ج ۸، ص: ۳۷

▪ و قد بلغ من إهمال الباحثين في البحث الحقيقي و استرسالهم في الجدال إشكالا و جوابا أن ذهب الذاهب منهم إلى أن المراد بآدم هذا آدم النوعي و القصة تخيلية محضة و اختار آخرون أن إبليس الذي يخبر عنه القرآن الكريم هو القوة الداعية إلى الشر من الإنسان! (یعنی اصلا اصل ابليس را منکر شدند) و ذهب آخرون

إلى جواز انتساب القبائح و الشنائع إليه تعالى و أن جميع المعاصى من فعله، و أنه يخلق الشر و القبيح فيفسد ما يصلحه، (هر چه که درست کرده خودش هم خرابش میکند) و أن الحسن هو الذى أمر به و القبيح هو الذى نهى عنه، و آخرون: إلى أن آدم لم يكن نبيا، و آخرون: إلى أن الأنبياء غير معصومين مطلقا، و آخرون: إلى أنهم غير معصومين قبل البعثه و قصه الجنة قبل بعثه آدم، و آخرون: إلى أن ذلك كله من الامتحان و اختبار و لم يبينوا ما هو الملاك الحقيقى فى هذا الامتحان الذى يضل به كثيرون و يهلك به الأكثرون، و لو لا وجود ملاك يحسم مادة الإشكال لعادت الإشكالات بأجمعهم.

و الذى يمنع نجاح السعى فى هذه الأبحاث و يختل به نتائجها هو أنهم لم يفرقوا فى هذه المباحث جهاتها الحقيقية من جهاتها الاعتبارية، و لم يفصلوا التكوين عن التشريع فاختل بذلك نظام البحث، و حكموا فى ناحية التكوين غالبا الأصول الوضعية الاعتبارية الحاكمة فى التشريعات و الاجتماعيات.

- نظر بنده این است که قرآن خودش برهان است و در جایى که مطلب روشنى را بیان میکند نیاز نداریم که اینطور با تحلیل عقلى جمع کنیم مساله را. اگر قرآن چیزى گفت مى پذیریم.
- ما در بحث ابليس باید دو مساله را حل کنیم: ۱- نسبتى که ابليس با فرد فرد انسانها میگیرد. در این زمینه میتوانیم به حرفهای بزرگان اکتفا کنیم ۲- نسبتى که ابليس با جوامع انسانی میگیرد و طرحى که دارد چیست؟ در اینجا نمیخواهیم به کلیات اکتفا کنیم. میخواهیم واقعا ببینیم ابليس روی زمین چه چیزى را دارد پیش مى برد؟ این برای ما مطلب اساسى است.

مساله این است که ما الان در نظام اجتماعى دچار ولایت ابليس هستیم و این اثر جدی روی زندگی ما دارد. ما میخواهیم این بحث را بخوانیم و پی بگیریم و ببینیم چطور باید با ابليس برخورد کرد و او ولایتش را چطور در جامعه بسط میدهد. ما نه ولایت حق را در سطح اجتماعى دیده ایم و فهم کرده ایم و نه ولایت ابليس را. اینها هر دوی اینها فضای اجتماعى ایجاد میکنند و در این بستر کار میکنند. اینها را باید پرداخت و روشن کرد.

ما باید با نقطه ی کانونی دشمن مبارزه کنیم؛ آنجاست که اجازه نمیدهد حق برسد به مردم. حالا هی برویم تبلیغ کنیم! برویم کتاب بنویسیم! اینها فایده ندارد چراکه صحنه را درست نشناخته ایم. برخی فکر میکنند صحنه اینطور است که عده ی زیادى منتظر نشسته اند و مشتاق هستند تا ما برویم هدایتشان کنیم! نه خیر. صحنه اینطور نیست که همه منتظر باشند که ما برویم هدایتشان کنیم! صحنه اینطور است که اینها را در قفسى زندانى کرده اند و اجازه نمیدهند که مطالب حق به ایشان برسد. باید کسانی که قفس را ساخته اند از بین ببرد و با آنها مبارزه کرد. باید به دشمن اصلی و کانون اصلی زد. انبیاء همینطور بودند که اینقدر دچار سختی مى شدند و کشته میشدند. اهل بیت هم همینطور بودند. کانون اصلی همین جاست. لذا ما باید همین شیطان را بشناسیم که سمتگر اصلی و ولی جور است. این را باید شناخت و روشهایش را دانست و با او مبارزه کرد. این خطی است که قرآن روشن میکند و علامه هم همین را مورد توجه قرار میدهد.

[تذکر: از این جا به بعد در کلاس و توسط استاد بهرامی خوانده نشد. مطالب مهم تر هایلایت شده اند]

[چند مطلب که باید در بحث از مساله شیطان و حقائق دینی و تکوینی مربوط به آن بیان شود]

و الذى يجب تحريره و تنقيحه على الحر الباحث عن هذه الحقائق الدينية المرتبطة بجهات التكوين أن
يحرر جهات:

▪ [١- وجود نفسى اشياء خير است]

الأولى: أن وجود شىء من الأشياء التى يتعلق بها الخلق و الإيجاد فى نفسه- أعنى وجوده النفسى من غير
إضافة- لا يكون إلا خيرا و لا يقع إلا حسنا، فلو فرض محالا تعلق الخلقة بما فرض شرا فى نفسه عاد أمرا
موجودا له آثار وجودية يبتدىء من الله و يرتزق برزقه ثم ينتهى إليه فحاله حال سائر الخليقة ليس فيه أثر
من الشر و القبح إلا أن يرتبط وجوده بغيره فيفسد نظاما عادلا فى الوجود أو يوجب حرمان جمع من
الموجودات من خيرها و سعادتها، و هذه هى الإضافة المذكورة.
و لذلك كان من الواجب فى الحكمة الإلهية أن ينتفع من هذه الموجودات المضرة الوجود بما يربو على
مضرتها و ذلك قوله تعالى: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»

الميزان، ج ٨، ص: ٣٨

السجدة: ٧، و قوله: «تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»: الأعراف: ٥٤، و قوله: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ
لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»: إسرائ: ٤٤.

▪ [٢- ارتباط اجزای عالم خلقت به نحو تساوی و تماثل نیست بلکه حکمت و نظام عالم مقتضى وجود

مراتب مختلف است]

و الثانية: أن عالم الصنع و الإيجاد على كثرة أجزائه و سعة عرضه مرتبط بعضه ببعض معطوف آخره إلى أوله
فإيجاد بعضه إنما هو بإيجاد الجميع، و إصلاح الجزء إنما هو بإصلاح الكل فالاختلاف الموجود بين أجزاء
العالم فى الوجود و هو الذى صير العالم عالما ثم ارتباطها يستلزم استلزاما ضروريا فى الحكمة الإلهية نسبة
بعضها إلى بعض بالتنافى و التضاد أو بالكمال و النقص و الوجدان و فقدان و النيل و الحرمان، و لو لا ذلك
عاد جميع الأشياء إلى شىء واحد لا تميز فيه و لا اختلاف و يبطل بذلك الوجود قال تعالى: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا
وَاحِدَةٌ كَلَمَحٍ بِالْبَصَرِ»: القمر: ٥٠.

فلو لا الشر و الفساد و التعب و فقدان و النقص و الضعف و أمثالها فى هذا العالم لما كان للخير و الصحة و
الراحة و الوجدان و الكمال و القوة مصداق، و لا عقل منها معنى لأننا إنما نأخذ المعانى من مصاديقها.
و لو لا الشقاء لم تكن سعادة، و لو لا المعصية لم تتحقق طاعة، و لو لا القبح و الذم لم توجد حسن و لا
مدح، و لو لا العقاب لم يحصل ثواب، و لو لا الدنيا لم تتكون آخره.
فالطاعة مثلا امتثال الأمر المولوى فلو لم يمكن عدم الامتثال الذى هو المعصية لكان الفعل ضروريا لازما، و
مع لزوم الفعل لا معنى للأمر المولوى لامتناع تحصيل الحاصل، و مع عدم الأمر المولوى لا مصداق للطاعة
و لا مفهوم لها كما عرفت.

و مع بطلان الطاعة و المعصية يبطل المدح و الذم المتعلق بهما و الثواب و العقاب و الوعد و الوعيد و الإنذار
و التبشير ثم الدين و الشريعة و الدعوة ثم النبوة و الرسالة ثم الاجتماع و المدنية ثم الإنسانية ثم كل شىء، و
على هذا القياس جميع الأمور المتقابلة فى النظام، فافهم ذلك.

▪ [اگر شیطانی نبود، نظام عالم انسانی هم نبود و صراط مستقیمی فرض نمی شد. آیات مربوط به داستان

سجده آدم تصویری است از روابط بین نوع انسانی و نوع ملائکه و ابلیس]

و من هنا ينكشف لك أن وجود الشيطان الداعي إلى الشر و المعصية من أركان نظام العالم الإنساني الذي إنما يجري على سنة الاختيار و يقصد سعادة النوع.

و هو كالحاشية المكتنفة بالصراط المستقيم الذي فى طبع هذا النوع أن يسلكه كادحا إلى ربه ليلاقيه، و من المعلوم أن الصراط إنما يتعين بمتنه صراطا بالحاشية الخارجة عنه

الميزان، ج ٨، ص: ٣٩

الحافة به فلو لا الطرف لم يكن وسط فافهم ذلك و تذكر قوله تعالى: «قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لَأَفْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»: الأعراف: ١٦، و قوله «قَالَ: هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»: الحجر: ٤٢.

إذا تأملت فى هاتين الجهتين ثم تدبرت آيات قصة السجدة و جدتها صورة منبئة عن الروابط الواقعية التى بين النوع الإنسانى و الملائكة و إبليس عبر عنها بالأمر و الامتثال و الاستكبار و الطرد و الرجم و السؤال و الجواب، و أن جميع الإشكالات الموردة فيها ناشئة من التفريط فى تدبر القصة حتى أن بعض (١) من تنبه لوجه الصواب و أنها تشير إلى ما عليه طبائع الإنسان و الملك و الشيطان ذكر أن الأمر و النهى - يريد أمر إبليس بالسجدة و نهى آدم عن أكل الشجرة- تكوينيان فأفسد بذلك ما قد كان أصلحه، و ذهل عن أن الأمر و النهى التكوينيين لا يقبلان التخلف و المخالفة، و قد خالف إبليس الأمر و خالف آدم النهى.

▪ [٣- بهشتی که آدم قبل از هبوط در آن بوده بهشت جاودان نبوده بلکه بهشت برزخی بوده که غرائز

بشری در آنجا ظاهر و هویدا می شده]

الثالثة: أن قصة الجنة مدلولها- على ما تقدم تفصيل القول فيها فى سورة البقرة- ينبئ عن أن الله سبحانه خلق جنه برزخية سماوية، و أدخل آدم فيها قبل أن يستقر عليه الحياة الأرضية، و يغشاه التكليف المولوى ليختبر بذلك الطباع الإنسانية فيظهر به أن الإنسان لا يسعه إلا أن يعيش على الأرض، و يتربى فى حجر الأمر و النهى فيستحق السعادة و الجنة بالطاعة، و إن كان دون ذلك فدون ذلك، و لا يستطيع الإنسان أن يقف فى موقف القرب و ينزل فى منزل السعادة إلا بقطع هذا الطريق.

و بذلك ينكشف أن لا شىء من الإشكالات التى أوردوها فى قصة الجنة فلا الجنة كانت جنه الخلد التى لا يدخلها إلا ولى من أولياء الله تعالى دخولا لا خروج بعده أبدا، و لا الدار كانت دارا دنيوية يعاش فيها عيشة دنيوية يديرها التشريع و يحكم فيها الأمر و النهى المولويان بل كانت دارا يظهر فيها حكم السجدة الإنسانية لا سجدية آدم (ع) بما هو شخص آدم إذ لم يؤمر بالسجدة له و لا أدخل الجنة إلا لأنه إنسان كما تقدم بيانه.

(١) صاحب المنار فى المجلد ٨ من التفسير تحت عنوان «الإشكالات فى القصة.»

الميزان، ج ٨، ص: ٤٠

رجعنا إلى أول الكلام:

لم يصف الله سبحانه من ذات هذا المخلوق الشرير الذى سماه إبليس إلا يسيرا و هو قوله تعالى: «كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ»: الكهف: ٥٠، و ما حكاه عنه فى كلامه: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ» فبين أن بدء خلقته كان من نار من سنخ الجن و أما ما الذى آل إليه أمره فلم يذكره صريحا كما أنه لم يذكر تفصيل خلقته كما فصل القول فى خلقه الإنسان.

نعم هناك آيات واصفه لصنعه و عمله يمكن أن يستفاد منها ما ينفع في هذا الباب قال تعالى حكاية عنه: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَأَنْتِنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ».: الأعراف: ١٧ فأخبر أنه يتصرف فيهم من جهة العواطف النفسانية من خوف و رجاء و أمنية و أمل و شهوة و غضب ثم في أفكارهم و إرادتهم المنبعثة منها.

كما يقارنه في المعنى قوله: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ».: الحجر: ٣٩، أى لأزين لهم الأمور الباطلة الرديئة الشوهاء بزخارف و زينات مهيأة من تعلق العواطف الداعية نحو اتباعها و لأغوينهم بذلك كالزنا مثلا يتصوره الإنسان و تزينه في نظره الشهوة و يضعف بقوتها ما يخطر بباله من المحذور في اقتراه فيصدق به فيقترفه، و نظير ذلك قوله «يَعِدُّهُمْ وَ يَمْنِيهِمْ وَ مَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا».: النساء: ١٢٠، و قوله: «فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ».: النحل: ٦٣.

▪ [قلمرو اغوا و اضلال شيطان، ادراك انساني و ابرار كار او عواطف و احساسات بشرى است]

كل ذلك - كما ترى - يدل على أن ميدان عمله هو الإدراك الإنساني و وسيلة عمله العواطف و الإحساسات الداخلة فهو الذي يلقي هذه الأوهام الكاذبة و الأفكار الباطلة في النفس الإنسانية كما يدل عليه قوله: «الْوَسْوَاسَ الْخَنَّاسَ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ».: الناس: ٥.

لكن الإنسان مع ذلك لا يشك في أن هذه الأفكار و الأوهام المسماة وساوس شيطانية أفكار لنفسه يوجد لها هو في نفسه من غير أن يشعر بأحد سواه يلقيها إليه أو يتسبب إلى ذلك بشيء كما في سائر أفكاره و آرائه التي لا تتعلق بعمل و غيره كقولنا:

الميزان، ج ٨، ص: ٤١

الواحد نصف الاثنين و الأربعة زوج و أمثال ذلك.

فالإنسان هو الذي يوجد هذه الأفكار و الأوهام في نفسه كما أن الشيطان هو الذي يلقيها إليه و يخطر بها بباله من غير تزاحم، و لو كان تسببه فيها نظير التسيبات الدائرة فيما بيننا لمن ألقى إلينا خبرا أو حكما أو ما يشبه ذلك لكان إقاؤه إلينا لا يجامع استقلالنا في التفكير، و لا تنفت نسبة الفعل الاختياري إلينا لكون العلم و الترجيح و الإرادة له لا لنا، و لم يترتب على الفعل لوم و لا ذم و لا غيره، و قد نسب الشيطان نفسه إلى الإنسان فيما حكاه الله من قوله يوم القيامة: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَّ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَ لَوْلَا أَنْفُسُكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».: إبراهيم: ٢٢، فنسب الفعل و الظلم و اللوم إليهم و سلبها عن نفسه، و نفى عن نفسه كل سلطان إلا السلطان على الدعوة و الوعد الكاذب كما قال تعالى: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ».: الحجر: ٤٢ فنفى سبحانه سلطانه إلا في ظرف الاتباع و نظيره قوله تعالى:

«قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطَعَيْتُهُ وَ لَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ».: ق: ٢٧.

▪ [تصرفات ابليس در ادراك انسان تصرف طولی است نه عرضی و با استقلال انسان در کارهايش منافاتی

ندارد]

و بالجملة فإن تصرفه في إدراك الإنسان تصرف طولی لا ينافي قيامه بالإنسان و انتسابه إليه انتساب الفعل إلى فاعله لا عرضي ينافي ذلك.

فله أن يتصرف في الإدراك الإنساني بما يتعلق بالحياة الدنيا في جميع جهاتها بالغرور و التزيين فيضع الباطل مكان الحق و يظهره في صورته فلا يرتبط الإنسان بشيء إلا من وجهه الباطل الذي يغره و يصرفه عن الحق، و هذا هو الاستقلال الذي يراه الإنسان لنفسه أولاً ثم لسائر الأسباب التي يرتبط بها في حياته فيحجبه ذلك عن الحق و يلهوه عن الحياة الحقيقية كما تقدم استفادة ذلك من قوله المحكى: «فِيمَا أَعُوَيْتَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ:» الأعراف: ١٦، و قوله: «رَبِّ بِمَا أَعُوَيْتَنِي لِأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ:» الحجر: ٣٩. و يؤدي ذلك إلى الغفلة عن مقام الحق، و هو الأصل الذي ينتهي و يحلل إليه كل ذنب قال تعالى: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا

الميزان، ج ٨، ص: ٤٢

و لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ:» الأعراف: ١٧٩.

فاستقلال الإنسان بنفسه و غفلته عن ربه و جميع ما يتفرع عليه من سيئ الاعتقاد و ردىء الأوهام و الأفكار التي يرتضع عنها كل شرك و ظلم إنما هي من تصرف الشيطان في عين أن الإنسان يخيل إليه أنه هو الموجد لها القائم بها لما يراه من استقلال نفسه فقد صبغ نفسه صبغة لا يأتيه اعتقاد و لا عمل إلا صبغه بها.

و هذا هو دخوله تحت ولاية الشيطان و تدبيره و تصرفه من غير أن ينتبه لشيء أو يشعر بشيء وراء نفسه قال تعالى: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ:» الأعراف: ٢٧.

▪ [ولاية شيطان بر آدميان در ظلم و گناه و ولایت ملائکه بر آدمیان در اطاعت و عبادت]

و ولاية الشيطان على الإنسان في المعاصي و المظالم على هذا النمط نظير ولاية الملائكة عليه في الطاعات و القربات، قال تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْبَشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا:» حم السجدة: ٣١، و الله من ورائهم محيط و هو الولي لا ولي سواه قال تعالى: «مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعٍ:» السجدة: ٤. و هذا هو الاحتكاك أى الإلجام الذي ذكره فيما حكاه الله تعالى عنه بقوله: «قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ إِلَى قَوْلِهِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا قَالَ أذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَّوْفُورًا وَ اسْتَفْزَرْنَا مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ وَ شَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ عِدْهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا:» إسرء: ٤٤ أى لألجمنهم فأتسلط عليهم تسلط ركب الدابة الملجم لها عليها يطيعونني فيما أمرهم و يتوجهون إلى حيث أشير لهم إليه من غير أى عصيان و جماع.

و يظهر من الآيات أن له جندا يعينونه فيما يأمر به و يساعده على ما يريد و هو القبيل الذي ذكر في الآية السابقة: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» و هؤلاء و إن بلغوا من كثرة العدد و تفنن العمل ما بلغوا فإنما صنعهم صنع نفس إبليس و وسوستهم نفس وسوسته كما يدل عليه قوله: «لَأَعُوَيْتَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ:» الحجر: ٣٩.

الميزان، ج ٨، ص: ٤٣

و غیره مما حکته الآيات نظیر ما یأتی به أعوان الملائكة العظام من الأعمال فتنسب إلى رئیسهم المستعمل لهم فی ما یریده، قال تعالی فی ملک الموت: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ»: السجدة: ۱۱، ثم قال: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ»: الأنعام ۶۱ إلى غير ذلك.

▪ [بعضی از لشکریان ابلیس از جنس بشرند]

و تدل الآية: «الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ»: الناس: ۶ على أن في جنده اختلافا من حيث كون بعضهم من الجنة و بعضهم من الإنس و يدل قوله: «أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ»: الكهف: ۵۰، أن له ذرية هم من أعوانه و جنوده لكن لم يفصل كيفية انتشاء ذريته منه. كما أن هناك نوعا آخر من الاختلاف يدل عليه قوله: «وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ» في الآية المتقدمة، و هو الاختلاف من جهة الشدة و الضعف و سرعة العمل و بطئه فإن الفارق بين الخيل و الرجل هو السرعة في اللحق و الإدراك و عدمها.

و هناك نوع آخر من الاختلاف في العمل، و هو الاجتماع عليه و الانفراد كما يدل عليه أيضا قوله تعالی: «وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ»: المؤمنون: ۹۸، و لعل قوله تعالی: «هَلْ أَنْتُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلَ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ»: الشعراء: ۲۲۳ من هذا الباب.

▪ [خلاصه بحث در باره شیطان و وسوسه اندازی او]

فملخص البحث: أن إبليس لعنه الله موجود مخلوق ذو شعور و إرادة يدعو إلى الشر و يسوق إلى المعصية كان في مرتبة مشتركة مع الملائكة غير متميز منهم إلا بعد خلق الإنسان و حينئذ تميز منهم و وقع في جانب الشر و الفساد، و إليه يستند نوعا من الاستناد انحراف الإنسان عن الصراط المستقيم و ميله إلى جانب الشقاء و الضلال، و وقوعه في المعصية و الباطل كما أن الملك موجود مخلوق ذو إدراك و إرادة إليه يستند نوعا من الاستناد اهتداء الإنسان إلى غاية السعادة و منزل الكمال و القرب، و أن لإبليس أعوانا من الجن و الإنس و ذرية مختلfi الأنواع يجرون بأمره إياهم أن يتصرفوا في جميع ما يرتبط به الإنسان من الدنيا و ما فيها بإظهار الباطل في صورة الحق، و تزيين القبيح في صورة الحسن الجميل.

الميزان، ج ۸، ص: ۴۴

و هم يتصرفون في قلب الإنسان و في بدنه و في سائر شؤون الحياة الدنيا من أموال و بنين و غير ذلك بتصرفات مختلفة اجتماعا و انفرادا، و سرعة و بقاء، و بلا واسطة و مع الواسطة و ربما كانت خيرا أو شرا و طاعة أو معصية.

و لا يشعر الإنسان في شيء من ذلك بهم و لا أعمالهم بل لا يشعر إلا بنفسه و لا يقع بصره إلا بعمله فلا أفعالهم مزاحمة لأعمال الإنسان و لا ذواتهم و أعيانهم في عرض وجود الإنسان غير أن الله سبحانه أخبرنا أن إبليس من الجن و أنهم مخلوقون من النار، و كأن أول وجوده و آخره مختلفان.

• وضعیت ابلیس در برابر خداوند متعال

▪ ما به دنبال این بودیم که دستگاه طراحی شده ی الهی را بررسی کنیم و بفهمیم که انسان و همچین شیطان در چه جایگاهی از عالم قرار دارد؟ این را بررسی کردیم. حال که بحث به جهاد و درگیری با دشمن رسیده است میرسیم به بحث شیطان. ولی ناچار هستیم مطالبی را یادآوری کنیم.

گفتیم که قرآن به بحث ربوبیت پرداخته به صورت مفصل و بحث هدایت و ولایت و... و بحث خالقیت به صورت جدی مورد توجه قرار نگرفته است.

▪ برای ابلیس در برابر خدای متعال سه صفت نسبت داده شده است:

۱. کفر: این کفر در مرتبه ربوبیت است. منتها نه در اصل ربوبیت، او در جاهای مختلف خالق را همان رب خود میداند،

بلکه مشکل شیطان در کیفیت ربوبیت است. او به رب اغواء را نسبت میدهد (قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزِنَنَّ لَهُمْ فِي

الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (الحجر/۳۹)) این جمله به این معناست که شیطان خداوند متعال را به عنوان رب

قبول دارد لکن او را رب خوبی نمیپند. شک دارد که ربوبیتش بر اساس حکمت یا عدل یا خیرخواهی باشد. لذاست که از او استکبار سر میزند:

۲. استکبار: این استکبار در برابر عبودیت است. اگر انسان، پروردگار عالم را به ربوبیت بپذیرد دیگر خود را در موضع

عبودیت نسبت به او قرار میدهد ولی وقتی او را به عنوان رب نپذیرد به همین گونه عمل میکند و در برابر او عبودیت نمیکند و بلکه استکبار می ورزد، یعنی خود را در برابر پروردگار چیزی می شمارد و جایگاهی برای خود می بیند.

۳. فسق: نتیجه ی استکبار می شود فسق، یعنی فرمان پروردگار امتثال نمی شود. بنابراین او فاسق شد چون مستکبر و کافر بود و بالعکس.

جلسه سی و هفتم / ۱۶ اسفند ۹۴ / شناخت ابلیس (مقدمه) + شناخت ابلیس (دستگاه ولایت ابلیس طولی است)

جلسه سی و هشتم / ۱۷ اسفند ۹۴ / شناخت ابلیس (توضیحاتی پیرامون نوع «جن» از تفسیر المیزان)

جلسه سی و نهم / ۱۷ فروردین ۹۵ / شناخت ابلیس (دستگاه ولایت ابلیس طولی است) + وضعیت ابلیس در برابر انسان (اغواء؛ هدف اصلی ابلیس (مقدمه و طرح بحث))

• شناخت ابلیس و محدوده‌ی قدرت و توانمندی او

▪ مقدمه

▪ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ (كهف/۵۰)

• یک بحث ما این است که این موجود (ابلیس) با توانمندی هایی که دارد، چه دایره ی تأثیر گذاری ای دارد؟

مثلا خدای متعال که رب است در دایره ی ربوبیت خود آثاری دارد. منتها خدای متعال در جای دیگر خود را ولی معرفی میکند و در دایره ی ولایت، آثار و تجلیات دیگری دارد.

در مورد ابلیس یک بحث ولایت شیطان است که ممکن است مثل ولایت خدای متعال در دایره ای وصف شود لکن این به معنای این نیست که تمام دایره ی تأثیر گذاری شیطان همین دایره ی ولایتش باشد مثلا در مورد شراب و خیلی از گناهان داریم که قرآن می فرماید اینها من عمل الشیطان هستند، وقتی اینطور است و یک مومن هم میتواند این عمل را انجام دهد یعنی آثار او در عالم ایمان و در میان مومنین هم راه دارد، مومنینی که قطعا تحت ولایت شیطان نیستند! پس یک کار این است که ما عالم تکوین ابلیس و آن جاهایی که اذن دارد که دخالت کند را بررسی کنیم و یک بار دیگر باید عالم تشریح و توانمندی های او در اثر گذاری اختیاری اش را بررسی کنیم. یعنی گاهی مثلا ابلیس شراب را پدید می آورد و به واسطه ی آن میان مومنین دشمنی و مشکل درست میکند.

توضیحاتی پیرامون نوع «جن» از تفسیر المیزان

- یک نکته این است که جنس این ابلیس از جن است و برای فهم کردن او بهتر است ببینیم قرآن در مورد جن چه میگوید؟ لذا در سوره ی جن آیات ۱ تا ۱۷ المیزان یک بحثی دارند تحت عنوان «کلام فی الجن» که آن را میخوانیم:

المیزان، ج ۲۰، ص: ۳۹

کلام فی الجن

الجن نوع من الخلق مستورون من حواسنا يصدق القرآن الكريم بوجودهم و يذكر أنهم بنوعهم مخلوقون قبل نوع الإنسان، و أنهم مخلوقون من النار كما أن الإنسان مخلوق من التراب قال تعالى: «وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ»: الحجر ۲۷.

- همین که از آتش آفریده شده اند موجب می شود که مستور باشند.

و أنهم يعيشون و يموتون و يبعثون كالإنسان قال تعالى: «أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ»: الأحقاف ۱۸.

- آنها موجود زنده هستند و زندگی میکنند.
- آنها امت امت هستند.

و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (هود/۱۱۹)

وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ (الرحمن/۱۵)

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ (الرحمن/۳۹)

فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ (الرحمن/۵۶)

لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ (الرحمن/۷۴)

- از این آیات هم برداشت می شود که آنها هم جنس مخالف دارند و این زمینه در آنها هم هست.

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ... (انعام/۱۲۸)

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (انعام/۱۳۰)

- پس اینها در بعث و حشر در کنار انسان هستند.

و أن فيهم ذكورا و إناثا يتكاثرون بالتوالد و التناسل قال تعالى: «وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ»: الجن ۶.

- اینکه میگوید رجال یعنی نساء هم دارند.

و أن لهم شعورا و إرادة و أنهم يقدرون على حركات سريعة و أعمال شاقه كما فى قصص سليمان (ع) و تسخير الجن له و قصه ملكه سبا.

- همین که دارای شعور و اراده هستند یعنی اختیار دارند و لذا اینها هم مکلف هستند و آیاتی که در مورد قیامت هست و بعث در مورد آنها هم جریان دارد.

• وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا الْجَحِيمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ (اعراف/ ۱۷۹)

• قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا دَارَ كُوفِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أَخْرَاهُمُ اللَّهُ مِنْ رَبَّنَا هَذَا أَصَلُّونَا فَآتَاهُمُ عَذَابًا بَاطِلًا مِنْ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ (اعراف/ ۳۸)

- قاعدتا این که بر حركات سریع توانا هستند به خاطر این است که خلقتشان از آتش است. کارهای سخت را میگویند آنها انجام میداده اند کما اینکه در ماجرای حضرت سلیمان اینطور بیان می شود.

• وَ حَشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (نمل/ ۱۷)

• قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (نمل/ ۳۹)

- این کار هم قدرت خیلی زیادی میخواهد و هم سرعت بالا.

• وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزِغُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نَذِقُهُ مِنَ عَذَابِ السَّعِيرِ (۱۲)

• يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ (۱۳) فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَاتِهِ فَلَمَّا أَحَرَ تَلَيَّنَتِ الْجُنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ (سبأ/ ۱۴)

- اینها چون حرکت سریع داشتند فکر میکردند که چون زود میرفتند مطالب را می فهمند پس علم غیب دارند. در حالی که اینطور نبود. وقتی این اتفاق افتاد برای خودشان هم روشن شد که علم غیب ندارند و این برایشان مشتبه شده بود.
- این هم هست که اینها خوار شده بودند و این کار کردن برایشان مطلوب نبوده است و عذاب بوده است.

و آنهم مکلفون کالإنسان، منهم مؤمنون و منهم کفار، و منهم صالحون و آخرون طالحون، قال تعالی: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» الذاریات ۵۴ و قال تعالی: «إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ» الجن: ۲ و قال: «وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ» الجن ۱۴ و قال: «وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ وَ مِنَّا دُونَ ذَلِكَ» الجن ۱۱ و قال تعالی: «قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ

يَدِيهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ: «الأحقاف ٣١ إلى غير ذلك من خصوصيات أحوالهم التي تشير إليها الآيات القرآنية».

و يظهر من كلامه تعالى أن إبليس من الجن و أن له ذرية و قبيلة قال تعالى: «كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» الكهف: ٥٠ و قال تعالى: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» الأعراف: ٢٧.

- یک نکته ای را می شود گفت که اگر اجنه پیش از انسانها آفریده شده اند طبیعی بوده است که میان خود آنها هم مومن و کافر وجود داشته باشد. لذا اینکه به شیطان میگوید: کان من الکافرین یعنی ابلیس در زمره ی آنان بوده است ولی باید ابلیس ویژگی ای داشته باشد که اسمش در آنجا به طور ویژه آمده است. به نظر میرسد یک ویژگی های برتری داشته است. همانطور که ماجرای تخت ملکه ی سبا یک عفریتی بود که می گفت «أنا آتیک منها» یعنی یک عفریتی بود که قدرت ویژه ای داشت. یعنی توانایی های اینها مثل هم نیست. ابلیس هم همینطور است. توانایی های ویژه ای دارد که زمامدار امر آن طرف شده است.

▪ دستگاه ولایت ابلیس طولی است

- یک بحث این است که نسبت ابلیس با جنود و اولیایش چیست؟ آیا نسبت طولی دارد (مثل نسبت خدا با مخلوقات) یا نسبت عرضی؟ یعنی آیا ابلیس طوری می شود که همه ی توانمندی برای شیطنت را دارد و این را سرریز میکند به دوستانش؟ یعنی مثلا خناس ظرف اراده ی ابلیس می شود در یک صفت خاص؟ یعنی آیا مسلط می شود بر سایر لشکریانش و آنها را تحت ولایت و کنترل در می آورد؟ آیا این مطالب را در مورد انسان هم می شود گفت؟ یعنی آیا انسان را هم تبدیل میکند به ظرف اراده ی خودش؟ اگر دستگاه ولایت راه می اندازد و برخی کارها را به دیگران می سپارد، آن وقت سوال می شود که خودش به چه چیزی مشغول است؟ یعنی در آن دستگاه ولایت راه انداختن یک تقسیم کاری کرده است. خوب خودش چی؟ خودش به چه وسیله ای کار میکند و چه کار میکند؟ به نظر میرسد همانطور که در سمت خداوند متعال ولایت در جریان است در سمت ابلیس هم دستگاه ولایت است و افراد دارد و نظام مند کار میکند. شاید بشود گفت که انسانهایی که تبعیت میکنند از ابلیس و در دستگاه ولایت او وارد میشوند آنها نسبت به خود ابلیس بیشتر دچار ضلالت و سقوط می شوند. یعنی در ضلالت و گمراهی از ابلیس توانمند تر می شوند؛ ولی در بعد تکوینی قدرت ابلیس را نخواهند داشت. به نکته توجه داشته باشید که هر چند ابلیس خودش تکوینا در طول خداست ولی اراده و اعمالش در جهت دیگری است و با اراده ی خود دستگاه ولایت دیگری را تشکیل میدهد.
- حالا آیا ابلیس بر خیالات و افکار ما هم مسلط است؟ یعنی همانطور که خدای متعال بر خیال ما آگاهی دارد او هم دارد؟ آیا در اندیشه ی ما هم نفوذ دارد؟ یا اینکه دیگر این دست باز بودن تا اینجاها نیست؟ اگر این درست باشد دیگر خیلی مساله سخت می شود. دیگر باید گفت که هیچ کسی بدون نبوت به جایی نمیرسد. چون حتی فکر کردن

هم معلوم نیست که از کانال الهی باشد. شاید فکری باشد که شیطان به ذهن انسان می اندازد. اگر اینطور باشد فقط عقل متصل به وحی قابلیت راه یابی دارد وگرنه عقل منقطع از وحی نابود می شود. منظور این نیست که عقل توانایی این را نخواهد داشت بلکه منظور این است که امان نمیدهد به عقل. مثل سفره ی غذایی که سگی هم کنار آن بسته باشند. شما تکوینا میتوانی غذا بخوری ولی تا کسی آن سگ را دور نکند و نزند شما آرامش نداری و در عمل نمیتوانی غذا بخوری. وقتی بسیاری از آیات قرآنی را میخوانی حس میکنی که این که خیلی روشن بود و اگر قرآن هم نمیگفت می شد فهمید! جواب این است که نه خیر اینها از جنس روشنی و اشاره و ارشاد به عقل است ولی اینطور نیست که اگر نباشد انسان راه بیاید. این معجزاتی که انبیاء می آوردند هم از همین جهت بود. این وحی هم از همین جهت است لذا شاید بشود گفت که عقل جدای از وحی اصلا در هدایتهای انسانی کارآمد نیست.

شیطان به نظر میرسد دستش در عرصه ی اندیشه هم باز است. یعنی می تواند کاری کند که ما در اندیشه خطا کنیم. به نظر میرسد محدوده ی دخالتش در قلب نیست. یعنی در آنجایی که حقیقت الهی و توحیدی ما در آن جاست و باورهای ماست نمیتواند تصرف کند شاید بتواند پرده ای بر آن بیاندازد و انسان را نسبت به آن دچار فراموشی و غفلت کند. لذا آنجایی که حقیقتی از قلب انسان تابش میکند گفته اند که آن را دریابید. این با شهوات و هوسها فرق دارد. این نور فطرت است. این خودش یک سرمایه است ولی این اندیشه نیست. شیطان ممکن است بتواند در اندیشه نفوذ کند و وهمیات را دخالت بدهد یا اینکه انسان را بترساند. وقتی ترساند این ترس در ابعاد انسان هم اثر میگذارد یکی هم اندیشه و فهم است. نمیخواهیم بگوییم موفق می شود. میخواهیم بدانیم کجاها دست می اندازد و کجاها نه و آنجایی که دست اندازی میکند روشش چیست و تا چه حد است. این را هم قطعاً میدانیم که سلطنت از او برداشته شده است. او قطعاً سلطنت ندارد فقط میتواند در اندیشه انسان رخنه کند. حالا با برانگیختن شهوت با پرخوری با... اینها در اندیشه اثر میگذارد. اگر شیطان بتواند در اندیشه ای رخنه کند و آن را منحرف کند کار اصلی را کرده و سالها مردم منحرف خواهند شد.

• وقتی این مطلب را فهمیدیم باید بدانیم که آنچه از سمت ما تولید می شود و در جریان است خیلی مراقبت میخواد و واقعا نمی شود به آن مطمئن بود.

جلسه سی و چهارم/ وضعیت ابلیس در برابر انسان (عداوت ابلیس نسبت به انسان) + (بحث موضوعی: علوم پایه و کاربردی در حوزه)

جلسه چهل و چهارم/ ۳۰ فروردین ۹۵/ وضعیت ابلیس در برابر انسان (عداوت ابلیس نسبت به انسان)

جلسه سی و نهم/ شناخت ابلیس (دستگاه ولایت ابلیس طولی است) + وضعیت ابلیس در برابر انسان (اغواء؛ هدف اصلی ابلیس (مقدمه و طرح بحث))

جلسه چهلم / ۲۱ فروردین ۹۵/ اغواء؛ هدف اصلی ابلیس (مفهوم اغواء)

جلسه چهل و یکم/ ۲۲ فروردین ۹۵/ اغواء؛ هدف اصلی ابلیس (تفاوت «رشد» و «هدایت») + سرمایه های انسانی برای مقابله با ابلیس

جلسه چهل و دوم / ۲۴ فروردین ۹۵/ اغواء؛ هدف اصلی ابلیس (بررسی آیات مربوط به اغواء)

جلسه چهل و سوم/ ۲۹ فروردین ۹۵/ اغواء؛ هدف اصلی ابلیس (بررسی آیات مربوط به اغواء)

جلسه چهل و ششم/ ۱۳ اردیبهشت ۹۵/ اغواء؛ هدف اصلی ابلیس (بررسی آیات مربوط به اغواء)

جلسه چهل و پنجم/ ۳۱ فروردین ۹۵/ وضعیت ابلیس در برابر انسان (راهکارهای شیطان برای اغواء(۱): اغفال)

جلسه چهل و هفتم/ ۱۴ اردیبهشت ۹۵/ وضعیت ابلیس در برابر انسان (راهکارهای شیطان برای اغواء(۲): تزئین فی الارض)

جلسه چهل و هشتم / ۱۸ اردیبهشت ۹۵/ راهکارهای شیطان برای اغواء(۳): تزئین فی الارض (تزئین حیات دنیا)

جلسه چهل و نهم/ ۱۹ اردیبهشت ۹۵ / راهکارهای شیطان برای اغواء(۴): تزئین فی الارض (تزئین حیات دنیا)

جلسه پنجاهم / ۲۰ اردیبهشت ۹۵ / راهکارهای شیطان برای اغواء (۲): تزئین فی الارض (تزئین حیات دنیا) + مطلوب ترین حالت انسان اغواء شده از منظر شیطان

جلسه پنجاه و یکم / ۲۱ اردیبهشت ۹۵ / وضعیت ابلیس در برابر انسان (طرح عملیاتی شیطان برای اغواء (۱): وسوسه)

جلسه پنجاه و دوم / ۲۵ اردیبهشت ۹۵ / طرح عملیاتی شیطان برای اغواء (۲): نسیان (مقدمه) + (بررسی آیات) + (راه مقابله)

جلسه پنجاه و سوم / ۲۶ اردیبهشت ۹۵ / طرح عملیاتی شیطان برای اغواء (۲): نسیان (مقدمه) + (شیطان سعی دارد چه چیزی را از یاد انسان ببرد؟)

جلسه پنجاه و چهارم / ۲۷ اردیبهشت ۹۵ / طرح عملیاتی شیطان برای اغواء (۲): نسیان (شیطان سعی دارد چه چیزی را از یاد انسان ببرد؟)

• وضعیت ابلیس در برابر انسان

▪ عداوت ابلیس نسبت به انسان و اقتضات آن

▪ حالا همین شیطان در برابر انسان کارش به عداوت کشید. دلیل این امر این بود که وسیله ی آزمایش شیطان، آدم بود. چون با سجده بر آدم آزموده شد و در این سجده، برتری انسان مشخص شد او نتوانست این برتری را قبول کند و سر به عداوت و حسادت با انسان برداشت.

حالا شیطان همین بیماری را میخواهد در جامعه انسانی تزریق کند: (کفر در ربوبیت / استکبار / فسق)

▪ نکته ای در معنای کفر: کفر در اینجا به معنی پنهان ماندن است. هر مقداری که حقیقت بر انسان پنهان بشود او کافر می شود. لذا ذو مراتب است. و همچنین می شود گفت که در برابر شکر است. چون شکر یعنی نعمت را که دیدی منعم را ببینی، ولی در کفر شما نعمت را می بینی لکن منعم را نمی بینی.

▪ وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ

(یوسف/۴۲)

- در عالم انسانی، امور را رب در اختیار دارد و تدبیر میکند. لذا حضرت یوسف ع هم فرموده که تو نزد پروردگارت و ربّت مرا یاد کن.
- فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ: این عبارت را به چند حالت می شود خواند. یکی این است که شیطان آن زندانی را فراموشاند که یاد کند نزد پروردگارش. یکی هم این است که شیطان ذکر ربش را از حضرت یوسف ع فراموشاند لذا چند سال بیشتر هم در زندان ماند.
- اگر معنای دوم را بپذیریم می شود گفت که شیطان اینقدر توان دارد که یاد رب را هم از دل یک نبی ببرد. البته قرآن لفظ غفلت را به کار نمی برد بلکه فراموشی را به کار می برد. به این دقت کنیم که چیزی که نسبت داده می شود نسیان است نه اغواء و اضلال. این اغواء و اضلال برای انبیاء مطرح نیست. این نسیان هم یک چیز انسانی است که بدون آن زندگی غیر ممکن می شود و اصلا دستور داریم به اینکه بدی های دیگران را فراموش کنید و خوبی های خود را فراموش کنید. این ویژگی باعث می شود که شیطان طمع کند که با استفاده از آن انبیاء را هم ولو آناتی از ربوبیت و توجه به آن منصرف کند. همین که باعث شود که جناب یوسف چند سال بیشتر در زندان بماند برای شیطان که در اوج عداوت است مطلوب و دوست داشتنی است.

این را هم دقت کنید که مسائل انبیاء را با مسائل خودمان مقایسه نکنیم. اگر این معنا را بپذیریم می شود گفت که ایشان در آن افق نبوی خودشان چند پله آمدند پایین. این اصلاً در سطحی است که برای ما قابل درک نیست. لذا با لغزشهای خودمان مقایسه نکنیم.

به هر حال در اینجا آنچه مهم این است که شیطان، به ذکر و یاد «رب» دستبرد زده است و میتوان گفت در اندیشه ی ایجاد کفر نسبت به ربوبیت بوده است.

- خدای متعال میخواهد دو مطلب را جا بیاندازد: ۱- ربوبیت خود ۲- عبودیت ما. از طرفی، نفس انسان و ابلیس میخواهند این دو مطلب را به هم بزنند. وقتی ما ربوبیت خدا را نشان ندهیم و عبودیت خود را برجسته نکنیم، به خاطر ساختار آفرینش و فطرت مان که در ظرف نیاز و احتیاج به رب است، کم کم یا خودمان را رب می بینیم یا دیگران را رب می بینیم و ربوبیت او را ناقص و مساله دار میباییم. چون باید کسی را رب بدانیم. شیطان در این فضا ورود میکند و خودش را محور نشان میدهد و ما را به بندگی خود میکشد و در این بندگی کردن چون در ذات دشمن ماست ما را به نابودی میکشاند. دستگاه شیطان اینطوری آتش حسادتش را نسبت به انسان روشن میکند.
- بحث ابلیس در همان ابتدای آفرینش انسان مطرح است. وقتی آفرینش تکمیل می شود و کار به گمراه گری ابلیس می رسد این دیگر اسمش می شود اغواء و از آنجا به بعد هم دیگر در مورد او گفته میشود «شیطان».

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ (۶۰) وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿۶۱﴾ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿۶۲﴾

- خدای متعال می فرماید که ای بنی آدم آیا با شما پیمان بستم که شیطان را نپرستید؟ اینکه این عهد چیست در میزان به خوبی پرداخته شده است. ولی اجمالاً میشود گفت: انسان به گونه ای آفریده شده که کمال مطلق را میخواهد و در او این گرایش به پرستش کمال مطلق نهفته است. جن و انس به گونه ای آفریده شده اند که برای بندگی او خلق شده اند. این عهد در متن سرشت انسان نهفته است. همان فطرت است. این عهد همان است که انسان به گونه ای سرشته شده که زیر بار دشمنش نمی رود و با او برخورد میکند.
- این عهد با آنچه در آیه الکرسی آمده «فمن يكفر بالطاغوت» هماهنگ است. یعنی به طاغوت باید کفر ورزید و به یک معنا این طاغوت همان شیطان است.
- این آیه نشان میدهد که یک جایی هست که بنی آدم شیطان را پرستش کرده اند. اینها از بنی آدم پذیرفته شده نیست.
- گام بعد از نهي از عبودیت شیطان این است که من را عبودیت کنید. این خودش یک عهد و پیمان ازلی در انسان است. این همان راه مستقیم است. که شما را به مقصد می رساند. یعنی ابتدا یک نفی داریم در این آیات و سپس یک اثبات.
- حالا اگر دقت کنید می بینید که در سمت شیطان دشمنی است. پایه دشمنی به دستگاه ابلیس برمیگردد. به عنوان یک نشانه از صراط مستقیم میتوان گفت که هر جا برای بنی آدم محل جوشش دشمنی است، آنجا دستگاه شیطان است. فرقی هم نمیکند که در اسلام باشد یا از یهود باشد یا از شرق و غرب. از سمت خدای

متعال دشمنی نمیجوشد. اگر همه بر صراط مستقیم حرکت کنند از صراط مستقیم دشمنی نمیجوشد. آنکه مثل مانعی بر سر صراط مستقیم ایستاده و دشمنی میکند او آغاز گر دشمنی است. پیامبر الهی رحمة للعالمین است. او دشمن کسی نیست. اگر کسی با او دشمنی کرد او آغاز گر دشمنی است. بلکه اگر کسی دشمنی کرد اینها در گام اول میخواهند دشمنی ها را رفع کنند. لذا در قرآن هم میگوید بیا بید ببینیم تا کجا حرفمان مشترک و یکی است، تا همان جا با هم بیا بیدیم! «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ»

- من هم اگر به گونه ای باشم که به سرعت از من دشمنی میجوشد این را باید بدانم که از سمت شیطان است.
- اگر کسی اهل بندگی خدا باشد پی در پی در او اسماء و صفات الهی ظهور میکند ولی اگر کسی بندگی شیطان را کرد او هم کم کم دچار همین مساله ی عداوت می شود و این عداوت در او ظهور میکند. او در ارتباط با انسان تنها نسبتی که گرفته عداوت است. لذا وقتی هم که من بندگی او را میکنم می شوم کانال و مجرای دشمنی او. لذا من با اینکه از بنی آدم هستم ولی نسبت به دیگران انسانها رنگ و بوی دشمن را میگیرم و ناسازگاری میکنم. لذا کسانی که در صراط مستقیم هستند خیرخواه بشر هستند و کسانی که در صراط مستقیم حرکت نمیکنند احساس دشمنی خواهند کرد با مردم. حالا ما هم وقتهایی حس میکنیم که با کسی دشمن هستیم و وقتهایی حس دوستی داریم. این نشانگر این است که جاهایی که حس عداوت داریم در جایی و بستری حرکت میکنیم که صراط مستقیم نیست ولی در جاهایی که حس رحمت داریم باید بدانیم که این می شود صراط مستقیم و مجرای صراط مستقیم است. خیلی ساده میبینیم که وقتی در فضای هیئت و روضه هستیم حالمان خوب است و مردم را دوست داریم ولی وقتی در دستگاه سیاسی هستیم همه اش تنفر و دشمنی است. این نشان میدهد که دستگاه سیاسی ما اساسا در فضای غیر صراط مستقیم و فضای شیطانی حرکت میکند بر خلاف دستگاه هیئت ما.

▪ بحث موضوعی: وضعیت علوم پایه و کاربردی (ربوبی) در حوزه علمیه

- عرصه ی قرآن، عرصه ی ربوبیت است. این را با قرائت آیات دقت داشته باشید. ما آمده ایم بحث را علمی و کتابی کرده ایم. اشکالی هم ندارد منتها باید دانست که این اصلا برای هدایت کافی نیست. در قرآن دائم نشانه های ربوبیت مطرح می شود و روی آن تأکید می شود. صبح مطرح می شود. فلق مطرح می شود. مراحل رشد انسان مطرح می شود. آوردن خورشید از سمت غرب مطرح می شود. و همین طور دائم نشانه های ربوبیت الهی مطرح می شود و روی آن تأکید می شود. ولی ما در فضای خودمان کاری کرده ایم که عرصه ی ربوبیت دچار خلل شود. شیطان هم در همین جا کارش را پیش میبرد. ما کاری کرده ایم که اگر هم به نشانه ای بر میخوریم باز با محوریت انسان کار را پیش میبریم. نه با محوریت ربوبیت الهی. میخواهیم عظمت انسان را ثابت کنیم نه رب انسان را. از زاویه ی انسان نگاه میکنیم نه از زاویه ی رب. مثلا خدای متعال خلقت انسان را طوری مطرح میکند که ربوبیت او مطرح شود. خلقت از خاک و سپس نطفه و سپس علقه و... این ها را همه را با نگاه ربوبی مطرح میکنند. ولی ما بر عکس می آوریم در فضای انسانی و با نگاههای خودمان تحلیل میکنیم و اینطوری به خواسته شیطان دامن می زنیم.

- امروز یکی از فرقه‌های ما با دنیای کفر این است که آنها در جای خوبی نشسته اند و دارند کار میکنند ولی ما در جای بدی نشسته ایم. آنها در مرکز ربوبیت نشسته اند و دائم حرف از اداره ی بشر و اداره ی جهان و... میزنند و ما را متاسفانه مشغول کرده اند به بحثهایی پیش از اینها و به همین خاطر دیگران احساس میکنند که شما چه ربطی به زندگی دارید؟ شما فقط بلدید غر بزیند و اشکال بگیرید. آنها همیشه برای زندگی حرف و برنامه دارند و ما برای آرمانها. و هر وقت هم که میخواهیم وارد افق اداره و زندگی شویم به ما کلی اشکال میکنند و میخواهند ما را در همان سطح فکر و آرمان و کتاب و ... نگه دارند. شما حجم کتاب ها و تراش ما را ببینید، در فضای مبانی و این چیزها بسیار پر رنگ و جدی ظاهر شده و همین که میخواهی یک قدم پایین بیایی و به علوم کاربردی و اداره کردن بررسی می بینی که عرصه خالی است، حتی برای فرد هم چیزی زیاد نداریم و عمدتاً سینه به سینه رسیده است. ولی آنها در اصل و مرکز زندگی وارد شده اند و اگر هم کار فکری کرده اند در بستر درگیری با اقتضائات اجرا و عمل بوده است. ما را همیشه در افق فکری و علمی نگه میدارند و اجازه نمیدهند که وارد عرصه عمل و زندگی شویم. الان اگر ما میتوانستیم کارآمدی ولایت فقیه را نشان بدهیم و با جنگ و تحریم و... برای ما مشکل درست نمیکردند دیگر اصلاً این همه بحثهای مبانی لازم نبود ولی اجازه نمیدهند. این تعبیر کارآمدی که امروز اصل دعواست، کاملاً بحث ربوبیتی است و از قدیم هم مشکل شیطان با خدا در همین جا بوده است و میگفته که تو کارآمد نیستی و مرا اغواء کردی و امروز هم دارد روی همین مانور میدهد. و جریان اسلام را ناکارآمد جلوه میدهد. و خودش را کارآمد جلوه میدهد.
- حرف ما تضعیف علوم پایه نیست. بحث ما این است که نباید در آنجا متوقف می شدیم باید اینها را پالایش و خلاصه میکردیم و فرصت را باز میکردیم تا به علوم کاربردی بپردازیم ولی نکردیم.

▪ اغواء؛ هدف اصلی ابلیس

• مقدمه و طرح بحث

- **وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (۱۰) وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۱۱) قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۱۲) قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (۱۳) قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۴) قَالَ إِنَّكَ مِنَ النَّظِيرِينَ (۱۵) قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (اعراف/ ۱۶)**

- آیه ۱۵ هم جمله ای موکد است یعنی قطعاً ابلیس مهلت داده شده و دستش باز است.
- در آیاتی که داشتیم میان خدای متعال و ابلیس گفتگویی شده و ابلیس مطلبی را به خدای متعال نسبت داده و مطلبی را به خودش. میگوید به خاطر اینکه مرا اغواء کردی من هم صراط مستقیم را بر آنها می بندم.

• قَالَ يَا ابْنِ آدَمَ إِنَّكَ عَلَىٰ الْأَرْضِ فَأَصْبِرْ وَلَا يُغْوِيَنَّكَ الْأَعْيُنُ وَلَا يُضِلَّكَ السَّجَادِينَ (۳۲) قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۳۳) قَالَ فَخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۳۴) وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ (۳۵) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۳۶) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۳۷) إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۳۸) قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (حجر/۴۰)

- در اینجا هم اغواء را هم به خود و هم به خدا نسبت میدهد و عباد مخلصین را هم استثنا میکند.
- اینکه شیطان تزیین را مطرح میکند به نظر میرسد همان راه و شیوه ی اغواء را مطرح میکند.

• قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۷۶) قَالَ فَخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۷۷) وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ (۷۸) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۷۹) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۸۰) إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۸۱) قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (ص/۸۳)

- به نظر می رسد کار اساسی که ابلیس پیش گرفته است اغواء است. در آن جایگاهی که بوده دیده و فکر کرده که خداوند او را اغواء کرده و حالا خودش میخواهد همین کار را بکند و همین خط را پیش ببرد.
- این اغواء در برابر ربوبیت مطرح می شود. یعنی شیطان رب را به ربوبیت مبیند و در مقابل ربوبیت او انسان را اغواء میکند.

- قبلا گفتیم که گویا اغواء این است که انسان را از مقصد باز بدارند ولی باید عمیق تر به این بحث بپردازیم. باید ببینیم بین خدای متعال و ابلیس و شیطان (هر موجود شر رساننده ای به انسان) کار چطور شد و گمراهی از کجا شروع شد و احتمال میدهیم که خط گمراهی که ابلیس بنیاد نهاده همان خطی باشد که بین خودش و خدای متعال گذشت.
- باید دقیق تر فرق بین ضلالت و بحث اغواء روشن شود. قرآن ضلالت را بیشتر به کار میبرد ولی ما باید ببینیم که شروع حرکت گمراهی از کجاست؟ از ضلالت یا اغواء؟
- اگر اغواء روشن شود آن وقت هر چه که قرآن در مورد دستگاه شیطان بحث کرده است باید ذیل اغواء قرار بگیرد. مثل هدایت که وقتی شما فهمیدید که عام ترین مساله هدایت است پس هر چیزی از ناحیه ی حضرت حق باید ذیل هدایت قرار بگیرد. حتی هر حکم جزئی فقهی. اگر مبنای یک انسان یا یک حکومت اغواء باشد دیگر مهم نیست که حتی کارهای خوبی هم انجام شود کارهای خوب هم در همان دستگاه کلی اغواء قرار میگیرند و جهت کلی شان همان خواهد بود و اصلا اهمیتی نخواهند داشت. ولی مثلا در عالم ایمان و هدایت ممکن است یک انار خوردن در صبح جمعه اثر خود را بگذارد ولی اگر کسی در عالم کفر باشد دیگر چه فرقی میکند که انار صبح جمعه را بخورد یا نخورد؟ اگر این کار در دستگاه هدایت قرار میگرفت یک کار

کوچک هم به کارهای بزرگ و هدایت الهی متصل می شود ولی اگر این کار در دستگاه ضلالت بود کمک میکند به دستگاه ضلالت. لذا این افعال کوچک به جهت کلی شان متصل می شوند و همان رنگ و همان جهت را میگیرند.

• معنا و مفهوم «اغواء»

- تذکر: علامه ذیل آیه الکرسی کمی به بحث اغواء می پردازند و می فرمایند که در گذشته این بحث را داشته ایم. ولی ما نتوانستیم این بحث را پیدا کنیم. ولی آنچه در همین جا مطرح کرده اند را بیان میکنیم:
- علامه ۴ لفظ را مطرح میکنند: ۱- رشد ۲- هدایت ۳- غوایت ۴- ضلالت. میفرمایند رشد در برابر غی است و هدایت در برابر ضلالت است. دلیلشان هم آیه ی «قد تبین الرشد من الغی» است. بعد می آیند معنای ساده ای میکنند و هر یک را با مقابلهش معنا میکنند.
- غی را می فرمایند هو العدول مع نسیان الغایة. و ضلالت را می فرمایند هو العدول عن الطريق مع ذکر الغایة و المقصد. در فارسی ما همه را گمراهی معنا میکنیم ولی تفاوت اینها با همدیگر در این است که در ضلالت، مقصد فراموش نشده است ولی در غوایت مقصد فراموش شده است. با توجه به این معانی ضال یعنی کسی که از مقصد بازمانده است چون از راه خارج شده منتها مقصد را هم فراموش نکرده ولی در غوایت مقصد فراموش می شود. این دو از نظر مفهومی تفاوت دارد ولی از نظر مصداقی یک چیز هستند.
- رشد و هدایت هم از نظر مصداقی یک چیز هستند. هدایت یعنی کسی را که نسبت به مقصد هشیار است در راه صحیح قرار دهیم و پیش ببریم. رشد هم یعنی کسی که مقصد را فراموش کرده مقصد را به آن یادآوری کنیم. ترجمه ی نزدیک شاید پیشرفت باشد. ارشاد یعنی شناساندن مقصد و یادآوری آن به طوری که مقصد را فراموش نکند و در نتیجه از راهش هم باز نماند. یعنی در رشد همان تعریف غوایت، متغی می شود و در هدایت همان تعریف ضلالت، منفی می شود. [یعنی باید تقیض بگیری از آن تعریفها]
- حالا شیطان کارش چیست؟ اغواء. یعنی کاری میکند که مقصد و غایت فراموش شود. الالقاء فی الغی. اگر انسانها مقصد را فراموش کنند از طریق آن هم عدول میکنند. اگر اغواء ممکن نشد تلاش میکند که با وجود به یاد داشتن مقصد از راه عدول کند و راه را گم کند.

• المیزان، ج ۲، ص: ۳۴۲

[سورة البقرة (۲): الآيات ۲۵۶ الى ۲۵۷]

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ
الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۵۶) اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ
الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ (۲۵۷)

[بیان] [فی نفی الإكراه فی الدین.]

قوله تعالى: **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ، الْإِكْرَاهُ** هو الإِجبار و الحمل على الفعل من غير رضى، و **الرُّشْدُ** بالضم و الضمتين: إصابة وجه الأمر و محجّة الطريق و يقابله الغي، فهما أعم من الهدى و الضلال، فإنهما إصابة الطريق الموصل و عدمها على ما قيل، و الظاهر أن استعمال الرشد فى إصابة محجّة الطريق من باب الانطباق على المصداق، فإن إصابة وجه الأمر من سألک الطريق أن يركب المحجّة و سواء السبيل، فلزومه الطريق من مصاديق إصابة وجه الأمر، فالحق أن معنى الرشد و الهدى معنيان مختلفان ينطبق أحدهما بعناية خاصة على مصاديق الآخر و هو ظاهر، قال تعالى: **«فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا»** النساء- ٦ و قال تعالى: **«وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ»**: الأنبياء- ٥١، و كذلك القول فى الغي و الضلال، و لذلك ذكرنا سابقا: أن **الضلال** هو العدول عن الطريق مع ذكر الغاية و المقصد، و **الغى** هو العدول مع نسيان الغاية فلا يدرى الإنسان الغوى ما ذا يريد و ما ذا يقصد.

- شیطان یا ابلیس در ربوبیت حق گمشده و اعتراضش هم به همین است. چون مقصد ربوبیت بود و به همین خاطر تلاش میکند که انسانها هم مقصد را فراموش کنند و از یاد ببرند که خداوند است که همان ربشان است. یعنی این نسبت اغوا دادن به خدای متعال به معنی این است که از مقصد بازماند و این بازماندن را به خدا نسبت داد. منتها خدای متعال می فرماید که این به خودش بر میگردد و انانیت او همان بازماندن از مقصد است و خدا کاری علیه او انجام نداده است.

قبلا گفتیم که مقصد ربوبیت است **«وَأَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى (النجم/٤٢)»** و راه هم صراط مستقیم است که همان بندگی باشد. حالا میگوییم غوایت این است که کسی ربوبیت حق را فراموش کند و در نتیجه باز بماند و ضلالت این است که انسانها از بندگی باز بمانند. حالا شیطان میخواهد انسانها را از مقصد که همان ربوبیت باشد باز بدارد و نتیجه ی این مطلب این می شود که از صراط مستقیم هم باز میمانند یعنی میخواهد همان بلایی که سر خودش آمد را سر انسانها بیاورد. از آن طرف هم که گفتیم قرآن این همه به ربوبیت دامن می زند شاید جهتش این است که ابلیس آنچه را که هدف گرفته فراموش کردن مقصد و غایت است که همان ربوبیت باشد. خدای متعال اینجا کمکی که میکند همان یادآوری مقصد است که مقصد همان رب متعال است. یک چیز دیگر هم قرآن به آن مفصل می پردازد همین عبودیت است. که اگر انسان مقصد را هم بشناسد ولی راه را درست نرود نتیجه اش گمراهی و نرسیدن به مقصد است. شیطان هم به این نقطه زیاد حمله میکند. در همان درگیری اول بین حضرت آدم و ابلیس، می آید کاری میکند که تصویر درست از رب را آنها فراموش کنند و در مورد آن دچار اشتباه شوند. او طمع دارد که بین انسان و رب را خراب کند و انسان را در این نقطه دچار مشکل کند.

دقت کنید که ابلیس مساله را سر ربوبیت می برد ولی اینکه روی زمین چه طرحی را پیشنهاد میکند حرف دیگری است. مثلا در مورد حضرت آدم ایشان را دچار نسیان نسبت به ربوبیت کرد و پیشنهاد اکل آن میوه را داد.

- پس به طور خلاصه می شود گفت: غوایت، یعنی فراموشی ربوبیت حق و گمگشته شدن که منتهی به هلاک و نابودی می شود و ضلالت هم یعنی فراموش کردن صراط مستقیم و راه راست و در نتیجه هلاک شدن.

• نکته ای درباره تفاوت معنایی «رشد» و «هدایت»

- کلمه ی رشد لازم است و کلمه ی هدایت متعدی است. رشد صفت انسانها است. «أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ».
- ولی هدایت صفت خدای متعال است. مثلا میفرماید: والله هو الهادی. البته ائمه هم من باب اینکه این صفت در آنها بروز میکند هادی هستند .
- در قرآن خیلی به رشد پرداخته نشده است. یعنی مثلا دستگاه الهی با صیغه ارشاد استفاده نشده است. یعنی رشد به معنای ضد اغواء خیلی مطرح نشده است. خدای متعال با ادبیات هدایت در مقابل اغواء ورود کرده است.
- گفتیم که تفاوت غوایت و ضلالت این است که هر دو عدول از طریق هستند منتها یکی همراه با فراموش مقصد است و یکی بدون فراموشی مقصد. شیطان هم گفتیم که در مرتبه اول مقصد را از یاد می برد و در مرتبه دوم راه را از یاد اینها می برد.
- از سمت خدای متعال هم اینها به هم منطبق می شوند. یعنی خدای متعال هم میخواهد اینها رشد یافته شوند یعنی مقصد را بشناسند و هم هدایت یافته (یعنی در طریق باشند). یعنی وقتی خدای متعال دستگاه هدایت را به راه می اندازد از سمت دیگر، انسانها هم به رشد می رسند. برای هدایت در گام اول باید مقصد فطری و طبیعی را تبیین کند و در گام دوم انسان را به راه بیاورد. لذا قرآن صحنه ی هدایت را ترسیم میکند نه صحنه ی ارشاد.
- پس دستگاه ابلیس می شود دستگاه اغواء و اضلال و دستگاه خدای متعال می شود دستگاه هدایت؛ و با برپایی دستگاه هدایت از طرف انسان هم رشد رخ میدهد. یعنی رشد انسانی از رهگذر هدایت حاصل می شود و اگر دستگاه هدایت برپا شود انسان بی در پی به سوی مقصد خود حرکت میابد و این همان رشد است.
- اگر ابلیس کارش را در دستگاه خود ابتداءً و با قوت بیشتر در باب اغواء انجام میدهد و سعی میکند مقصد را از یاد ببرد، در مقابل دستگاه هدایت هم در ابتدا مقصد را می نمایاند و او را به مقصد صحیح رهنمون می شود. راه یابی و ارائه ی راه هم در دستگاه هدایت و دستگاه ضلالت با هم تقابل و تعارض دارند. اگر هم کسی مومن باشد و مقاصد الهی را بشناسد و باور کرده باشد باز خطوات شیطان مطرح می شود که این خطوات در نهایت منجر به اضلال می شود و اضلال هم در نهایت منجر به تردید در مقصد و اعتقادات انسان می شود. لذا شما میبینید که فردی که نماز شب میخواند اگر از این خطوات پیروی کند کم کم به جایی می رسد که اعتقادات را هم منکر می شود.
- از طرفی هم میبینیم که ما مرتب در زندگی هدایت می خواهیم از خداوند. اگر هدایت الهی نباشد انسان با سرمایه خودش به سرانجام نمی رسد. از آیاتی که در باب ابلیس هم هست روشن می شود که تنها مخلصین استثناء میشوند.

• بررسی آیات مربوط به اغواء

- گفتیم کاری که ابلیس میکند اغواء است. در اینجا میخواهیم یک دور آیات اغواء را بازبینی کنیم:

• قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْخَالِصِينَ (ص/۸۳)

- می بینیم که مخلصین از دسترس ابلیس خارج هستند. این خودش نکته ی مهمی است. مرحوم علامه در اینجا حرفهای مهمی دارند. عباد مخلص یعنی کسانی که خالص و ناب شده اند. اگر اینها «عباد» مخلص هستند یعنی در عبودیتشان خالص شده اند؛ خلوص در عبودیت یعنی اینها کسانی هستند که در وجودشان چیزی جز رب حضور ندارد. همه ی هستی شان رب است. رب بر آنها غالب است. این آدم اصلا امکان ندارد که اغواء شوند چراکه اینها به هیچ وجه ممکن نیست که هدف را فراموش کنند. اینها کسانی هستند که از اساس با هدف یکی شده اند .

ظاهرا ابلیس میدانسته که نوع آفرینش اهل بیت و انبیاء اینطور است که اغواء و گمراهی در آنها راهی ندارد. آنها طوری هستند که وجودشان سرشار از خداست و اینها در ابلیس هم خدا را می بینند! لذا او با همه ی این تأکیداتی که دارد اینها را استثناء میکند.

آن عباد مخلص در مصداق همان انبیاء و بعد اوصیاء انبیاء هستند که خودشان را هم صراط مستقیم معرفی کرده اند و این به خاطر این است که اینها حقیقتشان از غیر خدا خالی شده است. لذا به این معنا خود اینها راه هستند. چراکه صراط مستقیم همان بندگی است. و اینها هم بنده مخلص هستند.

- **قَالَ فَمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۶) ثُمَّ لَا يَمِيَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (اعراف/۱۷)**

- ابلیس مثل یک راه بند عمل میکند. میگوید من بر سر این راه نشسته ام و پاکار اغواء کردن اینها هستم. این راه مستقیمی که تو برای اینها تصویر کرده ای من بندگان تو را از این راه خارج میکنم. لذا وجود صراط و اصل صراط را دست اندازی نمیکند و قبول میکنند. و این به معنای همان است که گفتیم صراط همان عباد مخلص هستند.

این صحنه مثل صحنه ی رودخانه ای است که خرسی در کنار آن نشسته و ماهی هایی که دستش برسد را بیرون می اندازد.

- **قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (حجر/۴۰)**

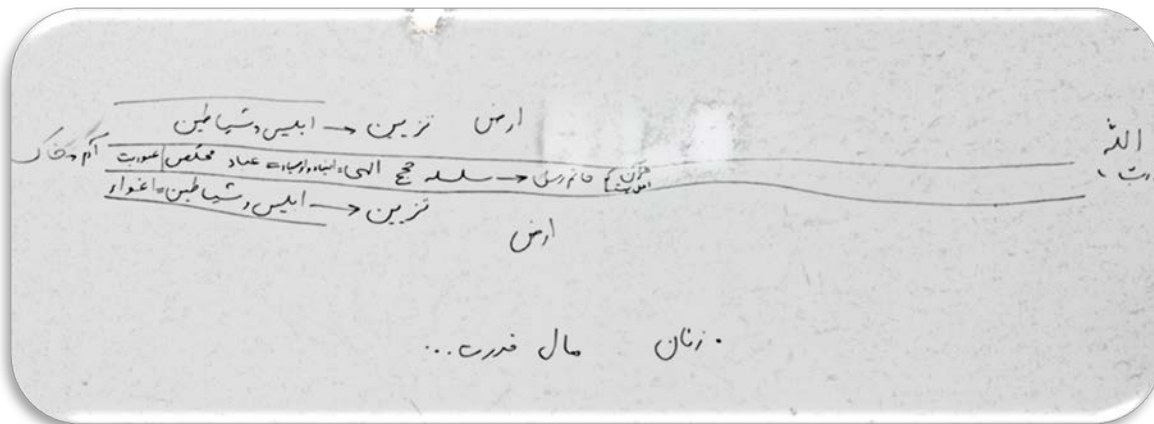
- اینجا با تأکید این نکته را بیان میکند که قطعا من اینها را اغواء خواهم کرد.

- بنابراین ما در زندگی انسان که نگاه میکنیم این نکات را میابیم:

- دستگاه شیطان دستگاه اغواء است. یعنی میخواهد با فراموشاندن مقصد آدم را از راه به در بکند.
- جایگاهی که برای خودش دیده است نشستن بر صراط مستقیم است. هر تفسیری که برای صراط داشته باشید که باید مصداقی روی کره زمین داشته باشد هر چه باشد شیطان بر همان نشسته است و آن راه خودش باز است ولی شیطان در کنارش نشسته است و بیرون آن راه مال ابلیس است.
- عباد مخلص خودشان مصداق حقیقی صراط هستند روی کره زمین. لذا اصل درگیری شیطان روی کره زمین با این عباد مخلص است چراکه اینها مصداق حقیقی صراط هستند. تمام تلاش ابلیس این

است که این دو (قرآن و عترت) از جامعه بشری محو باشند یا اگر هستند در حداقل کارکردشان بمانند.

- راهبرد ابلیس برای این کار تزیین است. او در فطرت نمیتواند تصرف کند ولی می تواند تزیین کند. یعنی کاری میکند که مثلاً زن یا مال یا قدرت یا... بویی از رب داشته باشد. تلاشش را میکند تا این اتفاق بیافتد. انسان وقتی رسید می فهمد که اشتباه کرده ولی آن وقت دیگر کار از کار گذشته است. مثل می فهمد که این زیبایی یا قدرت حقیقی نیست ولی شیطان هم رها نمیکند و چیز دیگری را نشان او میدهد. یا مثلاً با انس و عادت او را در همین جا نگه میدارد.
 - البته به تصریح قرآن اگر کسانی به اغواء گرفتار شدند اینها تحت ولایت و سلطنت ابلیس در می آیند.
- إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (حجر/۴۲) حالا باید دید آیا ضالین هم همینطور می شوند و تحت سلطه و ولایت شیطان وارد می شوند یا نه؟
- در آیات دیگر بعداً تزیین باز می شود و حقیقتش روشن تر می شود. احتمالاً باید در ادامه بحث تزیین را باز کنیم.



- در دستگاه شیطان میتوان دید که بحث اغواء فقط به ابلیس نسبت داده شده و آن را هم خودش به خودش نسبت داده نه خدا به او. یعنی بحث اغواء به شیطان یا مستکبرین یا... نسبت داده نشده است.
- خداوند متعال در برابر این اغواء، هدایت را به خودش نسبت میدهد و در مورد انسانها «هدایت الی الرشد» مطرح است.

• قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (۱) يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا (جن/۲)

- قرآن در سه مرتبه وجودی ابا و استکبار و فسق را به شیطان نسبت میدهد.
- کفر، در حقیقت خود همان باز ماندن از غایت و مقصد و حجاب افتادن بر غایت و مقصد است.
- استکبار در برابر عبودیت است. استکبر یعنی بندگی نکرد و خود را بزرگ گرفت به خاطر اینکه خود را دید نه الله را. از این راه باز مانده و در نتیجه دچار فسق و آلودگی شده است.

- او وقتی نگاه میکند میگوید خدا این بلا را به سرش آورد که امر به سجده شد و برایش مشکل درست شد. منتها درست نفهمیده، کار از سمت خدا هدایت و هدایت گری بوده منتها این هدایت را نپذیرفته و خود بین و خودپرست شده است. یعنی چون خودش دچار گم کردن مقصد شده فکر میکند که خدا او را اغوا کرده است. این نشان میدهد که انسان یا هر آفریده ای آن گونه که هست می بیند. یعنی حقایق را همانطور که خودش هست می بیند.

- بعد هم دستور کار را اغواء قرار داده است. خود او کار را طوری چیده که آدمها از مقصد باز بمانند و کم کم به فسق و آلودگی ها دچار شوند.

- در مقابل خدای متعال به این قرآن نسبت میدهد که این قرآن دستگاه رشدی پدید می آورد که موجب هدایت آدمها می شود. لذا این دسته از جنیان هم گفتند که ما هم به این قرآن ایمان می آوریم.

- **وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (بقره/۱۸۶)**

- این رشد مقصد دعا و استجابت الهی است.

- آدم به ذهنش می آید که انگار خداوند ذوق زده می شود. این حرکت فطری و طبیعی بنده است که بی شناخت مقصد و غایت خودش است. ذوق زدگی از این جهت است که به جای اینکه بگوید: قل فانی قریب خودش مستقیما میگوید فانی قریب.

- اگر اینجور نگاه کنیم میتوانیم بگوییم هر کاری که شیطان میکند بسط همین اغواء است. بحث استکبار، بحث فسق و... اینها همه بسط اغواء است. کما اینکه همه ی آنچه خداوند متعال انجام میدهد بسط توحید است. حالا اگر بخواهیم سطح بحث را پایین تر بیاوریم و جایگاه ابلیس را روشن تر کنیم باید بگوییم که جایگاه ابلیس اینجاست که همانجا که بحث هدایت انسان مطرح می شود در همان بزنگاه و در متن عالم آفرینش، دستگاه اغواء برپا می شود. در نهایت خدای متعال غلبه میکند ولی بساط اغواء همپایی میکند با بساط هدایت یعنی در طول راه اینها همپا هستند هر چند در نهایت دستگاه هدایت غالب می شود.

پس می شود گفت که هر چه در مورد شیطان دنبال میکنیم ذیل بحث اغواء است. منتها مثل بحثهای توحیدی می شود یعنی همه جا اغواء هست. جوهره کار این است که انسان را از مقاصدش باز بدارند.

نسبت ما با خداوند متعال طولی است لذا جدایی رخ نمیدهد لذا زمینه انکار فراهم نمی شود، یعنی وقتی من خودم در یک چیزی هستم مگر میتوانم آن را انکار کنم. همین قضیه در مورد ابلیس هم هست. ابلیس هم یک دستگاه طولی برپا میکند. و دستگاه اغواء ذیل او شکل میگیرد. یعنی مثلا در عرصه ی فکر، در یک وقتی یک نفر ممکن است فکر کند و واقعا هم خودش فکر کند ولی فکرش از طرف شیطان باشد. چون در طول شیطان است. همانطور که «مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» همین در مورد ابلیس هم هست.

مثلا در بحثهای اقتصادی می بینی که در برخی دیدگاههای اقتصادی، مبانی و نظرات و برنامه ها، طوری طراحی شده که غایت و مقصدش همین اغواء گری است؛ یعنی انسان را از مقصد باز میدارند. این جور که

نگاه کنیم گاهی خود افراد هم نمی دانند که به کجا دارند می روند ولی چون در دستگاه شیطان است یا در دستگاه هدایت است به همان سمت هم می رود.

اضلال هم به قرآن و خدا نسبت داده شده، تکوینا خداست که اضلال میکند، خداست که شیطان ها را ارسال میکند «الْمُتَرَاتِنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَسُّمُ الْأَنْبَاءِ (مریم/۸۳)» (و... ولی عملا یعنی در عالم تشریح شیطان است که اراده اش بر این تعلق میگیرد که اغواء کند مثل یک انسانی که اراده میکند که ظلم کند. تکوینا خدا دارد میکند ولی تشریعا او دارد مرتکب می شود.

اینکه همین دستگاه شیطان و همه ی بحثیهایی که در دستگاه اغوا گرانه ی او طرح می شود در طول خدا و همه ذیل رب است خللی در ربوبیت رب ایجاد نمی کند. دستگاه ابلیس طوری است که از خود او به بعد دیگر انانیت مطرح می شود. او خودش مانع می شود و از آنجا به بعد دیگر می شود در طول ابلیس.

- بنابراین به عالم آفرینش که نگاه میکنیم در متن عالم آفرینش دو جریان داریم: ۱- جریان هدایت به رشد ۲- جریان اغواء

- گفتیم که شیطان قسم به اغواء گری خورده و راهکار آن در زمین را هم تزیین قرار داده است.
- همچنین عرض شد که رشد در برابر اغواء است. یعنی انسان رشید و رشد یافته انسانی است که مقصد را شناخته و به آن رسیده است.

- در بعضی آیات دیده می شود که اغواء به خداوند و به انسانها هم نسبت داده شده است:

- قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۲) قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۳۳) وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَرْضَ أَنْ أَصْحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (هود/۳۴)

- دقت کنید که در این آیه حضرت به رب، اغواء را نسبت میدهد. اگر یادتان باشد ابلیس هم میگفت:

«رَبِّ بِمَا أُغْوَيْتَنِي». به نظر میرسد این نسبت دادن اغواء به رب از این جهت است که تکوینا انسان

دارد به سمت رب خودش باز میگردد چه بخواهد و چه نخواهد، منتها اگر از راه درست بازگشت نکند در واقع بازگشتی از صراط مستقیم نداشته است و این نتیجه ی اغواء شدن است .

ابلیس و دستگاه ابلیس همه مجرای اغواء و اضلال خدا هستند. خداوند اضلال را هم به خودش

نسبت داده است. منتها این اغواگری و اضلال در جایی است که موجود مختاری در میان باشد. لذا

چون مجرا اختیار و اراده است هم می شود به خدا نسبت داد هم به آن فاعل قریب و هم میتوان به

فاعلهای انسانی روی زمین نسبت داد و گفت مثلا اینها اغواء گر هستند. لذا می شود گفت که خداوند

هم اغوا گر است منتها به واسطه ابلیس و به واسطه اختیار خود موجودات مختار. ولی خداوند این را

به عنوان نام خودش بر نمیگزیند یعنی به خودش غاوی یا مضل نمیگوید.

یک نکته این است که دستگاه ابلیس طولی است. او را موجودی در عرض دستگاه خودش حساب

نکنیم. فرشتگان و ابلیس در یک سطح هستند و همه ی موجودات ذیل اینها هستند و در طول اینها

هستند. لذا به نوعی بین ابلیس و ملائک هم نوعی درگیری برقرار است. فرشتگاه دستگاه هدایت الهی را شکل میدهند ولی او و جنودش دستگاه ضلالت و اغواء هستند. یعنی ابلیس هم مستقل از خدا نمیتواند اغواء گری کند و آن آیه ای که در آن اجازه میگردد بر این معنا هم دلالت میکند «قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۴) قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ (اعراف/۱۵)» اینکه می فرماید که تو از منظرین هستی بر همین معنا دلالت دارد.

• وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (طه/۱۲۱)

• این آیه هم آمده در مورد نسبت غوایت به انسان. این هم باز مربوط به عالم ربوبیت است. چراکه بستر ربوبیت همین امر و نهی های الهی است. و اینجا هم مساله، عدم اطاعت از یک نهی بوده است.

• وَلَا تُحْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ (۸۷) يَوْمَ لَا يُنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ (۸۸) إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۹) وَ أُرْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ (۹۰) وَبُرُزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ (۹۱) وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۹۲) مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْصُرُونَ (۹۳) فَكَبَّوْا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ (۹۴) وَجُنُودِ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ (۹۵)

• این آیات هم در بستر ربوبیت است. و از سمت انسان عبودیت است. آنهایی که بهشتی می شوند قلب سلیم دارند و آنهایی هم که جهنمی می شوند مشکلشان این است که داشته اند چیزهای دیگری را عبودیت میکرده اند طبق آیه ۹۲. یعنی همه انسانها دارند عبودیت میکنند منتها برخی الله را و برخی هر چیز دیگری من دون الله را.

• قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَحْتَصِمُونَ (۹۶) تَاللَّهِ إِنَّ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۹۷) إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۹۸) وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْأَجْرُمُونَ (شعراء/۹۹)

• ببینید اینجا هم باز بحث ربوبیت و عبودیت است. لذا این مساله قطعی است که انسان عبودیت میکند. مشکلی که ایجاد می شود که هم برای ابلیس ایجاد شد و هم او برای دیگران ایجاد میکند این است که چیزی را برابر پروردگار عالم میکند. او خودش را برابر با پروردگار کرد و سجده نکرد و گفت «انا خیر منه». و برای اغواء کردن انسانها هم همین کار را پیش میبرد. این سرچشمه ی اغواء است. این تسویه و چیزی یا چیزهایی را به جای رب جا زدن ریشه و سرچشمه ی اغواء است.

• از آن طرف هم انسان چون با عالم طبیعت درگیر است چشم یکتا بین او ضعیف است و هم خود بینی دارد و هم دگر بینی و از غیب عالم غفلت میکند. لذا از خدا غافل می شود.

• وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ (۶۹) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ (۷۰) قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُهَا عَاكِفِينَ (۷۱) قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ (۷۲) أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضُرُّونَ (۷۳) قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (۷۴) قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۷۵) أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ (۷۶)

فَانَّهُمْ عَدُوِّيْ اِلَّا رَبُّ الْعَالَمِيْنَ (۷۷) الَّذِي خَلَقَنِيْ فَهُوَ يَهْدِيْنِيْ (۷۸) وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِيْ وَيَسْقِيْنِيْ
 (۷۹) وَاِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِيْنِيْ (۸۰) وَالَّذِي يُمَيِّنِيْ ثُمَّ يُجْبِيْنِيْ (۸۱) وَالَّذِي اَطْمَعُنْ اَنْ يَّعْفِرَ لِيْ
 خَطِيئَتِيْ يَوْمَ الدِّيْنِ (شعراء/ ۸۲)

- اینجا هم حضرت ابراهیم ع می آیند و با همان صفات رب کار را پیش میبرند. همان رازقیت و شفا و اماته و احیاء و ... اینها به خاطر این است که هر که را انسان واجد این صفات گرفت او را عبودیت میکند. گاهی یک پزشک را! گاهی یک معلم را! و...

• مطلوب ترین حالت انسان اغواء شده از منظر شیطان

- حالا شیطان که گفته بود «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (ص/ ۸۲)» [بهترین] تدبیرش برای اغواء چیست؟
- ما می فهمیم که برای او حتی یک نفر هم مهم است. مهم است که حتی یک نفر هم هدایت نشود و همه گمراه شوند.
 از فرد که جلوتر برویم می شود خاندان و خانواده را تصور کرد. اگر یک خانواده اغواء شود دیگر خود به خود در راه ابلیس بچه تربیت میکند و می شود مثلا آل ابوسفیان!
 بعد از این می شود تصور کرد که اگر ابلیس برجستگی از بنی آدم را اغواء کند کارش خیلی بهتر پیش می رود. این برجستگان میتوانند سلاطین باشند، دانشمندان باشند و...
 فرض دیگری که می شود کرد این است که این اغواء گری ها در یک قوم باشد. یک قوم ظرفیتش خیلی بیشتر است. یک قوم سرزمین دارد، ساختار اجتماعی دارد و افراد پایدار و سنتهای پایداری دارد که به قدر یک تاریخ میتواند امتداد پیدا کند. حالا اگر آن قوم یک قوم برجسته و برگزیده باشد خیلی کارش پیش می افتد.
 شاید از این اگر بخواهیم جلوتر برویم اینطور می شود که یک نظامی و یک سلطنت جامع و جهانی بتواند پدید بیاورد. نظامی که ساختارهای محکمی دارد که حتی اگر افراد هم جابه جا شوند این نظام و ساختارها جابه جا نشود و ابلیس محکم سر جایش بماند و دستگاهش سر جایش بماند.
 ما متأسفانه نگاهمان فردی شده است و هر وقت حرف ابلیس می شود ما در همین سطح فردی می فهمیم مطالب را. در حالی که مطلب پیشرفته تر و گسترده تر است.
 اگر ابلیس مثلا بخواهد جامعه ما را منحرف کند، چه راهی بهتر است از اینکه مثلا حوزه ی ما را منحرف کند! چه چیزی بهتر از این؟! اگر بتواند اندیشه ی جدایی دین از سیاست را در حوزه جا بیاندازد آیا این خطرناک تر است یا مثلا روسری هایی که دارند عقب می روند و حتی مثلا به زنا می انجامند؟ قطعاً اینجا مهم است. این ها نقاط برجسته هستند. اینها باید به جد پیگیری شوند. حالا ابلیس سر ما را گرم میکند با توده ها! ما به فردفردها و توده ها پیش می رویم در حالی که فردها و رفتارهای جزئی مساله اول ابلیس نیست. مساله ی

اول او سرچشمه هاست و اینکه بنیانهایی بگذارد که از آنها گمراهی بجوشد. شما ببینید پیامبر وقتی وارد مدینه شد به جای اینکه فرد فرد کار کند رفت سراغ یک ساختار اجتماعی که اگر آن می آمد کار خیلی جلوتر می رفت و آن هم قبیله بود و پیامبر در مدینه موفق شد. منتها حضرت رسول ص در سطح قوم موفق نشد و قومش نتوانستند پای کار او بیایند و ولایت او را هم زمین زدند. چون سنن الهی اینطور است که اراده ی قوم غالب است. اگر اراده ی قوم خلاف اراده ی رسول الله هم باشد اراده ی قوم غالب خواهد بود. شما ببینید در کشور ما، از لحاظ رهبری، نسبت به رسول خدا خیلی افت کرده ایم، ولی چون مردمی و قومی هستند که میتوانند و میخواهند کار دین را پیش ببرند اینجا کار پیش میرود ولی اگر همین جا هم مردم نخواهند باز اراده ی آنها غالب می شود. این سنت الهی است.

▪ راهکارهای شیطان برای اغواء (۱): اغفال

• وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنَّا تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (۱۷۲) أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ (۱۷۳) وَكَذَلِكَ نَقُصُّ الْأَيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (اعراف/ ۱۷۴)

- در تفسیر این آیه خیلی اختلاف شده است. علامه می فرمایند که این مربوط به فطرت انسان است و حرفش این است که انسان به گونه ای آفریده شده که رب خودش را می شناسد و میداند که بدون آن رب به جایی نمیرسد و بحثهایی از این دست که قبلا داشته ایم.
- در قرآن به بحث غفلت بسیار مفصل پرداخته شده است. این غفلت کاملا با اغواء همراه است. در مورد اغواء گفتیم که انسان از مقصد باز میماند. در مورد غفلت هم همینطور است. در آیه می فرماید که در عین حال که انسان شهود کرده که رب دارد ولی باز هم در دنیا که می آید که عالم حجاب است و عالم غفلت، نتیجه اش می شود اینکه انسان در این امر هم غفلت میکند.
- آیه ۱۷۳ هم یک بستری از غفلت را بیان میکند که همان پیوندهای اجتماعی است و موجب می شود که انسان مقصد را درست نشناسد و درست حرکت نکند.
- در آخر هم می فرماید ما این آیات را اینطور تفصیل میدهیم به این امید که اینها برگردند به آن سرشت و فطرت خودشان.

• وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَاسْلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ (۱۷۵) وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَرَكَهٗ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (آل عمران/ ۱۷۶)

- غفلت موجب می شود که این بنده خدا کارش به نابودی منجر شود.
- یکی از ابزارهای شیطان، همین غفلت است. هر جا بستر نسبت به واقعیات غفلت زایی هست این از سمت شیطان و دستگاهی شیطانی است. در مقابل، دستگاه حق تلاشش بر این است که انسان را آگاه کند. اگر هم

جایی امر به غفلت شده در واقع تغافل است نه غفلت و این هم از این جهت است که شما متوجه یک واقعیتی شده ای و به خاطر مصالحی طوری وانمود میکنی که گویی مساله ای نبوده است.

- غفلت، دستگاه ابلیس است که می تواند دانشها را هم در بر بگیرد. یعنی دانش، هر چه باشد، دانش دین، دانش طبیعت و... هر چه باشد از جنس دنیایی است و خود آن هم میتواند دستگاه غفلت شود.
- نسیان هم از کارهای شیطان است ولی کار اصلی او همان غفلت است نه نسیان. ممکن است همین ویژگی نسیان باشد که بستر غفلت را فراهم میکند ولی خط ابلیس این نیست. خط ابلیس غفلت است. نسیان دو سویه است یعنی هم ابزار هدایت است و هم ابزار اغواء.
- قرآن در برابر غفلت، ذکر و تذکر را قرار میدهد. غفلت را در قرآن پیگیری کنید.

• **سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا لَا يُؤْمِنُوْنَ بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (۱۴۶) وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبَطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (اعراف/۱۴۷)**

- منظور از لفظ آیه همان نشانه است و معنای آن روشن است. بعضی چیزها به حقیقتشان نشانه هستند و بعضی چیزها به اعتبار. غیر از خدای متعال هر چه رنگ و بویی از وجود داشته باشد میتواند نشانه ای از خدای متعال باشد. لذا همه ی ماسوا به حقیقتشان آیه و نشانه ای از خدا هستند.
- این حبط هم در این آیه کاملا روشن است. وقتی کسی در راه رسیدن به مقصد نباشد، دیگر فرقی نمیکند که در چه راهی باشد و این فرد با هر سرعت بالایی هم که برود آخرش به مقصد نمیرسد و این همان حبط است. این همان کار خودشان است. «هل يجزون الا ما كانوا يعملون»
- کار شیطان این است که این آیات را از چشم انسان پنهان میکند و اینها را مستقل مینمایاند و این نگاه آیه بین را از انسان میگیرد. اینطور که شد دیگر این انسان آیات الهی را تکذیب میکند و کم کم به انانیت می افتد و همان مشکل شیطان را پیدا میکند. شیطان چطور این کار را میکند؟ از طریق غفلت. یعنی شیطان می آید به جای ذوالآیه، چیز دیگری به چشم انسان می نمایاند و انسان را از حقیقت و ملکوت آن آیه باز میدارد و در نتیجه انسان دچار غفلت می شود و کم کم این آیات را مستقل می پندارد.

▪ راهکارهای شیطان برای اغواء (۲): تزیین فی الارض

• مقدمه

- خود ابلیس پذیرفته که دچار اغواء شده است و این اغواء نسبت به خدای متعال همان کفر و استکبار و فسق بوده است.
- کفر او از همان جمله ی «انا خیر منه» برداشت می شود، چراکه این جمله نشان میدهد که خود را دید و خداوند را ندید.
- استکبار هم که خود بزرگ بینی او بود
- و فسقش هم نافرمانی امر رب بود.

- این اغوای ابلیسی در سمت انسان تبدیل شد به عداوت و راه اغواء هم عرض شد که تزئین فی الارض است (به این هم دقت کنید که نگفته تزئین ما فی الارض بلکه گفته تزئین فی الارض)

• تزئین حیات دنیا

- **رُئِنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْحَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (البقرة/۲۱۲)**

- به تصریح قرآن این تزئین به حیات دنیا تعلق میگیرد. حیات دنیا در تعبیر قرآن در مقابل حیات آخرت و در سطح بالاتری در مقابل حیات طیبه است.
- زندگانی ما طوری است که فطرت ما به ما میگوید که این حیات، نقطه ی حقیقی نیست و ما می فهمیم که این حیات همراه با سختی ها و مشکلات و... و در نهایت هم مردن است. فطرت ما مایل به آرامش و جاودانگی و انس و الفتها و... است ولی دنیا محفوف به سختی ها و جدایی ها و ناپایداری ها و دشمنی ها و... است. فطرت انسان به راحتی به او میگوید که این جا جای تو نیست. پس ما به راحتی میفهمیم که این عالم، مقصد نیست و جای ماندن و سرمایه گذاری کردن نیست. حالا اگر انسان بخواهد مایل شود به این دنیا و روی آن حساب کند باید این مشکل فطری حل شود و حلش هم به همین تزئین است! شیطان می آید و به خاطر میزانی از حیات که در این عالم جاری است آن را می آراید و این حیات مرتبه پایین را به عنوان مقصد انسان و حیات مورد نظر معرفی میکند و این هم شدنی است چراکه مایه ای از حیات در این دنیا هست و همان کافی است برای پیش بردن کار شیطانی تزئین. لذا کافرین به جایی میرسند که مومنین را مسخره میکنند و به نظرشان مسخره می آید که کسی این زندگی را رها کند و به آن اهمیت ندهد و... .
- شیطان در این مرحله باورهای انسان را دچار خلل میکند. اصلی ترین باورها هم باور به مبدأ و مقصد است. که هم مبدأ خداوند متعال است و هم مقصد و شیطان می آید این ها را مورد خدشه قرار میدهد. منتها با تزئین حیات دنیا.
- این آیه در مورد انسانهایی است که کافر هستند. در مورد اینها فرموده شده که حیات دنیا برای اینها زینت داده شده.
- سوالی مطرح می شود: این تزئین حیات دنیا است که به کفر می انجامد یا کفر است که در نهایت منجر به تزئین می شود؟ این سوال را برای این مطرح میکنم که ماها چون اهل دانش هستیم بحثها را در این فضاها می بینیم و فکر میکنیم که مشکل عالم شیطان و کفر به نیاندیشیدن یا نداستن بر میگردد. شاید از نظر قرآن اینطور نباشد. مثلا همین جا به نظر میرسد کفر از تزئین میجوشد لذا این کفر نه با علم از بین می رود و نه حتی با یقین « وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ (نمل/۱۴) »
- سوال دومی که مطرح می شود این است که این تزئین چطور اتفاق می افتد و در کجا اتفاق می افتد و چطور منجر به کفر می شود؟ ما فکر میکنم که مساله از جنس یک وسوسه ی خارجی است و بیرون

از خود ما و چرخه ی زندگی ماست. در حالی که خدای متعال می فرماید که این قضیه در مورد اکثر شماست.

• **أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (بقره/۸۶)**

• کسانی که قرآن در موردشان خیلی هشدار میدهد کسانی هستند که آخرت را قبول دارند لکن به زندگی دنیا رو می آورند. قرآن در مورد اینها نگفته که اینها آخرت را یا خدا را قبول نداشتند یا نمی شناختند یا... مساله این است که میشناختند ولی حیات دنیا را ترجیح دادند.

• **وَلْتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحِّزِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (بقره/۹۶)**

• این وصف همین آدمهایی است که زینت داده شده اند و اینطور به دنیا علاقه مند هستند. این تزیین به اینجا می انجامد. لذا عظمت کار را درک کنیم و فکر نکنیم که کار با کتاب نوشتن و سخنرانی کردن و شبهه پاسخ دادن حل می شود. این توصیف کسانی است که پیامبر خدا بالای سرشان بود و اینطور شدند.

• **إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۳۷) إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ (مومنون/۳۸)**

• در این آیه معنای اغواء کاملا آشکار است. کار برخی به اینجا می رسد که اصلا مقصد را منکر می شود و اینقدر حیات دنیا را ترجیح میدهد.

• **وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا نَهْمُ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (جاثیه/۲۴)**

• این نکته ی مهمی است که مادیون این چنین هستند. یعنی اینها اصلا صاحب علم و دانش نیستند و جز با ظن کارشان را پیش نمی برند. یعنی با اینکه علمی ندارند و خودشان هم میدانند ولی این تزیین کارشان را به اینجا می رساند که این مطلب را میپذیرند.

• البته ظاهرا اینها آن بخش خطرناک جامعه بشری نیستند، چراکه حرفهایی را میزنند که پذیرش ندارد. دسته ی خطرناک آن کسانی هستند که این مطالب را می پذیرند و خدا و انبیاء و... را باور دارند ولی با این حال حیات دنیا را با آخرت عوض میکنند و سرآمد آنها بیهود است. اینها چون اهل ایمان و آخرت و انبیاء هستند خودشان را متضرر نمی بینند. خودشان را برتر می بینند و حتی این برتری را هم از ناحیه خدا میدانند.

• **وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (مریم/۶۶)**

• این سوال طبیعی انسان است که می‌خواهد ببیند بعد از مرگش چه می‌شود. ولی اگر انسان میل به

حیات دنیا داشته باشد این مانع می‌شود که آخرت را باور کند و طبق آن عمل کند. «بَلْ يُرِيدُ

الْإِنْسَانَ لِيَفْجُرَّ أَمَامَهُ (القيامة/۵)»

• وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَهَوًّا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا (انعام/۷۰)

• به این هم دقت کنید که قرآن وقتی می‌گوید حیات دنیا، منظورش پول و متاع حیات دنیا نیست. خود

زندگی دنیا آنها را فریب می‌دهد. همین زندگی دم دستی دنیا اینها را فریب داده است.

اینهایی که با حیات دنیا گول می‌خورند مساله شان این است که حقیقت زندگی دنیا را درک نمی‌کنند و

لذا نسبت اشتباهی با آن می‌گیرند. این ثمره ی تزیین است.

• كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ

مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (آل عمران/۱۸۵)

• قرآن می‌گوید که کل حیات و زندگی دنیا کالای فریب و غرور است.

• شیطان کارش اینطوری است که آن جایی که بخواید ما را به دنیا گره بزند لذتها را نشان می‌دهد و

اگر بخواهد ما را از خدا جدا کند کاستی‌ها و رنج‌ها و نقصهای دنیا را نشانمان می‌دهد.

• يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمَ مَا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودُهُ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ

وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا فَلَا تُعْرَضُكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَعْزَتُكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ (لقمان/۳۳)

• يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تُعْرَضُكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَعْزَتُكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ (فاطر/۵)

• ذَلِكَ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَغَرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ

يُسْتَعْتَبُونَ (جاثیه/۳۵)

• يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَثَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ

الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (توبه/۳۸)

• انسان اینطوری است که آرام آرام خشنود می‌شود به زندگانی دنیا و آن را به آخرت ترجیح می‌دهد.

در نهایت هم خداوند نسبت حقیقی بین حیات دنیا و آخرت را مطرح میکند و می‌گوید که ارزش ندارد

که انسان آخرت را بفروشد و حیات دنیا را به دست بیاورد لذا جنگ و جهاد را وانگذارید که بخواهید

به حیات دنیا بچسبید.

• إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ (۷)

أُولَئِكَ مَا لَهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (يونس/۸)

- آن تزیین به گونه ای است که انسان کارش به اینجا برسد که خوشنود به زندگی دنیا شود و زندگی دنیا را بیسندد و از آیات الهی غفلت کند. ابلیس هم میداند که اگر انسان چیزی را نپسندد و آن را ناخوش بدارد دیر یا زود آن را رها خواهد کرد لذا ابلیس کار تزیین را تا جایی پیش میبرد که انسان این زندگی دنیا را بیسندد و به آن خشنود شود.

- **الرَّكَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۱)**
اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۲) الَّذِينَ
يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ
(ابراهیم/۳)

- در اینجا کافرین اینطور معرفی می شوند: کسانی که حب زندگی دنیا سایه انداخته بر آخرت اینها و بیشتر به حیات دنیا علاقه مند هستند و آن را بر آخرت ترجیح میدهند.

- **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۱۰۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَهُمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (نحل/۱۰۸)**

- این کسانی که حب دنیا در دلشان اینطور جای گرفته که حیات دنیا را بیشتر از آخرت دوست دارند، اینها دیگر هدایت پذیر نیستند. اینها کسانی هستند که حب دنیا در دلشان نفوذ کرده است.

- اینها زندگی دنیا را طوری دوست دارند که گویی آن را سوار بر آخرت میکنند. اینها طوری می شوند که خدا بر قلب و گوش و چشمشان مهر می زند و اینها می شوند غافلان. نه با آیات الهی هدایت می شوند و نه چیز دیگر.

- ابزارهای دستگاه هدایت همین سمع و قلب و... است که اینها بسته می شود. غفلت از همین نقطه ناشی می شود و موجب می شود که اینها به زندگی دنیا آرام بگیرند و آسوده زندگی کنند. کسی که این چنین است خیلی راحت دنیا را به آخرت میفرودشد. دستگاه محاسباتی اینها مختل شده است.

- اما پاسخ سوال اینکه تزیین به چه شکل انجام می شود؟ در روایات زیادی داریم که انسان بر فطرت متولد می شود. الان اگر بچه ای در دامن ما به دنیا بیاید در بستر تزیین به دنیا آمده است. چراکه بستر زندگی ما طوری است که بستر تزیین است و حب دنیا را در دل ما جا میدهد. این حب های ما رفتارها و همه چیزمان را دگرگون میکند. باید دقت کنیم که این تزیین در متن جریان زندگی است. نرم نرم و آرام آرام رخ میدهد. این حب ما به دنیا کاری میکند که ما نظریه پردازی هم میکنیم در این راستا و حرکت هم میکنیم و همه کار میکنیم. ما در رفتارهای خردمان حیات دنیا را ترجیح میدهیم، در امیالمان همینطوریم و کم کم این تبدیل به اندیشه های ما می شود و علم مصطلح ما را هم نابود میکند.

- راهکاری که خداوند متعال در برابر ابلیس مطرح میکند زدودن غفلت از راه تذکر است.

- فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۲۹) ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى (نجم/۳۰)
- فَأَمَّا مَنْ طَغَى (۳۷) وَآتَى الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۳۸) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (نازعات/۳۹)
- بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۱۶) وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى (اعلى/۱۷)
- وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶) يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (روم/۷)
- کسانی که منکر زندگی دیگر هستند یا از سر غفلت زندگی دنیا را پیش انداخته اند به چه عواقبی گرفتار می

شوند؟

- مثلا در عرصه اندیشه و تفکر اینها چطور مشی خواهند کرد؟ چه آرمانهایی را مطرح خواهد کرد؟ چه اهدافی را مطرح خواهد کرد؟ چه دانشی را پدید خواهد آورد؟ اینکه مقاصد عوض شود و اهداف شود و ارزشها هم عوض شود منجر می شود که دانش دیگری پدید بیاید. ساختارها عوض شود. حکومتها عوض شود. سیاستها عوض شود، راهبردها عوض شود و... این دانش ها خودشان را در همه جا، در عرصه اقتصاد، در مدیریت، در علوم تجربی و چیزهای مختلف نشان می دهند. همه چیز عوض می شود و خود را در جهت حفظ و ارتقای زندگی دنیا سامان میدهد. این کاملا طبیعی است. در این فضا ربا کاملا طبیعی است. میدان ندادن به مردم کاملا طبیعی است و... لذا زیربنای بسیاری از دانشها و رفتارها و نظامهای ما همین باور کردن دنیا و میل به دنیا است.
- عرصه دیگری که مطرح است عرصه ی دین و حقایق آسمانی است. اینها با دین و حقایق آسمانی چطور

برخورد میکنند؟

- ظاهرا همه چیز را به سخره و بازی می گیرند. اینها دین خودشان را بازی و سرگرمی می گیرند.
- وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَهَوًّا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا (انعام/۷۰)
- الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا (اعراف/۵۱)
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (۵۷) وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوا هُزُوءًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (مائده/۵۸)

- دین آمده که از رهگذر زندگی دنیا شما را به یک زندگی برتر برساند. بازی گرفتن دین به این است که شما این دین را به کار بگیرید برای سامان دادن دنیای خودتان. اینطور شما دین را از اهداف و غایات خودش دور کرده اید و آن را به یک سری غایات خیالی کشانده اید و خودتان هم از امور مهم تر یعنی آخرتتان باز مانده اید.

اینها خودشان اهل دین بودند. اهل کتاب بودند ولی خداوند در موردشان اینطور صحبت میکند.

الان هم ما همینطوری هستیم. دین را به بازی گرفته ایم و آن جاهایی از دین را که به نفع خودمان و کارهایمان و مقاصدمان است می آوریم و مطرح میکنیم و بقیه ی جاها را کتمان میکنیم. زندگی خودمان و بازی های خودمان را در قالب دین پیگیری میکنیم. شما ببینید که ما طوری هستیم که نمی رویم ببینیم اقتضای دین داری چیست؟ اقتضای خودمان را می بینیم و جامعه را و کارهای خودمان و... را همین طوری پیش می بریم و از دین موید پیدا میکنیم برای خودمان.

در روایات آخر الزمان هم داریم که یکی از مشکلات بزرگ حضرت حجت دینداران هستند! صحنه باید طوری چیده میشد که حوزه ها و مرجعیت و طلاب و من و شما فدای دین شویم نه اینکه الان طوری است که حوزه ها هر جور شده باید بمانند! این خلاف است.

• خود زندگی دنیا مگر چه نوع مرتبه ای از حیات است که خودش مانع پرداختن به آخرت می شود؟ قرآن در

مورد خود حیات دنیا چه میفرماید؟

• وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَهْوُوكُلُّ الدَّارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (الأنعام/۳۲)

• وَمَاهَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

(العنكبوت/۶۴)

• إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهْوُ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ وَلَا يَسْتَأْذِنُكُمْ أَمْوَالَكُمْ

(محمد/۳۶)

• اَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهْوُ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُمْصِرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَمَتَاعٌ الْغُرُورِ (حدید/۲۰)

- این آیه یک حصر تمام است. این دیگر شوخی بردار نیست می فرماید این زندگی تنها و تنها بازی و سرگرمی است.
- همه ی مراحل زندگی دنیا در این آیه ی ۲۰ سوره ی حدید آمده است. مراحل رشد انسان هم در این آیه هست. بازی و سرگرمی و زینت و تفاخر و تکاثر و بعد هم تمثیل میکند. لعب و بازی چیست؟ آن چیزی که نظم و نظامی دارد ولی مقصد و غایتش خیالی است و برد و باختش هم خیالی است.
- لهو و سرگرمی چیست؟ خود آن بازی میتواند سرگرمی هم بشود ولی خود سرگرمی یعنی کاری که انسان را از امور مهمش باز بدارد.

زینت چیست؟ یعنی انسان چیزی را به خود بیافزاید که به او جمال و زیبایی بدهد.

تفاخر یعنی فخر فروختن.

تکاثر هم یعنی زیاده طلبی در اموال و اولاد.

▪ خدا این بازی را طراحی کرده تا ما را از رهگذر این بازی به یک نقطه ای و مقصدی برساند.

مثلا معلمی یا مربی ای که بازی ای را طراحی میکند که بچه مثلا به روحیه تعاون و کار

جمعی برسد! این دنیا هم همچو چیزی است. اگر این زندگی در تدبیر خدا و بستر هدایت قرار

بگیرد تبدیل می شود به مزرعه آخرت که شما این دنیا را می دهید و بهشت و مقامات معنوی

را دریافت میکنید. اما اگر این زندگی را از آن حکیم مدبری که آن را طراحی کرده جدا کنی

یا جدا ببینی و خود را از تدبیر او خارج کنی و از آن غیاتی که او خواسته باز بمانی و به

سمت آن نروی خود به خود این دنیا تبدیل می شود به بستر غرور. این دنیا خود به خود

انسانها را به بازی خواهد گرفت و سرگرم خواهد کرد و این دنیا تنها همان تکاثر در اموال و

اولاد خواهد بود و در نهایت هم مردن است و گویی هیچ اتفاقی کلا نیفتاده است!

بیاناتی که دنیا را به دریا تشبیه کرده دقت کنید. ائمه خودشان را به کشتی تشبیه کرده اند. اگر

شما درون کشتی نباشی، در چه حالی هستی؟ اصل چیست؟ اصل بر غرق شدن است. اصل

بر اغواء ابلیسی است مگر اینکه یا عباد مخلص شوی یا به آنها وصل شوی و در صراط

مستقیم آنها قرار بگیری. لذا حقیقت دنیا همین است.

حالا اگر ابلیس بتواند در این زندگی انسان را اغواء کند یعنی از هدف باز بدارد کار تمام است

و این آدم خود به خود در این دنیا طوری است که دچار غرور خواهد شد و همین دنیا را

بر خواهد گزید. لذا ابلیس خوب تشخیص داد! حالا برای این اغواء یک عده ی کمی را به

انکار میکشاند ولی چون نمیتواند عموم را به انکار بکشد، آنها را دچار غفلت میکند.

به نظر میرسد تزیین هم در همین جاها دیده می شود.

شما الان به عالم کفر که نگاه کنید میبینید که عرصه ی لعب و لهو و زینة و تفاخر و تکاثر

خیلی رشد و گسترش داشته است.

▪ حالا ابلیس اگر بخواهد کار گسترده بکند راهش همین است که این مسائل را در میان بشر

گسترش بدهد. مثلا ترویج کردن سرمایه گذاری می شود همان تکاثر در اموال. یا ترویج

مسائل جنسی می شود تکاثر در اولاد! به هر حال ابلیس از همین بابها وارد می شود.

▪ الان هم بسیاری از شئون حوزوی ما و علوم حوزوی ما لهو است و کارهای بیهوده ای است

که ما را از مقادمان باز میدارد.

• **اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَتُهُمْ وَتَفَاخُرُكُمْ وَتَكَاتُرُ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بِنَاتِهِ ثُمَّ يَهَيِّجُ فِتْرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (حديد/۲۰)**

- حیات به ما مربوط می شود. ما یک موقعی جماد بودیم بعد نبات بعد حیوان و بعد شدید حی. این حیات با زاده شدن از مادر پدید آمده است. این حیات از بازی شروع میشود و سپس به لهُ و زینت و تفاخر و تکاثر میرسد.
- آن وقتی که انسان اهل بازی است همه چیز را در این فضا می بیند. رفیق میخواهد میگوید همبازی. وسیله میخواهد میگوید اسباب بازی، اتاق بازی و... آن وقتی که اهل لهُ است همینطور و آن وقتی که به زینت میرسد و آن وقتی که به تفاخر و تکاثر میرسد. خلاصه در هر مرحله ای به اقتضای همان مرحله زندگی میکند.
- وقتی گفته می شود که حیات دنیا بازی است معنای این حرف این است که جوهره ی این زندگی بازی است. حالا این حیات میخواهد در سطح یک نفر باشد. میخواهد در سطح یک جمع باشد میخواهد یک جامعه و حتی کل عالم باشد. با این نگاه می شود گفت کل دنیا بازی است. می شود گفت کل دنیا لهُ است، تفاخر است و...
- ساختارهای دنیا هم بر اساس همین بازی شکل میگیرد. یا بر اساس لهُ پیش میرود یا بر اساس تکاثر یا... منتها اینها دیگر همه اعتباراتی است که طبق آن جوهره پدید می آید.
- اگر حیات دنیا این باشد دیگر انسان تمایلی به آن نخواهد داشت و انسان از آن خواهد برید.
- حالا در نگاه الهی همین دنیا بستر هدایت قرار میگیرد. چطور؟ اینطوری که غایات حقیقی مطرح می شود و این زندگی دنیا به این سمت می رود که آن هدایت حاصل شود. آن غرض و مقصد در همه ی این جای جای این دنیا دیده می شود. اگر هدایت و مقصد الهی نباشد انسان به حیث مادی محض این دنیا گرفتار می شود و آن جنبه ی حیات اصلی را و حقایق اصلی را نمی بیند و این دنیا می شود بستر غفلت و بستر رسیدن به اهداف یوچ و خیالی که همانا اغواء خواهد بود.

• تزئین حب شهوات

• **زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَالِ (۱۴) قُلْ أَتُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكَ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (آل عمران/۱۵)**

- در آیه ی قبلی گفتیم که خود حیات دنیا آراسته شده. در اینجا می گوید کالای زندگی آراسته شده است! کالای زندگی آن چیزی است که ما با آن زندگی خود را می سازیم.

- به این هم دقت کنید که زین به حب تعلق گرفته و میگوید: این حب زینت داده شده.
- اینکه انسان از این شهوات و اینهایی که گفته شده استفاده کند در زندگی، امری است طبیعی و قابل قبول. اما اینکه انسان نسبت به اینها حب داشته باشد محل بحث است! حب انسان باید به کمالات تعلق بگیرد. اگر این خودش آراسته شود و چشم ما را بگیرد همین تبدیل به یک قبله می شود برای انسان و انسان را از مقصد اصلی باز میدارد، در حالی که اینها کالای زندگی دنیا هستند و باید در ذیل همین دنیا ارزش گذارش شوند و مورد محبت قرار بگیرند نه بیشتر. لذا شما در عالم کفر میبینی که اینقدر این مطلب مورد توجه قرار گرفته که همه ی ارزشهای دیگر تحت الشعاع قرار گرفته است.

• تزئین اعمال

- این بحث تزئین اعمال در قرآن خیلی مورد توجه قرار گرفته
- **فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (انعام/۴۳)**
 - دقت داشته باشید که این تزئینها در مراتب است. یعنی ابتدا شیطان می آید حیات دنیا را به عنوان مقصد جا میزند و زینت میدهد. بعد کالای حیات دنیا ارزشمند می شود برای آدم و زینت میابد و سپس شیطان می آید اعمالی را که انسان در این راه انجام میدهد تزئین میکند. این هم یک بعدی از زینت است.
- **وَكَذَلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ (الأنعام/۱۳۷)**
 - در این آیه می فرماید همان شریکانی که میگرفتند این قتل اولاد را زینت میدادند برای اینها
- **وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ (الأنفال/۴۸)**
- **فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهَوَوْا لِيَوْمِ الْيَوْمِ وَهُمْ عَذَابُ الْإِيمِ (النحل/۶۳)**
 - این تزئین به جایی میرسد که شیطان ولایت خود را بر کسانی اعمال میکند.
- **وَجَدْنَاهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (نمل/۲۴)**
- **وَعَادُوا وَآمَدُوا وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ (العنكبوت/۳۸)**
- **أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَحَيَّنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زَيَّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (انعام/۱۲۲)**
 - کافرین همان هایی بودند که حیات دنیا را پسندیده بودند چراکه این حیات دنیا برایشان آراسته شده بود. حیات دنیا هم به خودی خود جای ظلمات است.

- در جایی که زندگی دنیا برای ما تزیین شود یک اتفاقی که می افتد این است که شیطان دایره ی معارف ما را به هم میریزد و انسان را دچار پندارهایی میکند که جای آگاهی ها و شناختههای پایه را میگیرد و انسان بر اساس آنها اعمال اراده و اختیار میکند. و از طرفی انسان چیزی در اختیارش نیست جز همین دو عرصه: شناختها و باورها و اعمال. وقتی شیطان آمد باورهای انسان را عوض کرد دیگر انسان در اعمال هم به تبعیت از او در می آید و مطابق آنچه او میخواهد عمل می کند. اگر آن زندگی دنیا برای شما آراسته شد در نتیجه حب شما و گرایشهای شما هم در این زمینه شکل میگیرد و اعمال شما هم این باور و این حب را رسوخ میدهد. این طوری ضلالت انسان قدم به قدم بیشتر می شود.

- اسلام هم رشد انسان را همینطوری انجام میدهد. یعنی از ناحیه شناختها و باورها و اعمال انسان را رشد میدهد. اسلام ورود مستقیم به اخلاق و بحث ردائل یا فضائل اخلاقی نمیکند. شناختی به شما میدهد یا رفتاری را از شما میخواهد و به این وسیله اخلاق را هم اصلاح میکند.

- **وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (انعام/۱۰۸)**

- دقت کنید که اینجا شیطان دارد این کار را میکند ولی خداوند به خودش نسبت میدهد. این به خاطر همان طولی بودن خداوند و شیطان و مردم است.

- شیطان این کار را نسبت به یک فرد، جمع، قوم و حتی نسبت به یک امت هم میکند. یعنی شیطان کاری میکند که عمل امت برای خودش آراسته شود.

- اینجا نگاه اجتماعی قرآن را هم می شود دید. چراکه یک عمل را به یک امت نسبت میدهد، هر چند برخی هم آن عمل را قبول نداشته باشند ولی می شود عملی را به امت نسبت داد.

- **إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (نمل/۴)**

- بستر اینکه اینجا به آخرت ایمان نمی آوردند همین است که این حیات دنیا برای آنها تزیین شده و آنها آن را اخذ کرده اند. این افراد اعمالشان برایشان زینت داده می شود و لذا کور می شوند و نمی بینند که دارند چه میکنند و در اشتباه به سر میبرند.

- اینجا هم ضمائر طوری است که طولی بودن رابطه را مورد توجه قرار میدهد.

- **وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَا نَجْبِيهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِلْمُؤْمِنِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (يونس/۱۲)**

- **بَلْ زَيَّنَّا لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (رعد/۳۳)**

- **أَفَمَنْ زَيَّنَّا لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ فَرَأَهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ**

- **عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (فاطر/۸)**

- أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلِهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصَدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ (غافر/ ۳۷)
- أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (محمد/ ۱۴)
- بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا (فتح/ ۱۲)

▪ طرح عملیاتی شیطان برای اغواء (۱): وسوسه

• مقدمه

- شیطان با عداوت کارش را شروع میکند و این عداوت به اغواء میکشد و این اغواء به تزیین و راه این تزیین وسوسه است. این وسوسه گری به چند کس نسبت داده شده که یکی از آنها شیطان یا همان ابلیس است.
- عداوت --> اغواء --> تزیین --> وسوسه --> وسوسه گرها: [شیطان = ابلیس | وسواس خناس که هم از جن است و هم انس | نفس انسان]
- در قرآن وسوسه به خود شیطان نسبت داده شده و جالب است که این بحث وسوسه فقط در سوره های مکی بیان شده که بیشتر مربوط به مباحث پایه می باشد.

• بررسی آیات

- فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (اعراف/ ۲۰)
- به خطورات بد و زشت وسوسه میگویند. آنچه در خاطر و ذهن انسان می آید و ناشایست است. مورد وسوسه هم هر چیزی می تواند بشد.
- فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبُلَى (طه/ ۱۲۰)
- از این خطابی که در آیه آمده معلوم می شود شیطان برای حضرت آدم مرئی بوده است و رودررو با هم سخن میگفته اند. کما اینکه برخی هم شیطان را می بینند.
- وسوسه به عنوان فعل ابلیس، تلاشی است برای اینکه خطورات ناشایست را در ذهن انسان ایجاد کند. حالا سوال این است که محتوای پایه در این وسوسه چیست؟ و سوال دیگر این است که وسوسه گر اصلی کیست؟ او یا ابلیس است یا وسواس خناس (جن؛ انس) است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) مَلِكِ النَّاسِ (۲) إِلَهِ النَّاسِ (۳) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴) الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (۶)

- خناس را گفته اند وسوسه گری است که خود را نشان میدهد و پنهان می شود. اگر دقت کنیم ذات وسوسه گری اینطور است که رفت و آمدی در خودش دارد و وسوسه گاهی هست و گاهی که انسان آگاه می شود و متذکر می شود او می رود و خود را پنهان میکند و نمیگذارد که انسان پی ببرد که او اهل وسوسه گری است.

- اینکه وسوسه را در سینه انسان میکند نشان میدهد که این وسوسه در دستگاه ادراکی انسان انجام می شود و آنجا را نشانه میگیرد.

• **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا نُؤَسُّوسُ بِهِ نَفْسَهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (ق ۱۶۷)**

- از تناسب آیه که مربوط به بحث خلقت و آفرینش انسان است بر می آید که این نفس، همان نفسی است که در بستر خلقت و آفرینش است، یعنی نفس دانی انسان که بین همه انسانها مشترک است.
- پس طبق این آیات می بینیم که وسوسه گرها این ها هستند: شیطان (ابلیس)؛ وسواس خناس؛ نفس انسان
- اگر دقت کنید آن نسبت طولی که در کار ابلیس بود در اینجا هم در جریان است. آغاز گر وسوسه از ابتدا او بود و اولین کارش هم همان وسوسه ی آدم و حوا بود. بعد هم او هم در نفس انسان اهل دست اندازی است و ظرف حضور دارد و هم در عالم اجنه راه برای او باز است برای به جریان انداختن کار در قبیل و جنود خود و هم در عالم انسانی میتواند آن را ظهور و بروز بدهد و عده ای از انسانها را گمناشته ی این کار بکند.

• **محتوای پایه ی وسوسه**

• **قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّيْلِي (طه/۱۲۰)**

- شیطان دارد اینجا دلالت و راهنمایی را به خودش نسبت میدهد. این دلالت، خودش بستر ربوبیت است. او الان خودش را در جایگاه ربوبیت می بیند و به نوعی استقلال برای خودش قائل است و میگوید میخواهی «من» تو را دلالت و راهنمایی کنم؟! بنابراین میتوانیم بگوئیم محتوای پایه و کارهای او از تشکیک در ربوبیت آغاز می شود و به ادعای ربوبیت و استقلال میرسد. این پایه است. بنابراین می شود گفت که محتوای پایه برگرداندن آدم از پروردگار و متوجه کردن او به خودش به عنوان منبع دروغین ربوبیت است!

چه محتوایی از این پایه درست می شود؟ دامن زدن به میل به جاودانگی. او فطرت انسان را که جاودان گرا است و در پی ملک و سلطنت پایدار است، دستمایه قرار میدهد و تبدیل می کند به محتوای وسوسه.

- وسوسه ی او چطور جا می افتد؟ با ادعای ربوبیت. او وقتی ندا میدهد که «یا آدم» روی آدم را از خدا بر میگردداند. محتوای او برگرداندن انسان از خدا به سوی خود (شیطان) است. او همان چیزی را سرمایه قرار میدهد که جوهره ی آدمیت است. آن هم فطرتی است که دنبال رب است.

پس هر چیزی و هر دستگاهی که انسان را از خدا باز بدارد و به سوی خود بکشد دستگاه شیطان است. لذا نظامی شیطانی تر است که بیشتر مردم را به سوی خود میخواند و بیشتر مردم را از خدا باز میدارد.

- حالا اگر شیطان بخواهد کاری بکند که یک قوم و یک نظام بیایند به این سمت که از خدا رو برگردانند و بروند به سمت شیطان می شود یک عمل اجتماعی. این را باید در فضای کلان دید. این کارها با بسترها و بستر سازی ها انجام می شود. ابلیس می آید بسترهای وسوسه را فراهم میکند که آن وسوسه به جان مخاطب بنشیند. در همین ماجرا وقتی امر الهی بود که به این درخت نزدیک نشوید و از آن طرف میل های انسان را هم میداند. خوب این بهترین بستر برای وسوسه گری است.
- پس در مجموع میتوان گفت که وسوسه مال عالم شیطان است و در دستگاه حق وسوسه نداریم. اگر جایی وسوسه بود می شود فهمید که از طرف دستگاه شیطان است. مغز وسوسه هم این است که ما را از خدا برگرداند و به غیر خدا ببرد. مثلا در سطح حکومت اسلامی اگر حکومت انسان را از خدا باز بدارد و به سمت خودش برگرداند این کار می شود شیطانی. اگر گفته شود که «حفظ نظام از اوجب واجبات است» و کسی دریافتش این باشد که حفظ نظام به معنی همین مطلب، مساله ی اصلی است این می شود شیطانی. حالا در این نظام، خدا بود نبود هم نبود. این می شود شیطانی. لب مطلب برگرداندن انسانها از رب خودشان است. این وسوسه هم در امور مختلف جاری شود. در رازقیت خدا انسانها را دچار تردید و رفتن به سمت غیر خدا میکنند. در علم، در تدبیر الهی، در نصرت الهی و... این وسوسه، مکرر می آید و ول نمیکند و تلاشش این است که انسان را از راه خارج کند و اگر هم نشد تلاشش این است که حداقل یک یقین روشنی هم در کار باقی نماند که انسان به وسیله ی آن ایمان داشته باشد.

• راه مقابله

- در مقابل این وسوسه آن چیزی است که انبیاء و اولیاء الهی در پی آن هستند و آن هم هدایت است.

▪ طرح عملیاتی شیطان برای اغواء (۲): نسیان

• مقدمه

- راهکارهای شیطان سطوح و عرصه های مختلفی را در بر میگیرد، دسته ای از راهکارها برای همه ی انسانها و توده ی مردم است. این راهکارها حتی انبیاء را هم شامل می شود. در اینجا تعبیر ناس به کار می رود. در اینجا یکی از اصلی ترین کارها نسیان است. ما همیشه فکر میکنیم مساله ی اصلی غفلت است و قبلا هم خودمان همان را مطرح کردیم ولی وقتی دقیقتر قرآن را میبینیم متوجه می شویم که قرآن بحث نسیان را خیلی پررنگ تر از غفلت مطرح میکند.

• تفاوت «نسیان» و «غفلت»: من هر چه جستجو کردم ندیدم که مرحوم علامه در مورد دو واژه ی «نسیان» و «غفلت» توضیحی داشته باشند! ولی اینقدری که خودم تحقیق کردم میتوانم نکته ای را در مورد «نسیان» و «غفلت» بگویم:

• نسیان در لغتنامه مقاییس (که کارش ریشه یابی لغات است نه بررسی استعمالات) معنای ترک الشیء میدهد و غفلت را ترک الشیء عن سهو و ساهیا است. لذا هر دوی این واژه ها به معنای ترک الشیء هستند منتها در ماده ی غفلت ظاهراً «سهو» اخذ شده پس غفلت می شود ترک الشیء سهوا و ساهیا. منتها نسیان مفید معنای سهو نیست.

لذا غفلت از خدای متعال نفی شده «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ» ولی نسیان به خدای متعال نسبت داده شده و به انبیاء هم نسبت داده شده و به انسانها هم نسبت داده شده. ولی غافل و غفلت و عمدی کاربردهای غفلت از خدای متعال سلب شده است.

• بررسی آیات

• وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (۱۱۵) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى (۱۱۶) فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (۱۱۷) إِنَّ لَكَ الْأَلْبُوجَ فِيهَا وَلَا تَعْرِى (۱۱۸) وَأَنْتَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى (۱۱۹) فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَى (۱۲۰) فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا مَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (۱۲۱) ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى (طه/۱۲۲)

• خداوند به حضرت آدم گفته بود که مراقب باش که این موجود عدو تو و همسرت است و مراقب باش که تو را از بهشت خارج نکند. ولی آدم این مطلب را فراموش کرد! و فریب شیطان را خورد.

• وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بَضْعَ سِنِينَ (يوسف/۴۲)

• در اینجا اگر ضمیر به جناب یوسف ع برگردد نتیجه اش این می شود که شیطان حضرت یوسف را از ذکر رب دچار فراموشی کرد و نتیجه اش این شد که چند سال دیگر در زندان بماند! [و اگر هم به

حضرت یوسف برنگردد باز این مطلب ثابت می شود که شیطان بود که آن فرد را به نسیان انداخت]

• وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقِتَّاهُ لِأَبْرَحَ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا (۶۰) فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا (۶۱) فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِقِتَّاهُ إِنَّا نَعْدَاءُ نَالِقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا

(۶۲) قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (كهف/۶۳)

- این آیات فراموشی را به حضرت موسی ع هم نسبت میدهد. هر چند در آیه ی آخر به صراحت میگوید که آن فراموشی کار شیطان بود ولی در آیه ی ۶۱ فراموشی را به هر دو نسبت میدهد. [و این هم جالب است که هر دو فراموش کردند و آن جوان گفته که شیطان مرا به فراموشی انداخت، شاید بشود گفت آنکه حضرت موسی را هم به فراموشی انداخته شیطان بوده است!]

• قَالَ لَا تَأْخُذْ بِنِي مَانَسِيتُ وَلَا تَرْهَقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا (الکھف/۷۳)

- می بینید که این جمله ی حضرت موسی ع است.
- اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (مجادله/۱۹)

- پس می بینید که مبنای شکل گیری حزب شیطان، گسترش و تعمیق نسیان ذکر الله است.

• شیطان سعی دارد چه چیزی را از یاد انسان ببرد؟

• يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَاسْتَنْظِرْ نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (حشر/۱۹)

- پس ببینید این نسیان خدا بستر نسیان خود و بستر فسق هم می شود. این قدر این مطلب مهم و اثر گذار است.

- این نسیان یک ویژگی انسانی است و بدون آن زندگی در این جهان ممکن نخواهد بود چراکه انسان باید بتواند رنجهای گذشته اش را فراموش کند. منتها این مال دستگاہ هدایت است ولی از سمت شیطان هم این مطلب دستاویز قرار میگیرد و از آن استفاده میکنند برای رسیدن به اهدافش و آنچه شیطان به دست میگیرد نسیان الله و نسیان ذکر الله است. یعنی آن اغواء و تزئین از راه وسوسه منجر می شوند به فراموشی خداوند متعال.
- اینها در حالی است که در مورد خداوند متعال لفظ غفلت به کار نمیرود و پیوسته لفظی که در مورد خدا به کار می رود نسیان است.

اینکه نسیان خدا در نهایت منجر می شود به نسیان خود این همان اغواء است.

• وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَوَلَوْ كَانُوا هُمُ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (۱۰۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (مائده/۱۰۵)

• علامه ذیل این آیه مطالب مهمی دارند. خلاصه ی حرفشان این است که وقتی هدایت مطرح می شود آنچه مهم می شود صراط مستقیم است. این آیه هم در مقام هدایت است و با توجه به آیه ی ۱۸ می شود گفت که این آیه هم در فضای هدایت است. پس می شود گفت که در این آیه انگار باید میگفت به راه بچسبید! نه به خودتان ولی اینطور گفته. معلوم می شود که راه انسان همان نفس انسان است. ما باید به خودمان بچسبیم و راه را در بیرون از خودمان جستجو نکنیم! راه در درون ماست. ببینید

خداوند متعال در مورد صراط مستقیم چه می فرماید: «وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ

(یس/ ۶۱) «این راه مستقیم که عبودیت خداست همان پرداختن به انفس است. این مطلب با آن آیه

که دین را فطرت میگیرد هم هماهنگ است.» فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ

عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (الروم/ ۳۰)»

این حرف با آنکه ما قبلا میگفتیم صراط مستقیم عباد مخلص هستند هم هماهنگ است. «إِلَّا عِبَادَكَ

مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (حجر/ ۴۰)» (چراکه آن کسی که در اینجا از دسترس اغواء گری شیطان خارج است

خودش عبد است یعنی او سرتاپا بندگی است. پس خود او سرتاپا راه است! پس دیگر به اینها دست

اندازی ممکن نیست.

حالا این آیه را در کنار آیه ی ۱۹ سوره حشر قرار بدهید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ

فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ» کسانی که خدا را یعنی غایت و مقصود را فراموش کردند، خداوند آنها را از یاد

خودشان می برد. چرا؟ چون من وقتی مقصد را و راه را فراموش کردم و اغواء شدم در نتیجه راه را

فراموش کرده ام که راه هم حقیقت خود من است پس من خودم را فراموش کرده ام. من آفرینش و

طبیعت و فطرت خود را فراموش کرده ام. لذا می شود گفت که اغواء این چنینی شیطان موجب اضلال می

شود.

دقت کنید که ما از این حیث که ناقص هستیم و رو به کمال حرکت میکنیم رونده و راهرو هستیم ولی از

این حیث که خودمان را کامل میکنیم و حجابهای خودمان را برطرف میکنیم پس خودمان راه هستیم!

یعنی راه و راهرو یکی است! حیثها متفاوت است. لذا چون در خود پیش می رویم آنهایی که خود را

فراموش کرده اند و گمراه هستند دیگر به ما ضرری نمی زنند! شما ببینید هیچ وقت هم گفته نشده که

شیطان صراط را می بندد یا کسانی صد میکنند از صراط. نه. هر جا گفته شده صد عن سبیل الله است و

منظور از صد عن سبیل هم این است که یک مصداق بندگی را مسدود میکنند. سبیل مصادیق هستند که در

واقع ظهور عبودیت هستند. اگر جلوی یک سبیل گرفته شود سبیل دیگری باز است ولی هیچ وقت صراط

مستقیم که حقیقت عبودیت است مورد دست اندازی و بستن واقع نمی شود. مثلا اگر سبیل انفاق را ببندند

شما سبیل جهاد را و قتال را باز میکنی! اگر مثلا به شما امکان اظهار ایمان ندهند خوب تکلیف عوض می

شود و می شود تقیه! این عین بندگی است و سبیل الهی است.

این فراموشی خدا و فراموشی خود و پرداختن به دنیا هم مثالهای واضحی دارد در زندگی ما. کسی که صبح تا شب دغدغه اش پول است. زندگی اش است. ثروتش است. کارش است و... او کسی است که خودش را فراموش کرده و مقصدش شده دنیا! به این هم دقت کنید که در این آیه اسم خاص خدا گفته شده «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ» یعنی این آدمها، الله را و خدای حقیقی را رها میکنند و حالا به جای هر چه باشد باشد! هر چه باشد خدای غیر واقعی است.

به نظر میرسد شیطان می رود به این سمت که قومی را و نظامی را به این سمت بکشد که مردم خدای آفریدگار و خدای حقیقی را فراموش کنند و در نتیجه خودشان را و هدایتشان را فراموش کنند و به نابودی بيفتنند.

• وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسَيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَأَكُمْ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (جاثیه/۳۴)

- علامه میگویند نسیان در این آیه کنایه از رو برگرداندن و ترک کردن است. فَنَسِيَانَهُ تَعَالَى عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْرَاضَهُ فِي شِدَائِهِ وَ اِهْوَالِهِ. نَسِيَانَهُمْ لِقَاءَ يَوْمِهِمْ ذَاكَ فِي الدُّنْيَا اعْرَاضَهُمْ عَنِ تَذَكُّرِهِ وَ تَرْكِهِمُ التَّعَهْدَ (آمادگی) لِقَائِهِ. پس نَسَاكُمْ هم به معنی نترکهم می شود. مرحوم علامه هم می فرمایند که نسیان در برابر ذکر است و لذا اصلا شاید لازم نبود بگویند کنایه است از ترک، بلکه کاغی بود بگویند نسیان به معنای خود ترک است.

الميزان، ج ۱۹، ص: ۲۱۹

- قوله تعالى: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» إِنْخ، النسيان زوال صورة المعلوم عن النفس بعد حصولها فيها مع زوال مبدئه و يتوسع فيه مطلق على مطلق الإعراض عن الشيء بعدم ترتيب الأثر عليه قال تعالى: «وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسَيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَأَكُمْ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ»: الجاثية: ۳۴.
- و الآية بحسب لب معناها كالتأكيد لمضمون الآية السابقة كأنه قيل: قدموا ليوم الحساب و الجزاء عملا صالحا تحيي به أنفسكم و لا تنسوه. ثم لما كان سبب نسيان النفس نسيان الله تعالى إذ بنسيانه تعالى تنسى أسماءه الحسنى و صفاته العليا التي ترتبط بها صفات الإنسان الذاتية من الذل و الفقر و الحاجة فيتوهم الإنسان نفسه مستقلة في الوجود و يخيل إليه أن له لنفسه حياة و قدرة و علما و سائر ما يتراءى له من الكمال و نظراؤه في الاستقلال سائر الأسباب الكونية الظاهرية تؤثر فيه و تتأثر عنه.
- صفات ذاتی انسان را که می شمردند ذلت است و فقر و حاجت. در مقابل صفات الهی همه اش عظمت و غنا و بی نیازی است.

- و عند ذلك يعتمد على نفسه و كان عليه أن يعتمد على ربه و يرجو و يخاف الأسباب الظاهرية و كان عليه أن يرجو و يخاف ربه، يطمئن إلى غير ربه و كان عليه أن يطمئن إلى ربه.

• چون همین نگاه استقلالی را دارد، همین اسباب ظاهری را هم منشأ اثر میبندد و اینجاست که بر خودی که میبندارد که مستقل است تکیه میکند در حالی که باید بر پروردگارش تکیه میکرد.

این حرف زیرآب اعتماد به نفس را هم میرند. نفسی که خودش همه ذلت و فقر و حاجت است چطور میشود به آن اعتماد کرد؟ بله اعتماد، به نفسی است که متکی به رب است. در واقع اعتماد به رب است نه نفس. بحث ما میتوانیم و این حرفها هم در مورد «مایی» است که با توحید پیوند میخورد نه نفس جدا از خدا.

• آن وقت یک نتیجه ی دیگر هم این است که انسانی که خودش را مستقل ببیند و خودش را محتاج و در کنار یک رب نبیند کم کم با دیگران دچار بی مهری و جنگ و حس بی تفاوتی می شوند. شما ببینید که بزرگترین جنگهای دنیا را چه کسی در دنیا به راه انداخت؟

• و بالجمله ینسی ربه و الرجوع إليه و يعرض عنه بالإقبال إلى غيره، و يتفرع عليه أن ینسی نفسه فإن الذی یخیل إليه من نفسه أنه موجود مستقل الوجود یملک ما ظهر فيه من کمالات الوجود و إليه تدبیر أمره مستمدا مما حوله من الأسباب الکوئیة و لیس هذا هو الإنسان بل الإنسان موجود متعلق الوجود جهل کله عجز کله ذل کله فقر کله و هكذا، و ما له من الکیمال كالوجود و العلم و القدرة و العزة و الغنى و هكذا فلربه و إلى ربه انتهاؤه و نظراؤه فی ذلک سائر الأسباب الکوئیة.

و الحاصل لما كان سبب نسیان النفس نسیان الله تعالى حول النهی عن نسیان النفس فی الآیة إلى النهی عن نسیانه تعالى لأن انقطاع المسبب بانقطاع سببه أبلغ و أكد، و لم یقع بمجرد النهی الکلی عن نسیانه بأن یقال: و لا تنسوا الله فینسیکم أنفسکم بل جرى بمثل إعطاء الحکم بالمثل لیكون أبلغ فی التأثير و أقرب إلى القبول فنهاهم أن یكونوا كالذین نسوا الله مشیرا به إلى من تقدم ذکرهم من یهود بنی النضیر و بنی قینقاع و من حاله حالهم فی مشاقه الله و رسوله.

فقال: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ» ثم فرع علیه قوله: «فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ» تفریع المسبب علی سببه ثم عقبه بقوله: «أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» فدل علی أنهم فاسقون حقا خارجون عن زی العبودیة.

و الآیة و إن كانت تنهی عن نسیانه تعالى المتفرع علیه نسیان النفس لكنها بورودها فی سیاق الآیة السابقة تأمر بذكر الله و مراقبته.

فقد بان من جمیع ما تقدم فی الآیتین أن الآیة الأولى تأمر بمحاسبة النفس و الثانیة تأمر بالذکر و المراقبة.

• برخی راهکارهای دیگر شیطان: القاء اختلاف؛ غافل کردن؛ گام به گام پیش بردن؛ آرزومند کردن و... این ها برای همه و عمومی است.

• در مورد فضاهای عمومی و کارهای شیطان برای عموم افراد بحث زیاد شده است، ما میخوایم در مورد دو مساله بحث کنیم: ۱- سوال این است که شیطان برای مومنین چه راهکاری دارد. آنهایی که میخوانند از

چنگال او خارج شوند و تا حدی گریخته اند، شیطان برای آنها چه میکند؟ ۲- همچنین برای اولیاء خود چه میکند؟ آیا راهکارش نسبت به اولیاء خودش تخویف و ترساندن است؟ مثلاً شما ببینید در همین بحث هسته ای اینها اینقدر از ایران میترسند و هیچ جوره اطمینان پیدا نمیکنند. هر چه ما بگوییم سلاح نمیسازیم و فتوا میدهیم و... ولی باز اطمینان پیدا نمیکنند و میترسند از ما. این تخویف از سمت شیطان برای آنها نمی آید؟ لا

يَقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَرْيٍ مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ مِّمَّنْهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ
شَتَّى ذَلِكَ بَأْسُهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (کهف/ ۱۴) وقتی کسی جنسش شیطانی شود دیگر با دیگران آرام نمی

شود. این خاصیت قلب شیطانی است. آنها در درون با هم مشکل دارند و مشکل درونی خودشان را با ساختارهای بیرونی حل میکنند. آنها یک موقع دژ می سازند و یک موقع سپر موشکی و یک موقع با ناتو و سازمان ملل و این جور چیزها. ولی اینها همه بیرون کار است و در درون خبر دیگری است.

راهکاری هم که این آیه برای ما میدهد این است که: نقطه ضعف آنها در داخل خودشان است. باید بتوانی دستت را به آن داخل برسانی و خرابی ها آنجا آشکار می شود.

شما ببینید ما از اول انقلاب تا الان بلکه از سال ۴۰ و ۴۱ که امام شروع کرد تا الان ما پی در پی پیروزی داشته ایم و حتی می شود گفت که یک بار هم شکست نداشته ایم. ولی باز هم وقتی به کار جدیدی دچار می شویم همیشه سوال میکنیم که آیا می شود؟! همیشه تردید داریم! این به خاطر فراموشی است. ما فراموش میکنیم صحنه های گذشته را و لذا در صحنه های جدید هم راه حق را مورد تردید قرار می دهیم.

• راه مقابله

• حالا ما می بینیم که راهکاری که دین مطرح میکند همیشه ذکر است و «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» و «وَأَمَّا

بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» اینها همه برای این است که انسان دائم به یاد خدا بیافتد و دچار فراموشی و غفلت نشود.

• الان هم ما در حوزه هر راه دیگری که برویم در دامن شیطان خواهیم بود. فرقی نمیکند که چه باشد، در بستر فراموشی حق هر چه پیش بیاید شیطانی خواهد بود.

• نکته ی دیگر این است که فراموشی امری آشکار است و امری پیچیده نیست. ما نسبت به فراموش کاری های خودمان علم حضوری داریم و کاملاً می فهمیم که من مثلاً فلان مطلب را فراموش کردم.

▪ سرمایه های انسانی برای مقابله با دستگاه ابلیس

• حالا می خواهیم ببینیم ما در مقابل ابلیس و شیطان چه سرمایه هایی در اختیار داریم؟

• یکی از سرمایه ها فطرت انسان است که غایت و مقصد را میشناسد و به آن گرایش هم دارد و با تمام وجودش به سمت خوبی ها و حقیقتی که جامع همه ی کمالات باشد در حال تکاپو است منتها می بینیم که این کافی نیست چراکه با وجود این سرمایه باز جا می ماند و در جاهایی دچار غفلتها و نسیانهای جدی می شود.

- شاید بتوان گفت که مهم ترین سرمایه ای که ما در اختیار داریم قرآن است که خودش را هادی معرفی کرده و به صورت بالقوه برای همه انسانها هدایت است و به صورت بالفعل برای متقین. یعنی قرآن راه و مقصد را مشخص میکند و کل قرآن به صورت یکپارچه میخوهد بشر را به آن سمت ببرد. کسی که با قرآن همراه شود و به آن ایمان بیاورد به سمت این مقصد حرکت خواهد کرد. منظور ما از اینکه میگوییم قرآن یک سرمایه است یک جمله ی کلیشه ای و تکراری نیست بلکه منظورمان یک سرمایه ی نقد در میدان است. بنابراین از طرف شیطان هم که نگاه میکنیم باید بزرگترین مبارزه اش با بزرگترین دشمنش یعنی قرآن باشد. اگر قرآن را به انحراف کشید می تواند هدایت را مختل کند.
- در جریان تاریخی هم که میبینیم همین اتفاق رخ داده است. پیامبر در زمان خودشان می فرمایند که این قوم من دارند قرآن را مهجور میکنند. قرآن که از میدان به در شد همه چیزهایی که بند قرآن است هم به در می شود مثل اوصیای رسول مکرم اسلام ص . اگر قرآن اینطور شد آن وقت ما باید ببینیم که در جریان امور خودمان چقدر به این سرمایه می پردازیم؟ اگر این سرمایه مهجور و دور افکنده شد نتایج آن مثل اوصیاء الهی هم مهجور خواهند شد. اگر این طور شدیم باید بدانیم که دچار اضلال شیطان شده ایم، هر چند ممکن است دچار اغواء شیطان نشده باشیم.
- یک راه برای سنجش وضعیت خودمان این است که ببینیم در میدان عملی زندگی، ما مشغول به چه چیزهایی هستیم؟ آیا مشغول به چیزهایی هستیم که دشمن از آنها بیمناک است و روی آنها تبلیغات منفی میکند یا چیزهایی که برای دشمن هم مهم نیست. ما اگر صد سال هم روی آنها کار کنیم دشمن کاری به کار ما ندارد؟ اگر در حالت دوم هستیم بدانیم که دچار ضلالت شیطانی شده ایم.
- خوب است ما به صورت میدانی برویم ببینیم اهل بیت در مقامهای مختلف خواسته اند قرآن چه مقدار در میدان باشد؟ و خواسته اند که قرآن چطور کار کند در این میان؟ این مهم است و باید ببینیم که قرآن چطور در میان است و چطور رفتار میکند؟ این یک ایده است که می شود روی آن کار کرد. مثلاً در نماز جمعه چرا سوره هایی سفارش شده اند؟ اینها قرار است چه خطی را در جامعه زنده کنند؟ در نمازهای ماه رجب به چه سوره هایی اشاره کرده اند؟ چرا؟